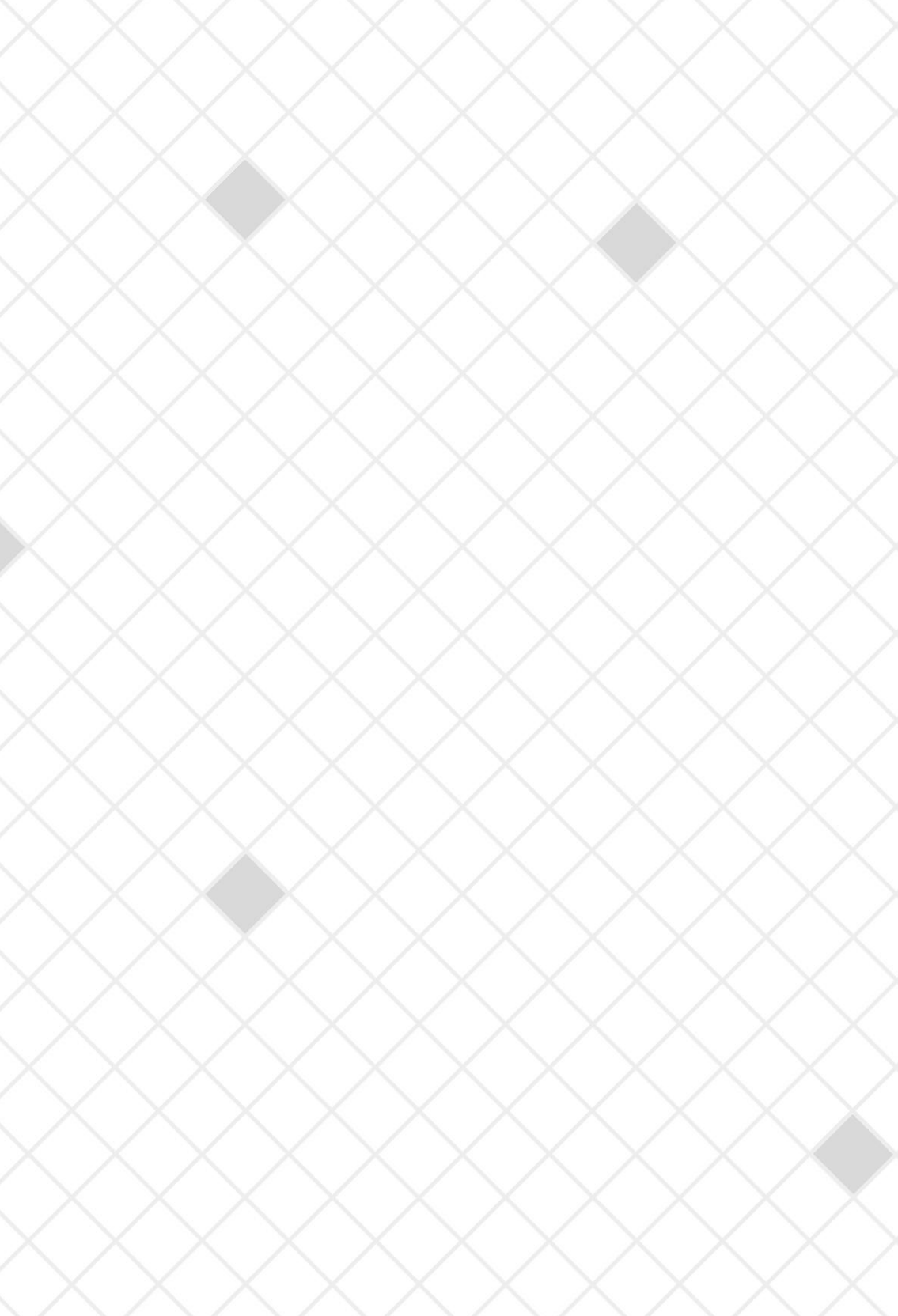


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



حديث معرفت

«بررسی سندی و دلالتی حدیث معرفت

و نسبت آن با امام زمان علیه السلام»

مؤلف: نجم الدین طبسی

سرشناسه	: طبعی، نجم الدین، ۱۳۳۴ - Tabasi, Najm al-Din
عنوان و نام پدیدآور	: حدیث معرفت: بررسی سندی و دلالتی حدیث معرفت و نسبت آن با امام زمان علیه السلام/ مؤلف نجم الدین طبعی؛ ویراستار ابوالفضل علیدوست.
مشخصات نشر	: قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری	: ۲۹۶ ص.
شابک	: 978-622-91748-3-8
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -- احادیث
موضوع	: امامت -- احادیث
	: Imamate -- Hadiths
شناسه افزوده	: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت
رده بندی کنگره	: ۲۲۳BP
رده بندی دیویی	: ۴۵/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۷۳۷۴۰۷
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیبا

حدیث معرفت

مؤلف	: نجم الدین طبعی
ویراستار	: ابوالفضل علیدوست
ناشر	: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت - حوزه علمیه قم
طراح جلد	: عباس فریدی
صفحه آرا	: مسعود سلیمانی
نوبت چاپ	: اول/ ۱۴۰۳
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۹۱۷۴۸-۳-۸
قیمت	: ۳۲۰/۰۰۰ تومان



تمامی حقوق محفوظ است.

قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان / پ ۲۴
تلفن: ۲۰ و ۳۷۸۴۱۴۱۰ / ۳۷۸۳۳۷۷۰ (داخلی ۱۱۱۷) نمابر: ۲۷۷۳۷۱۶۰ - ۰۲۵

www.mahdi.ir

entesharatmarkaz@chmail.ir



مقدمه پژوهش

تحقیق دقیق، جامع و منسجم، در مورد مسئله علایم ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امری مهم و انکارناپذیر است. این بخش از آموزه‌های مهدویت از دیرباز مورد توجه مردم بوده و آگاهی از آن به رویکرد صحیح در مواجهه با حوادث می‌انجامد. در این بین علامت «شعیب» با توجه به نگاه مثبت ابتدایی به آن تبیین دقیق‌تری نیاز دارد. روشن است پرداخت علمی و روزآمد به این موضوعات که از مباحث قابل اهمیت و مورد سؤال مرتبط با ظهور شمرده می‌شوند و گاه مورد سوء استفاده مدعیان و یا گروه‌های انحرافی قرار می‌گیرند؛ به منظور تبیین صحیح اندیشه مهدویت با رویکرد شیعی و زدودن پیرایه‌های موهوم و موهون از ساحت این حقیقت، از رسالت‌های اصلی حوزه‌های علمیه و علمای بزرگوار به ویژه مرکز تخصصی مهدویت است.

مرکز تخصصی مهدویت که در جهت تحقیق و تعمیق و تهذیب در حوزه معارف مهدوی راه اندازی شده، به تأسیس درس خارج مهدویت اقدام کرده است تا با بهره‌گیری از تلاش‌های خالصانه جمعی از پژوهشگران عرصه مباحث مهدوی، افق‌های جدیدی در این زمینه فراروی علاقه‌مندان بگشاید.

پژوهش حاضر یکی از مجموعه مباحث درس خارج مهدویت است که توسط عالم بزرگوار، حضرت آیت الله نجم الدین طبسی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه و به وسیله برخی از شاگردان فاضل ایشان مدون شده و به صورت کتاب در اختیار علاقمندان قرار گرفته است.

در این جا، فرصت را مغتنم می‌شمارم و مراتب تشکر و امتنان خویش را از جناب حجت الاسلام والمسلمین کلباسی، مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت، و نیز حجج اسلام: سعید توسلی خواه و محمد مهدی یاوری و مهدی صفری که در تدوین و آماده سازی آن تلاش وافر کردند؛ اعلام می‌دارم. انتظار می‌رود انتشار این اثر به شکل حاضر، گام نخست برای ارائه آثاری دیگر به شکلی کامل‌تر و پژوهش‌های دیگر در این حوزه باشد. امید آن دارم انتشار این کتاب مورد رضایت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد و برای همه شیفتگان و طالبان معارف دینی مفید واقع شود.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين عليه السلام، سيما امام زماننا الحجة
بن الحسن المهدي روي و ارواح العالمين له الفداء.

مقدمه مؤلف

کتاب حاضر، مجموعه بحث‌های خارج مهدویت اینجانب در مورد حدیث معرفت: «من مات و لم يعرف امام زمانه» است که دوازده سال قبل در حوزه علمیه قم تدریس گردید؛ هم اکنون در جوار بارگاه ملکوتی امام علی عليه السلام آن را برای بازدید نهایی و چاپ و نشر، مطالعه و تصحیح می‌کنم. گمانم آن است که صاحب این بارگاه به من هدیه و مزد درس‌های مهدوی به ویژه سلسله دروس حدیث معرفت را عنایت کرده است «والحمد لله علی ما اولانا». در پایان از مسئول مرکز تخصصی مهدویت، حضرت حجت الاسلام و المسلمین مجتبی کلباسی و نیز حجج اسلام، علی مصلحی، سعید توسلی خواه، مهدی صفری و سایر عزیزانی که در چاپ و نشر این مجموعه تلاش وافر داشتند، کمال سپاس و تشکر را دارم و از خداوند عز و جل ملتمسانه برای آنان دوام توفیقات را آرزومندم.

نجم الدین طبسی

نجف اشرف

۲۴/ ذی القعدة/ ۱۴۴۵ قمری

۱۳/ ۳/ ۱۴۰۳ شمسی

فهرست مطالب

جلسه اول.....	۱۵
حدیث معرفت در کتاب‌های شیعه.....	۱۹
حدیث معرفت در کتاب کافی.....	۱۹
روایت اول.....	۲۲
بررسی سندی.....	۲۳
جلسه دوم.....	۳۱
ادامه بررسی سندی روایت اول.....	۳۱
حسن بن علی الوشاء.....	۳۱
معلی بن محمد بصری.....	۳۵
دیدگاه ما در مورد معلی بن محمد بصری.....	۳۸
بررسی دلالی.....	۴۱
الف) معنای جاهلیت.....	۴۱
ب) معنای امام.....	۴۳
جلسه سوم.....	۴۷
روایت دوم.....	۴۷
بررسی سندی.....	۴۸
ابن ابی یعفور.....	۴۹
دیدگاه نجاشی و شیخ مفید درباره ابن ابی یعفور.....	۵۰
اشکال مرحوم شوشتری به شیخ مفید.....	۵۰
عبد الکریم بن عمرو.....	۵۱
بررسی دلالی.....	۶۲
احتمال اول: عدم جریان احکام کفار بر منکران امامت در دنیا و ملحق شدن به کفار در آخرت.....	۶۳



احتمال دوم: عدم شمول روایت نسبت به مستضعفان	۶۴
احتمال سوم: حمل روایت بر تقیه	۶۶
تأملی در رفتار وهابیت	۶۶
جلسه چهارم	۶۹
روایت سوم	۶۹
بررسی سندی	۷۰
بررسی دلالی	۷۰
بیان مرحوم مجلسی	۷۰
حدیث معرفت در کتاب الامامة و التبصرة	۷۲
روایت اول	۷۳
بررسی روایت	۷۳
روایت دوم	۷۴
بررسی روایت	۷۵
روایت سوم	۷۵
بررسی روایت	۷۶
دیدگاه فقیهان شیعه در مورد منکران ولایت ائمه اطهار علیهم السلام	۷۸
جلسه پنجم	۸۱
روایت چهارم	۸۱
بررسی روایت	۸۲
روایت پنجم	۸۴
بررسی روایت	۸۵
روایت ششم	۸۵
بررسی سندی	۸۷
بررسی دلالی	۸۹
روایت هفتم	۹۰

۹۳	 بررسی سندی
۹۳	 بررسی دلالی
۹۷	 روایت هشتم
۹۸	 بررسی سندی
۹۹	 بررسی دلالی
۱۰۳	 جلسه ششم
۱۰۳	 حدیث معرفت از دیدگاه اهل سنت
۱۰۳	 تطبیق واژه «امام» در حدیث معرفت بر هر متولی و زمامداری
۱۲۴	 تطبیق واژه «امام» در حدیث معرفت بر قرآن
۱۲۶	 تناقض‌گویی اهل سنت درباره حدیث معرفت
۱۳۱	 جلسه هفتم
۱۳۱	 حدیث معرفت در کتاب وسائل الشیعه
۱۳۳	 بررسی سندی
۱۳۳	 محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی
۱۳۵	 حدیث معرفت در کتاب مستدرک
۱۳۵	 روایت اول
۱۳۵	 بررسی روایت
۱۳۶	 روایت دوم
۱۳۷	 بررسی روایت
۱۳۸	 روایت سوم
۱۳۸	 بررسی روایت
۱۳۸	 روایت چهارم
۱۴۰	 بررسی روایت
۱۴۳	 حدیث معرفت در کتاب بحار الأنوار
۱۴۳	 روایت اول

روایت دوم.....	۱۴۳
بررسی روایت.....	۱۴۴
گفتاری در سنجش سطح معرفتی برخی از یاران ائمه علیهم السلام	۱۴۵
عمرو بن حمق.....	۱۴۶
هاشم بن عتبه مرقال.....	۱۴۸
محمد بن ابی حذیفه.....	۱۵۶
جلسه هشتم.....	۱۵۹
معنای معرفت.....	۱۵۹
دو روایت از کمال الدین و تمام النعمة در تبیین معنای معرفت.....	۱۶۱
روایت اول.....	۱۶۲
بررسی روایت.....	۱۶۳
روایت دوم.....	۱۶۳
بررسی روایت.....	۱۶۴
جلسه نهم.....	۱۶۷
معرفت از منظر شیخ صدوق.....	۱۶۷
توضیح کلام شیخ صدوق.....	۱۶۹
معصیتهم معصية الله و ولیهم ولی الله و عدوهم عدو الله.....	۱۷۹
معنای معرفت از منظر روایات.....	۱۸۱
روایت اول.....	۱۸۱
بررسی روایت.....	۱۸۲
محمد بن فضیل.....	۱۸۲
ابوحمره ثمالی.....	۱۸۷
بررسی دلالتی.....	۱۸۸
احتمال اول:.....	۱۸۹
احتمال دوم:.....	۱۸۹

احتمال سوم:	۱۸۹
احتمال چهارم:	۱۸۹
احتمال پنجم:	۱۸۹
کلام مرحوم مجلسی در تبیین روایت	۱۹۰
بیان اول	۱۹۰
بیان دوم	۱۹۲
اهل سنت و استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد در مورد حدیث ثقلین	۱۹۴
بیان سوم	۱۹۵
کلام ملا صالح مازندرانی در شرح روایت	۱۹۹
جلسه دهم	۲۰۳
روایت دوم	۲۰۳
بررسی سندی	۲۰۴
معلى بن محمد	۲۰۴
بررسی دلالی	۲۰۵
اشکال اهل سنت در مورد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در کلام شیخ بهایی	۲۰۹
پاسخ علامه مجلسی به اشکال	۲۱۱
جواب نقضی:	۲۱۱
جواب حلی:	۲۱۲
کلام ملا صالح مازندرانی در شرح روایت	۲۱۳
احتمال اول:	۲۱۳
احتمال دوم:	۲۱۴
جلسه یازدهم	۲۱۷
روایت سوم	۲۱۷
بررسی سندی	۲۲۱
بررسی دلالی	۲۲۱

معنای اول:	۲۲۳
معنای دوم:	۲۲۷
معنای سوم:	۲۲۷
معنای چهارم:	۲۲۸
معنای پنجم:	۲۲۸
جلسه دوازدهم	۲۳۵
روایت چهارم	۲۳۵
بررسی سندی	۲۳۷
بررسی دلالتی	۲۳۷
کلام مرحوم مجلسی در شرح روایت	۲۳۷
کلام ملا صالح مازندرانی در شرح روایت	۲۴۳
جلسه سیزدهم	۲۴۹
ادامه بررسی کلام ملا صالح مازندرانی در شرح حدیث چهارم	۲۴۹
بررسی روایات «الائمة اثناء عشر» در منابع عامه	۲۵۳
روایت اول	۲۵۴
روایت دوم	۲۵۵
روایت سوم	۲۵۶
منطق حذف اهل بیت علیهم السلام	۲۶۲
جلسه چهاردهم	۲۶۷
روش پیامبر صلی الله علیه و آله در معرفی ائمه اثناعشر علیهم السلام	۲۶۹
ائمه اثناعشر علیهم السلام در کتاب فرائد السمطين	۲۷۰
معرفی ائمه علیهم السلام در روایتی از عمار یاسر در کتاب کفایة الاثر	۲۷۶
بررسی روایت	۲۸۲
نتیجه گیری	۲۸۷
فهرست منابع	۲۸۹



جلسه اول

موضوع این نوشتار، بررسی سندی و دلالتی روایات «من مات و لم یعرف امام زمانه» است که از مباحث مهم به شمار می‌آید و از دلایل نقلی وجود امام زمان علیه السلام در این عصر و زمان است.

توضیح آن که در مباحث امامت، چند روایت اساسی وجود دارد که می‌تواند طرف مقابل را به چالش بکشد. از جمله آن‌ها، حدیث «ثقلین» است. البته برخی از اهل سنت تلاش می‌کنند که واژه «عترتی» را که در متن حدیث آمده است، مطرح نکنند و به جای آن بگویند: «سنتی».

سخن ما با این گروه از اهل سنت آن است که در زمینه این حدیث، نخست شما باید به نکات ذیل توجه کنید: ۱. «سنتی» مرسل است، ولی «عترتی» مسند است؛ ۲. واژه «سنتی» در صحاح نیست، در حالی که واژه «عترتی» در دو تا از صحاح آمده است؛ ۳. در این حدیث، عبارت: «ان تمسکتم بهما لن یفتقا»، بیانگر این معناست که قرآن و عترت تا قیامت کنار یکدیگر هستند؛ و آن‌گاه با توجه به این نکات، باید به این پرسش پاسخگو باشید که در حدیث ثقلین کلمه «عترتی» درست است، یا «سنتی»؟!

روایت دوم در این زمینه، حدیث «الأئمة اثني عشر» یا «الخلفاء اثني عشر» است که در صحاح و سنن آمده است. سؤال این است که «اثناء عشر» چه کسانی هستند؟ نکته شایان ذکر آن است که این حدیث با غیر از ائمه اثنا عشری که ما می‌گوییم، قابل انطباق نیست.

روایت سوم که موضوع بحث ما است، روایت «من مات ولم يعرف امام زمانه» است که ما باید بررسی کنیم که آیا این روایت، در کتاب‌های اهل سنت، به ویژه در صحاح و سنن نقل شده است یا خیر؟ میزان اعتبارش چه مقدار است؟ در صورت نقل، با چه مضمون و لفظی نقل شده است؟ ابن تیمیه می‌گوید: این روایت نیست و یا آن که روایت آحاد است که البته این ادعا باید مورد نقد و بررسی قرار گیرد. نویسنده مصری، سامی نشار نیز مدعی می‌شود که این حدیث ساخته شیعه است!^۱ باید بررسی شود که آیا این ادعا صحیح است و آیا این حدیث واقعاً ساخته شیعه است؟! آیا یک محقق می‌تواند با وجود این همه منابع و اسناد و مدارک، چنین ادعایی کند؟! البته همین سخن، بر صحت مفاد این نوع روایات دلالت دارد و فهم او از این روایت، اثبات‌کننده امامت امام زنده در این زمان است.

ما در این نوشتار، درباره وجود این روایت در آثار خاصه و آن‌گاه در آثار عامه

۱. قال في كتابه نشأة الفكر الفلسفي في الإسلام: «إن حديث من مات هو حديث شيعي ليصحوا به مذهبهم في الإمامة» (نشار، علی سامی، نشأة الفكر الفلسفي في الإسلام ورك: راه‌رهای از مرگ جاهلی، ص ۴۶).

به بحث و بررسی می‌پردازیم و اثبات خواهیم کرد که این روایت در کتاب‌های اهل سنت به وفور و به تواتر نقل شده است. مرحوم مجلسی در بحار در این باره می‌فرماید: «و قد روت العامة والخاصة متواترا من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية»^۱ قطعاً نظر ایشان، «تواتر لفظی» نیست؛ شاید مراد ایشان، «تواتر معنوی» باشد؛ چون نسبت به لفظ «امام زمانه» عنایتی در کلام است و این مسئله، نکته‌ای دارد؛ چون ما می‌خواهیم به همین کلمه «امام زمانه» توجه خاص کنیم؛ چرا که می‌فرماید: «در هر دوره و هر زمانی، امامی است؛ نه آن که «من مات ولم يعرف اماماً» پس مضمون روایت این است: «من مات ولم يعرف امام زمانه»؛ یعنی این دوران، امام زمانی دارد که اگر او را نشناسی، مردن تو، مرگ جاهلیت محسوب می‌شود: «مات ميتة جاهلية.» در صورتی که مطلب به این نحو ثابت و درست شود، برای اهل سنت چالش برانگیز خواهد بود و به همین دلیل، عامه، در توجیه این روایت، به دست و پا افتاده‌اند.

شایان ذکر است که در نگرشی کلی، بحث حدیث معرفت در چند محور قابل طرح است:

محور اول: بررسی متن و مصادر این حدیث، به ویژه در کتاب کافی شریف و در کتاب‌های عامه است. هر چند متواتر است و با بررسی و مراجعه به این تواتر می‌رسیم؛ ولی به مصداق: ﴿قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لَّيْظَمَنَّ قَلْبِي﴾^۲

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۸، باب ۲۷، ص ۳۶۸.

۲. بقره: ۲۶۰.

اطمینان پیدا می‌کنیم که این روایت قطعاً «متواتر» است.

محور دوم: در این حدیث، مرگ جاهلیت به چه معنا است؟ آیا مراد کفر است یا فسق یا ضلال؟

محور سوم: معرفت مورد نظر در این حدیث از چه نوع شناختی است؟ باید به تفصیل این بحث مطرح شود. به عنوان مثال، در کتاب کافی در باب معرفة الامام چندین روایت آمده است که در آن جا باید بررسی کنیم که معرفت را چگونه تبیین می‌کند و معرفت یعنی چه؟^۱ با مراجعه به منابع و از جمله روایات و بیانات بزرگان، یا در ذیل همین روایت یا روایات دیگر نتایج خوبی در مورد واژه «معرفت» ملاحظه خواهیم کرد.

محور چهارم: بر فرض این که جاهلیت به معنای کفر باشد، آیا این مضمون و معنای آن مفتی به است؟ یعنی آیا فقها می‌گویند کسی که امام معصوم (علیه السلام) را شناسد، کافر است و با او معامله کفر می‌شود؟ ما در این زمینه کلمات قدما، متأخران و معاصران را نقل می‌کنیم.

محور پنجم: نگاه اجمالی به کلمات عامه (قدما و متأخران آن‌ها) و پرداختن به این موضوع که برداشت آن‌ها از این روایت چیست؟ آیا آن‌ها این روایت را قبول دارند یا خیر؟ در این زمینه، کلام بزرگ وهابی‌ها، ابن تیمیه،^۲ یا سخن

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، باب معرفة الامام والرد الیه، ص ۱۸۰.

۲. قال ابن تیمیه: «فعلّم أن هذا الحديث دل على ما دل عليه سائر الأحاديث الآتية من أنه لا يخرج على ولاية أمور المسلمين بالسيف وأن من لم يكن مطيعاً لولاية الأمور مات ميتة جاهلية وهذا ضد قول الرافضة، فإنهم

عالم مصری، علی شامی النشار^۱ مورد بررسی قرار می‌گیرد. گفتنی است که این‌ها اصل روایت را منکرند و می‌گویند: اصلاً چنین روایتی وجود ندارد.

حدیث معرفت در کتاب‌های شیعه

در مورد «حدیث معرفت» پرسش این است که در کتب اربعه که از کتاب‌های دست اول و معتبر محسوب می‌شود، آیا این روایت آمده است؟ و در صورت وجود آن، با چه عبارت و لفظی نقل شده است؟ و آیا روایاتی که با الفاظ مختلف نقل شده، از نظر سند مشکلی ندارند؟ توجه داشته باشیم که اگر فرمایش مرحوم مجلسی در مورد تواتر یک روایت ثابت شود، دیگر ما به بررسی سندی نیازی نداریم؛ همان‌گونه که هیچ کس، حدیث غدیر را بررسی سندی نمی‌کند؛ چون متواتر و علم‌آور است.

حدیث معرفت در کتاب کافی

در این جا در گام نخست، باید به این پرسش بپردازیم که آیا «حدیث معرفت» در کافی شریف آمده است و اگر آمده است، با چه لفظی؟ قبل از آن

أعظم الناس مخالفة لولاة الأمور وأبعد الناس عن طاعتهم إلّا کرها. ونحن نطالبهم أولاً بصحة النقل، ثم بتقدير أن يكون ناقله واحداً، فكيف يجوز أن يثبت أصل الإيمان بخبر مثل هذا [الذي] لا يعرف له ناقل وإن عرف له ناقل أمكن خطؤه وكذبه وهل يثبت أصل الإيمان إلا بطريق علمي» (ابن تیمیة حرانی، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدیریة، ج ۱، ص ۱۱۰).
 ۱. قال فی کتابه: «نشأة الفكر الفلسفي في الاسلام:» «إن حدیث من مات هو حدیث شيعي ليصحوا به مذهبهم في الامامة» (نشار، علی سامی، نشأة الفكر الفلسفي في الإسلام و ر.ک. راه رهایی از مرگ جاهلی، ص ۴۶).

باید مجدداً تکرار کنیم که حدیث معرفت، عمده روایات شیعه را تشکیل می‌دهد و ثابت می‌کند که در این زمان باید امامی زنده باشد و ما باید او را بشناسیم و اگر او را نشناسیم، با تفاسیری که مرحوم مجلسی و دیگران بیان کردند، مرگ ما، مرگ جاهلی است.

گفتنی است که حدیث معرفت، در جلد اول کافی شریف است و ما در شرح و بیان آن، از جلد چهارم کتاب مرآة العقول علامه مجلسی، باب «من مات ولیس له امام من أئمة الهدی (علیهم السلام)» استفاده می‌کنیم.^۱ البته باید تحقیق و بررسی شود که علمای دیگری مانند مرحوم ملا صدرا و مرحوم مازندرانی هم آن را نقل کرده‌اند یا خیر؟ علامه در این باب، سه روایت نقل می‌کند: روایت اول از فضیل بن یسار؛ روایت دوم از ابن ابی یعفور و روایت سوم از حارث ابن مغیره است. ظاهراً در روایت اول و دوم، کلمه «امام زمانه» نیامده است؛ ولی در روایت سوم، «امامه» آمده که با توجه به تفاسیری که دیگران فرموده‌اند، در واقع همان «امام زمانه» می‌شود. متن این روایات به صورت ذیل است:

روایت اول: «عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ ابْتَدَأَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَوْمًا وَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ فَيَتَّئِهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ فَقُلْتُ: قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَقَالَ إِي وَ اللَّهِ قَدْ قَالَ قُلْتُ فَكُلُّ مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَيَتَّئِهُ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ قَالَ نَعَمْ».

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (علیهم السلام)، ج ۴، باب من مات ولیس له امام من أئمة الهدی (علیهم السلام)، ص ۲۱۹-۲۲۰.

روایت دوم: «عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَيَتَتَّهُ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ قُلْتُ مِيتَةً كُفْرٍ قَالَ مِيتَةً ضَلَالٍ قُلْتُ فَهَنْ مَاتَ الْيَوْمَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَيَتَتَّهُ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ نَعَمْ».

روایت سوم: «عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ نَعَمْ قُلْتُ جَاهِلِيَّةً جَهْلَاءَ أَوْ جَاهِلِيَّةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ قَالَ جَاهِلِيَّةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ ضَلَالٍ».

گفتنی است که مرحوم کشی در کتاب اختیار معرفه الرجال^۲ روایت را از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند.^۳ در مورد حدیث معرفت باید افزود که اولاً، این حدیث متواتر است. مرحوم مجلسی در بحار الأنوار در باب عدل و معاد، بحث مفصلی را با این عنوان مطرح می‌کند: «باب من یخلد فی النار و من یمخرج منها». در آن جا بدون این که متن روایت را به عنوان روایت نقل کند، این چنین به متواتر بودن این حدیث اشاره می‌کند: «وقد روت العامة و الخاصة متواتراً من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية»؛^۴ ثانیاً، ما در مقام نفی آن نیستیم؛ زیرا معنا

۱. گفته‌اند «امام زمانه» منظور است.

۲. در مورد این کتاب (اختیار) دیدگاه‌های مختلفی در نفی و اثبات آن وجود دارد؛ از جمله مرحوم تستری که دیدگاه غیر مثبتی در مورد آن دارد.

۳. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)، ص ۴۲۵.

۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۸، باب ۲۷، ص ۳۶۸.

ندارد که کسی متواتر را نفی کند.

شایان ذکر است که در این روایت، لفظ «امام زمانه»، در واقع همان نکته‌ای است که آقا رضا همدانی بر آن تأکید کرده و گفته است: «امام زمانه»، فقط با رهبری امام معصوم علیه السلام قابل انطباق است؛ یعنی در هر دوره‌ای، باید یک امام معصوم باشد.

روایت اول

بر اساس مطالب پیش گفته، روایت در کتاب‌های امامیه آمده است؛ ولی آنچه در کتاب کافی شریف آمده، به این صورت است:

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنِ ابْنِ أَذِينَةَ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: ابْتَدَأَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَوْمًا وَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: 'مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةً جَاهِلِيَّةٍ فَقُلْتُ: قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله? فَقَالَ: إِي وَاللَّهِ قَدْ قَالَ. قُلْتُ: فَكُلُّ مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةً جَاهِلِيَّةٍ؟ قَالَ نَعَمْ؛^۳ فَضِيلُ بْنُ يَسَارٍ مِي گويد: روزی امام صادق عليه السلام [بدون این که

۱. متأسفیم از این که عامه احادیث امام صادق عليه السلام را کنار می‌گذارند وقتی به آن‌ها می‌گوییم که چرا نمی‌آورید؛ می‌گویند امام صادق عليه السلام که از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل نکرده است. سؤال ما از عامه این است که ایشان تابعی که هست چرا دیدگاه‌های ایشان را به عنوان یک تابعی نقل نمی‌کنید؟!

۲. کم اتفاق می‌افتد که ائمه معصوم علیهم السلام قسم بخورند؛ ولی این‌جا امام عليه السلام به خدا قسم می‌خورد.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، باب مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْ أئِمَّةِ الْهُدَى عليهم السلام وَهُوَ مِنْ الْبَابِ الْأَوَّلِ، ص ۷۶، ح ۱.

از ایشان مطلبی بپرسم] خود برای ما شروع کرد به سخن و فرمود: رسول خدا ﷺ فرموده است: هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد [یعنی کسی که بدون اعتقاد و اعتراف به امامت امام معصوم بمیرد]، به مرگ جاهلیت مرده است. [فضیل بن یسار که از شنیدن این سخن مبهوت و متعجب شد می گوید:] عرض کردم: این سخن پیامبر ﷺ است؟! فرمود: آری به خدا او فرموده است. [فضیل بن یسار دوباره با تعجب می گوید:] عرض کردم: پس هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، مرگش، مرگ جاهلیت است؟! فرمود: آری.

بررسی سندی

علامه مجلسی بر این باور است که سند این روایت، طبق دیدگاه مشهور «ضعیف» است: «ضعیف علی المشهور»^۱ اگر ضعیف نباشد، ما این روایت را قبول داریم.^۲ از آن جا که علامه مجلسی، بر علم رجال و مبانی این علم تسلط کامل دارد، ما نیز برای آگاهی از مشکل سند این حدیث باید به سند آن مراجعه کنیم، تا مشخص شود که این مشکل از کجاست؟ دستاورد تحقیق و بررسی در این زمینه، گویای آن است که فضیل، عمر بن اذینه، احمد عائذ و

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ، ج ۴، ص ۲۱۹، ح ۱.

۲. اگر کسی روایات غدیر را بررسی سندی کرده و بعد بگوید سندش «ضعیف» است، موجب تعجب می شود؛ زیرا روایتی که متواتر است، بررسی سندی نمی خواهد؛ در حالی که همان موردی را که بررسی کرده است، اشکال دارد. این بحث برای این است که اگر به ما ایراد گرفتند، مطلع باشیم و بتوانیم جواب بدهیم.

معلی بن محمد، هیچ یک مشکل ندارد. پس این ضعف ناشی از چیست و چرا به این حدیث «ضعیف» می‌گویند؟! البته دیدگاه خود علامه این نیست، بلکه بنا بر مشهور چنین است؛ اما از آن جا که حسن بن علی و شاء مختلف فیه است، شاید سخن علامه مجلسی، به او ناظر باشد.

در این جا نخست مطلبی را به اختصار از مرحوم آقای خویی، سپس گفتاری از مرحوم مامقانی نقل می‌کنیم؛ زیرا آقای خویی در معجم رجال الحدیث، معمولاً به تنقیح المقال مرحوم مامقانی نظر دارد.^۱ مرحوم آقای خویی در مورد حسن بن علی و شاء، ابتدا به ذکر دیدگاه مرحوم نجاشی می‌پردازد و در این زمینه می‌نویسد: «قال النجاشی: الحسن بن علي بن زياد الوشاء... خير^۲ من أصحاب الرضا^۳» و «كان من وجوه هذه الطائفة»^۴ حسن بن علی بن زیاد الوشاء خیر، از

۱. خداوند مرحوم آقای عرفانیان را رحمت کند، ایشان به من فرمودند: وقتی که آقای خویی شب جمعه برای زیارت امام حسین علیه السلام به کربلا می‌رفتند، کتاب تنقیح را همراه خودشان می‌بردند و می‌خواندند و دیدگاه‌های خودشان را بیان می‌کردند و ما تقریر می‌کردیم.

۲. با ملاحظه چاپ‌های مختلف، مشخص خواهد شد که این واژه «خیر» در بسیاری از چاپ‌ها وجود ندارد.

۳. گفتنی است که اگر از اصحاب امام رضا علیه السلام باشد، مشکل «وقف» حل می‌شود و دیگر واقعی نیست. البته عبارت «من اصحاب الرضا علیه السلام»، در رجال نجاشی وجود دارد، نه در رجال شیخ. اگر رجال شیخ باشد، «من اصحاب الرضا علیه السلام»، فایده ندارد؛ زیرا شیخ در رجال صرف معاصرت را ملاک قرار می‌دهد (البته از اصحاب امام کاظم علیه السلام به بعد را که در مورد آن‌ها جرح و تعدیل هم می‌کند). چنان‌که مثلاً عبیدالله بن زیاد را می‌گوید: «من اصحاب الحسين علیه السلام». آیا واقعاً از اصحاب الحسين علیه السلام بود؟! و یا مثلاً، زیاد بن ابیه را می‌گوید: «من اصحاب علی بن ابی طالب علیه السلام». آیا چنین بود؟! ابوحنیفه را می‌گوید: از اصحاب امام صادق علیه السلام! بر اساس

اصحاب امام رضا علیه السلام و از بزرگان طایفه شیعه است.»

مرحوم نجاشی در ادامه، دو قصه نقل می‌کند که هر دو، از جلالتش حکایت دارد. در حکایت اول چنین آمده است:

روی عن جده إلياس قال حضرته الوفاة، قال: اشهدوا علي وليست ساعة الكذب هذه الساعة لسمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: والله لا يموت عبد يحب الله ورسوله صلى الله عليه وآله ويتولى الأئمة عليهم السلام فتمسه النار، ثم أعاد الثانية والثالثة من غير أن أسأله؛^۱ إلياس می‌گوید: خودم هنگام جان دادن، پیش ایشان بودم گفتم: هنگام جان دادن، زمان مناسبی برای دروغ گفتن نیست و حرفی که می‌زنم عقیده‌ام این است. من از امام صادق عليه السلام چنین شنیدم: به خدا سوگند کسی که خدا و رسول خدا صلى الله عليه وآله را دوست داشته باشد و از ائمه عليهم السلام پیروی کند و به این حال بمیرد، آتش به او نزدیک نمی‌شود. او این روایت را بدون این که از او درخواست کرده باشیم برای بار دوم و سوم مطرح کرد.

در حکایت دوم مرحوم نجاشی نیز چنین آمده است:

عن الوشاء أخبرني ابن شاذان قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى، عن سعد، عن أحمد بن محمد بن عيسى قال: خرجت إلى الكوفة في طلب

برداشت او، معاصر بودند. مرحوم شیخ طوسی، افرادی را که تا قبل از امام کاظم عليه السلام، روایت نقل می‌کنند، اصلاً بحثی از توثیق نمی‌کند و بعد از آن زمان توثیق می‌کند.

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۳۷-۳۸، ش ۲۹۶۸.

۲. همان، ص ۳۸.

الحديث فلقيت بها الحسن بن علي الوشاء فسألته أن يخرج لي (إلي) كتاب
العلاء بن رزین القلا و أبان بن عثمان الأحمر فأخرجهما إلي فقلت له:
أحب أن تحيّرهما لي، فقال لي: يا رحمك الله و ما عجلتك؟ اذهب فاكتبهما
و اسمع من بعد، فقلت: لا آمن الحديثان فقال: لو علمت أن هذا الحديث
يكون له هذا الطلب لاستكثرت منه فيأتي أدركت في هذا المسجد،
تسعمائة شيخ كل يقول حدثني جعفر بن محمد عليه السلام؛ ابن و شاء می -
گوید: احمد بن محمد بن عيسى قمی گفت: من برای جست و
جوی احادیث اهل بیت علیهم السلام از قم به کوفه رفتم. در آن جا با حسن
بن علی و شاء ملاقات کردم؛ از او خواستم که کتاب علاء بن رزین و
ابان بن عثمان احمر را به من بدهد. او آن دو کتاب را به من داد؛
من رو کردم به حسن بن علی الوشاء و گفتم: دوست دارم که این دو
کتاب را به من اجازه نقل و روایت دهی. حسن به من گفت: خدا تو
را رحمت کند! چه عجله ای داری؟ برو آن ها را بنویس، بعداً نزد من
بیا و اخبار را از من بشنو. به او گفتم: من اطمینان ندارم که مرگ به
سراغم نیاید و همین امشب از دنیا بروم. این جا بود که حسن بن
علی و شاء به من گفت: اگر می دانستم که اخبار و روایات اهل
بیت علیهم السلام این همه طلب کننده و علاقه مند دارد، اخبار و روایات
بیش تری را جمع آوری می کردم. من در همین مسجد کوفه، ۹۰۰
استاد حدیث را درک کردم و آن ها را دیدم که همه آن ها می گفتند:

امام صادق علیه السلام فرمود: ...^۱.

مرحوم نجاشی در نهایت این گونه در مورد ابن وشاء اظهار نظر می کند: «کان هذا الشيخ عينا من عيون هذه الطائفة.»

مرحوم آقای خویی در ادامه با استناد به کلام مرحوم شیخ طوسی، وشاء را جزء آن دسته از واقفیان دانسته است که در ابتدا واقفه بوده اند؛ ولی در نهایت هدایت یافته و از عقیده خود برگشته اند:

و عده الشيخ في كتاب الغيبة في عنوان الواقعة من جملة من كان واقفا ثم رجع لما ظهر من المعجزات على يد الرضا عليه السلام الدالة على صحة إمامته، فالتزم الحجة و قال بإمامته و إمامة من بعده من ولده. و يؤيد ذلك ما رواه الكليني عن الحسين بن محمد عن الوشاء قال: أتيت خراسان و أنا واقف...^۲؛ مرحوم شیخ طوسی در کتاب الغيبة در ذیل عنوان واقفه، او را جزء آن دسته از واقفیان بر شمرده است که ابتدا واقفه بوده اند [= کسانی که در امامت امام کاظم علیه السلام توقف کرده اند] و آن گاه به دلیل مشاهده معجزات و کراماتی از سوی امام رضا علیه السلام که بر امامت ایشان دلالت می کند، از عقیده خود برگشته و به حجت الاهی ملتزم و به امامت امام رضا علیه السلام و امامت امامان دیگر از فرزندان ایشان قائل شده اند.^۳ این مطلب را روایتی که مرحوم کلینی

۱. یعنی از امام صادق علیه السلام حدیث نقل می کردند.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۳۹.

۳. توضیح این که گاهی جوسازی می شود و برخی انسان های شایسته هم تحت تأثیر قرار می گیرند؛ ولی بعداً بر می گردند.

نقل کرده است، تأیید می‌کند. [در این روایت] و شاء می‌گوید: به خراسان که آمدم از نظر عقیده واقعی بودم...^۱

در پایان، مرحوم آقای خویی وثاقت و شاء را تأیید می‌کند و در این باره می‌فرماید: «و کیف کان فلا ینبغی الریب فی جلالۃ الرجل و وثاقتہ»^۲ به هر حال، سزاور نیست که در جلالت شأن و وثاقت و شاء تأمل و شک کنیم.

گفتنی است که مرحوم آقای خویی در جای دیگری هم اسم و شاء را نقل می‌کند و می‌فرماید: «الحسن بن علی بن زیاد الوشاء. وقع بهذا العنوان فی أسناد كثير من الروایات، تبلغ مائتين و ثمانية عشر مورداً»^۳ با این عنوان در اسناد روایات فراوانی قرار گرفته که شمار آن‌ها بالغ بر دویست و هجده مورد است.

بر اساس مطالب پیش گفته، ما دیگر نمی‌توانیم به این شخص اشکال کنیم؛ زیرا یک جا فرمودند: «من وجوه الطائفه»؛^۴ در جایی دیگر فرمودند: «عیناً من عیون». آیا ما باید دنبال کلمه «ثقه» بگردیم و اگر کلمه ثقه نبود، او را کنار بگذاریم؟! از این رو، به نظر ما، به لحاظ سند اگر مشکل، شخص و شاء است، باید گفت که وی هیچ مشکلی ندارد. البته یک مشکل اعتقادی داشت که بعدها برطرف شد.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، کتاب الحجة، ب ۴، ص ۸۱، ح ۱۲.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۴۰.

۳. همان، ص ۷۷، ذیل ترجمه حسن بن علی الوشاء، ش ۳۰۴۰.

۴. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۴۰، ذیل ترجمه حسن بن علی بن زیاد، ش ۸۰.



پس ما می‌خواهیم عبارت «ضعیف علی‌المشهور» را به موثق تبدیل کنیم.
مرحوم مامقانی و مرحوم مجلسی در توضیح و شرح این روایت بیانی دارند که
در جلسه آینده به آن اشاره خواهیم کرد.



جلسه دوم

ادامه بررسی سندی روایت اول

در مورد روایت اولی که از کافی شریف نقل شد، نظر مرحوم مجلسی این بود که سند آن جای تأمل است. البته تأمل در سند آن با متواتر بودن مضمون آن هیچ منافاتی ندارد؛ همان گونه که خود علامه، در مرآة العقول اشکال سندی می کند و در بحار می فرماید: «وقد روت العامة و الخاصة متواتراً من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية»^۱ حال باید دید، منشأ تأمل علامه چیست؟ آیا حسن و شاء است یا معلی بن محمد؟ ما پیش تر اشاره کردیم که شاید نظر مرحوم مجلسی به و شاء باشد.

حسن بن علی الوشاء

مرحوم مامقانی، وجوهی را برای تقویت و شاء نقل و در نهایت او را توثیق می کند؛ همان طور که مرحوم آقای خویی ظاهراً او را ثقه می داند و چندین وجه

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۸، کتاب العدل و المعاد، باب ۲۷ (آخر فی ذکر من یخلد فی النار و من یخرج منها)، ص ۳۶۸.

نیز برای او اثبات وثاقت او ذکر می کنند. متن تنقیح المقال بدین صورت است:

و أمّا وثاقته؛ فيشهد بها أمور:

فمنها: قول النجاشي: إله خير. و منها: قوله: إله من وجوه هذه الطائفة؛ فإنّ المولى المجلسي الأول قال: إنّ قول (وجه) توثيق؛ لأنّ دأب علمائنا السابقين في نقل الأخبار كان عدم النقل إلّا عمّن كان في غاية الوثاقة... و منها: قول النجاشي تارة: إله كان من وجوه هذه الطائفة و أخرى: إنّ هذا الشيخ كان عينا من عيون هذه الطائفة. فإنّه توثيق على ما حكم به المجلسي الأول، قال: لأنّ الظاهر استعارة العين بمعنى الميزان له، باعتبار صدقه، كما أنّ الصادق عليه السلام كان يسمى أبا الصباح ب) الميزان؛ لصدقه، و يحتمل أن يكون بمعنى شمسها أو خيارها. انتهى. و عن المحقق الشيخ محمد باقر - أيضا - استظهار كون كلّ من الفقرتين دالة على توثيقه. و منها: رواية محمد بن أحمد بن يحيى، عنه، و عدم استثنائها من رجاله. و منها: رواية ابن أبي عمير، عنه. و منها: كونه شيخ الإجازة، سيّما بعد كون المستجيز مثل: أحمد بن محمد بن عيسى... و منها: تصحيح العلامة رحمه الله طريق الصدوق رحمه الله إلى أبي الحسن النهدي، و هو فيه، و كذا إلى أحمد بن عائد... و غيره، و هو فيه. و منها: قول الشهيد الثاني رحمه الله في كتاب التدبير من المسالك - عند ذكر رواية عنه - : إنّ الأصحاب ذكروها في الصحيح، و مثله في حاشية منه على شرحه للمعة. و منها: رواية المشايخ عنه، و روايته عن المشايخ. و منها: كونه كثير الرواية، مع كون رواياته

مقبولة؛^۱ بر وثاقت او مواردی شهادت می دهد:

اول: کلام نجاشی در مورد او: «انه خيّر»؛^۲ دوم: کلام دیگر نجاشی در مورد او: «انه من وجوه الطائفة» [این صغرای قضیه است، و کبرایی هم از مجلسی اول نقل می کنند] مرحوم مجلسی اول می فرماید: «کلمه وجه توثیق است»؛^۳ زیرا دأب علمای گذشته به این صورت بوده که روایت را نقل نکنند، مگر از کسی که در نهایت وثاقت باشد.؛^۴ سوم: این کلام مرحوم نجاشی در مورد او: «ان هذا الشيخ كان عينا من عيون الطائفة»؛^۵ چهارم: روایات محمد بن احمد بن یحیی از ایشان که در رجالش هم استثنا نشده است؛^۶ پنجم: روایات ابن ابی عمیر از او؛^۷ ششم: شیخ اجازه بودن او؛^۸ به ویژه در صورتی که اجازه گیرنده شخصی مانند احمد بن محمد ابن عیسی

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲۰، ص ۱۵۸-۱۶۱.

۲. البته در پاورقی گفته شده؛ ولی این کلمه در اکثر نسخه های نجاشی نیست.

۳. یعنی او از چهار چوب «فلان ثقة» خارج شده و به نظر ما، مطلب درست و حق همین است و ما نباید در چارچوب کلمه «ثقة» خود را محصور کنیم.

۴. در این جا مرحوم نجاشی کلمه «عین» را به کار برده است.

۵. هر کسی را که استثنا کرد، او ضعیف است و هر کسی را که استثنا نکرد، بر قوتش باقی است و این جزء مستثنیات نیست، از این رو، ثقة است.

۶. البته در صورتی که بتوانیم اولاً، وثاقتش را ثابت کنیم و ثانیاً، بتوانیم ثابت کنیم و ثانیاً، که وی: «لا یروی ولا یرسل الا عن ثقة». برخی می گویند: «لا یروی» درست است؛ اما «لا یرسل»، از کجا احراز شده است؟ که ما هم این اشکال را درست می دانیم.

۷. ایشان شیخ اجازه بودن را جزء ادله به حساب می آورند.

باشد؛^۱ هفتم: مرحوم علامه طریق صدوق را به اشخاصی از قبیل ابوالحسن نهدی، احمد بن عائد و... تصحیح کرده است و در همه این موارد، حسن بن علی و شاء، در طریق مرحوم صدوق بوده است؛^۲ هشتم: مرحوم شهید در کتاب مسالک، هنگامی که روایتی از او نقل می‌کند، می‌گوید: «اصحاب این روایت را از روایات صحیح بر شمرده‌اند.» شبیه این مطلب از ایشان در حاشیه‌ای که بر لمعه زده آمده است؛^۳ نهم: مشایخ از او روایت می‌کنند و او نیز از مشایخ روایت می‌کند؛^۴ دهم: او کثیر الروایه و روایاتش نیز مقبوله است.^۵

مرحوم مامقانی در پایان می‌فرماید: «فظهر من ذلك كله، أنَّ عَدَّ حديث الرجل من الصحيح المصطلح متعين؛^۶ از تمام مطالب ذکر شده آشکار می‌شود که

۱. زیرا او شخصیتی بوده که از هر کسی در خواست اجازه نمی‌کرده است.

۲. به نظر می‌رسد که این نوع از توثیق که از توثیقات متأخران است، مقداری مشکل دارد. البته استاد ما می‌فرماید: توثیقات متأخران اگر مثل علامه حلی باشد، در آن هیچ بحثی نیست؛ اما مرحوم آقای خویی در توثیقات متأخران تأمل دارد. در هر صورت، مرحوم مامقانی می‌فرماید: علامه حلی طریقی را به صدوق تصحیح کرده که حسن بن علی و شاء، در آن طریق قرار دارد.
۳. در این جا پرسش این است که اگر روایتی تصحیح شد، یعنی سندش هم تصحیح شده است؟!

۴. یعنی شخصیت‌ها از ایشان روایت می‌کنند و او نیز از شخصیت‌ها روایت می‌کند.

۵. در مباحث گذشته به این نکته اشاره کردیم که بالغ بر دویست و هجده روایت توسط او نقل شده است که به نظر ما، این دلیل محکمی است. البته، به شرط وجودش در کتب اربعه و کتاب‌هایی که معتبر باشد.

۶. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲۰، ص ۱۶۱.

صحیح مصطلح^۱ شمردن حدیث این شخص، متعین است.»

سپس فرزند مرحوم مامقانی در پاورقی تنقیح المقال می‌نوسید:

ان القرائن الكثيرة القوية تقتضى الحكم على المترجم بالوثاقه. فهو ثقة جلیل و روایاته من جهته صحیحة والحکم علیه بالحسن غمط لحقه؛^۲ قرائن فراوان قوی، اقتضا می‌کند که ما به وثاقت و شاء حکم کنیم. پس او جلیل و روایاتش نیز از جهت او صحیح است و حکم به حسن بودن او مناسب نیست.^۳

نتیجه: بر اساس مطالب یاد شده، نتیجه می‌گیریم که ظاهراً از ناحیه و شاء مشکلی وجود ندارد.

معلى بن محمد بصری

ممکن است مشکل از ناحیه معلى بن محمد باشد و مرحوم مجلسی این شخصیت را در نظر گرفته و فرموده است: «ضعیف علی المشهور» مرحوم آقای خویی در کتاب معجم رجال الحديث^۴ این راوی را ثقه دانسته است. ایشان نخست به ذکر دیدگاه مرحوم نجاشی، شیخ طوسی و ابن غضائری درباره این راوی می‌پردازد و آن‌گاه دیدگاه خود را در مورد وی بیان می‌کند:

قال النجاشي: معلى بن محمد البصري أبو الحسن مضطرب الحديث و

۱. صحیح مصطلح به این معناست که امامی عدل باشند.

۲. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲۰، ص ۱۶۲.

۳. یعنی مناسب نیست که از و شاء، به حسن تعبیر کنیم، بلکه او ثقه است.

۴. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۲۸۰، ش ۱۲۵۳۶.

المذهب، وكتبه قریبة، له كتب منها...^۱ وقال الشيخ: (معلی) بن محمد البصري له كتب. منها... و عدّه فی رجاله فیمن لم یرو عنهم عليه السلام قائلا: المعلی بن محمد البصري روى عنه الحسين بن محمد. روى عن أبي الفضل، عن ابن صدقة، و روى عن الحسين بن محمد بن عامر (كامل الزيارات: الباب ۵۰ فی كرامة الله تبارك و تعالی لزوار الحسين بن علي، الحديث ۳). و قال ابن الغضائري: معلی بن محمد البصري أبو محمد يعرف حديثه و ينكر، و يروي عن الضعفاء، و يجوز أن يخرج شاهدا.

أقول: الظاهر أن الرجل ثقة يعتمد على رواياته، و أما قول النجاشي من اضطرابه فی الحديث و المذهب فلا يكون مانعا عن وثاقته. أما اضطرابه فی المذهب فلم يثبت كما ذكره بعضهم، و على تقدير الثبوت فهو لا ينافي الوثاقة، و أما اضطرابه فی الحديث فعناه أنه قد يروي ما يعرف، و قد يروي ما ينكر و هذا أيضا لا ينافي الوثاقة. و يؤكد ذلك. قول النجاشي و كتبه قریبة. و أما روايته عن الضعفاء على ما ذكره ابن الغضائري، فهي على تقدير ثبوتها لا تضر بالعمل بما يرويه عن الثقات، فالظاهر أن الرجل معتمد عليه، و الله العالم؛^۲ مرحوم نجاشی می فرماید: معلی بن محمد بصری، روایاتش مضطرب و مذهبش فاسد است و کتاب هایش قریب سلامت و درستی است [یعنی معمولاً محتوای کتاب هایش درست است و خیلی مشکل ندارد]. کتاب هایی دارد از جمله آن ها عبارتند از: کتاب های ایمان و... شیخ طوسی می فرماید:

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۴۱۸، ش ۱۱۱۷، مترجم: علی بن محمد بصری.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۲۷۹-۲۸۰، ش ۱۲۵۳۶.

معلى بن محمد بصرى داراى كتاب هاى است، از جمله... ايشان در كتاب رجال، او را جز كسانى كه از معصومان عليه السلام روايت نقل نمى كنند برشمرده است و مى فرمايد: حسين بن محمد از او روايت نقل کرده است، او نيز از ابى الفضل، ابن صدقه و حسين بن محمد بن عامر روايت نقل کرده است (كامل الزيارات: باب ۵۰ فى كرامة الله تبارك و تعالى لزوار الحسين بن على ۸، ح ۳). ابن غضائرى در مورد او مى فرمايد: روايات معلى بن محمد بصرى، معروف و منكر است.^۱

مرحوم آقاى خويى مى فرمايد: ظاهراً اين شخص ثقه است و رواياتش قابل اعتماد است [پس روايات از ناحيه ايشان هيچ مشكلى ندارد]؛ و اما گفتار نجاشى مبنى بر اين كه اين شخص در حديث و مذهب اضطراب دارد، مانع وثاقت او نيست؛ اما اضطراب در مذهب ثابت نشده است همان گونه كه بعضى گفته اند [چه كسى گفته، معلى بن محمد مشكل عقائدى داشته است؟! اصلاً چنين مشكلى نداشته است] و بر فرض اين كه ثابت شود با وثاقت منافاتى ندارد.^۲ از افراد ضعيف، نقل روايت مى كند و مى تواند به عنوان شاهد و مؤيد، اخذ شود؛ اما اضطراب در حديث معنايش اين است كه وي گاهى روايتى را نقل مى كند كه مردم

۱. براى اين عبارت ابن غضائرى: «يعرف حديثه وينكر»، چند معنا ذكر شده است؛ از جمله اين كه بعضى از احاديثش قابل قبول است و بعضى از احاديثش مردود.

۲. اين مبنائى ايشان است.

می‌پذیرند و گاهی نیز روایتی نقل می‌کند که مورد پذیرش آن‌ها نیست و این با وثاقت منافاتی ندارد. این گفته نجاشی: «کتابه قریبه» [به ما کمک می‌کند و] این مطلب را مورد تأکید قرار می‌دهد. اما روایت او از ضعفاء بر اساس آنچه ابن غضائری ذکر کرده است، بر فرض این که اثبات شود،^۱ ضرری نمی‌زند به عمل کردن به روایاتی که او از ثقات نقل کرده است [بر فرض این که او از ضعفا روایت نقل کرده باشد؛ اما این موضوع مانع این نیست که ما به روایاتی که وی از ثقات نقل کرده است، عمل کنیم و آن را بپذیریم]. ظاهراً این شخص [مشکلی ندارد و] قابل اعتماد است.

دیدگاه ما در مورد معلى بن محمد بصرى

با این که مرحوم آقای خویی طبق مبانی خود، فرموده است که این شخص ثقه است؛ با دقت و تأمل مشخص می‌شود که این شخص اصلاً توثیقی ندارد. اگرچه بر اساس فرمایش مرحوم نجاشی و مرحوم شیخ طوسی وی دارای کتاب‌هایی بوده و روایاتی نیز از او در کامل الزیارات نقل شده است؛ آیا این موضوع برای اثبات وثاقتش کفایت می‌کند؟!

گفتنی است از نظر ما، اگر هیچ راهی هم برای توثیق او نداشته باشیم؛ به نظر می‌رسد، با توجه به حجم زیاد روایاتی که از ایشان در کتب اربعه وجود دارد، همان کثرت روایت، بر توثیق او کفایت می‌کند. بیش از ۷۰۰ روایت در

۱. چون آقای خویی طبق مبانی خود، کتاب ابن غضائری را اصلاً قبول ندارد.

کتب اربعه از وی نقل شده است. یعنی در هفتصد مورد از روایات، معلی بن محمد بصری در طریقش بوده است. آیا می توان پذیرفت که یک فرد مشکل دار، این حجم از روایت در کتب اربعه از وی نقل شده باشد؟! آن هم با توجه به خصوصیات و ویژگی های مهم موجود در این کتاب ها و دقت ها و ظرافت هایی که در نگارش آن ها از سوی نویسندگانی همچون شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی به کار گرفته شده است.^۱

از این رو، پذیرش ضعف و مشکل در مورد این راوی، بسیار دشوار است و از نظر ما در مورد وی، جای هیچ اشکال و تأملی نیست. مرحوم مجلسی هم، ضعیف دانستن این راوی را به مشهور نسبت داده و فرموده است: «ضعیف علی المشهور» و شاید نظر خودشان این نباشد.

گفتنی است مرحوم مامقانی دیدگاه خود را در مورد این راوی به این صورت بیان می کند:

و اقول: روایتہ عن الضّعفاء غیر قاذحة فیما روی عن الثّقة و فساد مذهبہ لم یثبت^۲ و کونه شیخ اجازة یغنیہ عن التّوثیق کما یرهن علیہ فی فوائد المقدّمة. نعم لمناقش ان یناقش باتّک سمعت من التّجاشی و الشیخ ره عد کتب عدیده له فکیف یتّم ما ذکره المجلسی شیخ اجازة، بعد ما

۱. مرحوم شیخ صدوق در مقدمه اش بر من لایحضره الفقیه و مرحوم کلینی در مقدمه اصول کافی، به ویژگی ها و دقت و ظرافت ها اشاره کرده اند.

۲. شبیه دیدگاه مرحوم آقای خویی است.

تقدّم فی فوائد المقدّمة من اصطلاحهم على اطلاق شيخ الاجازة على من لا کتاب له و انما يروى ما رواه غيره و لو سلّم فدعوى ان کتبه کلّها مرویّة اجازة و ليس فيها رواية هو فی طریقها رجم بالغیب و لكن مع ذلك کلّه فشهادة المجلسی بکونه شيخ اجازة بعد نهاية خبریّة الأحادیث و کتبتها و رجالها لعلّها لا ترد و لا اقلّ من عدّ الرّجل من الحسان؛^۱ اگر از ضعفا روایت نقل می کند به روایتش از ثقات ضرری نمی زند. فساد مذهب [انحراف عقیدتی] وی ثابت نیست. شيخ اجازة بودن او، ما را از توثیق او بی نیاز می کند؛^۲ همان طور که در قسمت فوائد از مقدمه کتاب تنقیح المقال^۳ بر این مطلب برهان آوردم [که شيخ اجازة بودن یکی از وجوه توثیق و وثاقت است]. بله، کسی می تواند اشکال کند که شما از مرحوم نجاشی و شيخ طوسی شنیدید که معلی بن محمد بصری دارای کتاب های متعدد است، پس چگونه مطلب مرحوم مجلسی مبنی بر شيخ اجازة بودن وی صحیح است؛ در حالی که در قسمت فوائد از مقدمه کتاب تنقیح المقال آمده است که واژه شيخ اجازة، اصطلاحی است که بر راویانی که

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، چاپ سنگی، ج ۳، ص ۲۳۳، ش ۱۲۰۳.

۲. شيخ اجازة بودن را همه علمای رجال، قبول ندارند؛ ولی ملاحظه می شود که مرحوم مامقانی همان گونه که در توثیق و شاء، شيخ اجازة بودن را مطرح کردند، این جا همان را مطرح می کنند و در واقع مبنای ایشان است.

۳. شایسته است که مقدمه تنقیح المقال، مورد مباحثه و مطالعه قرار گیرد؛ البته شاید نتوان گفت که تمام آن صد در صد مقبول است؛ ولی انصافاً مباحث مهمی را مطرح می کنند. ایشان در این مقدمه ۳۰ فایده ذکر می کند که در ضمن آن مبانی خودش را مطرح کرده است.

دارای کتاب نیستند و مطالب را از دیگران نقل می‌کنند، اطلاق می‌شود؟! بر فرض این که بپذیریم او شیخ اجازه است، ادعای این که تمام کتاب‌هایش از طریق اجازه نقل شده است، آن هم در حالی که وی در طریق هیچ یک از روایات موجود در این کتاب‌ها نیست، نوعی غیب‌گویی است؛ با وجود همه این مطالب، شهادت مرحوم مجلسی بر شیخ اجازه بودن این راوی قابل رد نیست و حد اقل این شخص را جزء راویان حسن قرار می‌دهد.^۱

همان گونه که ملاحظه کردید، مرحوم آقای خویی بر اساس مبنای خود فرمودند: ثقه هست؛ اما مرحوم مامقانی می‌فرماید: حسن است؛ و ما با توجه به کثرت روایاتش و عدم وجود معارضی که قابل اعتنا باشد، می‌گوییم ثقه است. نتیجه: روایت اول کافی شریف از نظر سند مشکلی ندارد؛ هر چند مرحوم مجلسی در مورد آن فرمودند: «ضعیف علی المشهور».

بررسی دلایلی

در این مرحله باید مشخص شود که معنای این روایت چیست. علامه مجلسی در تبیین معنای روایت به ذکر دو نکته می‌پردازد: ۱. معنای جاهلیت؛ ۲. معنای امام.

الف) معنای جاهلیت

علامه مجلسی پس از بحث رجالی که پیش تر مطرح شد، به بحث ادبی در

۱. یعنی حد اقل او را از رتبه ضعیف بالا می‌آورد و در ردیف راویان حسن قرار می‌دهد.

مورد روایت می‌پردازد و در این زمینه می‌نویسد:

و هي مع الجاهلية مركب إضافي أو توصيفي، أي كموت من كان قبل الإسلام عليه الناس من الكفر والشرك والضلال، كما يدل عليه استبعاد السائل و تكريره السؤال و استعظامه ذلك، قال في النهاية: قد تكرر ذكر الجاهلية في الحديث، و هي الحال التي كانت عليها العرب قبل الإسلام من الجهل بالله و رسوله، و شرائع الدين و المفاخرة بالأنساب و الكبر و التجبر و غير ذلك؛^۱ عبارت «میتة جاهلیة» در این روایت، «مرگب» و از نوع «مرگب اضافی» یا «توصیفی» است و مراد از آن این است که اگر کسی امام زمانش را نشناسد و بمیرد، مانند کسی است که قبل از اسلام و بعثت پیامبر اسلام ﷺ مرده باشد، یعنی کافر، مشرک و گمراه مرده است.^۲ سه دلیل و قرینه بر این مطلب وجود دارد: ۱. استبعاد سؤال کننده [= سائل، دچار تعجب و حیرت شد که به چه دلیلی، مرگش، مرگ جاهلی است؟! و به همین دلیل دوباره سؤال کرد]؛ ۲. تکرار سؤال از سوی سؤال کننده [= سائل می‌پرسد: قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟! این مطلب را پیامبر ﷺ فرموده؟!]؛ ۳. استعظام قضیه [= سائل این مطلب را خیلی بزرگ شمرده است]. ابن اثیر در نهاییه [درباره معنای جاهلیت همین مطلب را بیان می‌کند و در این باره] می‌گوید: واژه جاهلیت در

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ، ج ۴، ص ۲۱۹.

۲. سؤال این است که این مطلب، سخن علامه است و یا فرموده امام معصوم ﷺ؟ ظاهر روایت نشان می‌دهد که سخن امام ﷺ همین است.

حدیث تکرار شده است. جاهلیت، همان وضعیت عرب قبل از اسلام است؛ یعنی کسی که به خدا، پیامبر ﷺ و احکام دین جاهل است و به نسب، کبر و غرور و گردن کشی و... فخر فروشی می‌کند.^۱

بر اساس مجموع مطالب یاد شده، معنای روایت این است که اگر کسی که امام زمانش را نشناسد و بمیرد، مشرک، گمراه و کافر مرده است.

ب) معنای امام

نکته دوم که مرحوم مجلسی به آن اشاره دارند، بر معنای «امام» و پرداختن به پاسخ این سؤال ناظر است که مراد از امام چه کسی است؟ علامه در تبیین این معنا می‌فرماید:

قوله ﷺ: «ولیس له إمام، أي لا يعتقد ولا يفترض على نفسه طاعة من أوجب الله طاعته في زمانه نبيا كان أو وصيا»^۲ مراد از این فرمایش امام ﷺ: «ولیس له إمام»؛ این است که شخص اعتقاد نداشته باشد و بر خود واجب نداند اطاعت کردن از کسی که خداوند اطاعتش را در زمان او واجب کرده است؛ اعم از این که آن شخص مفترض الطاعة نبی باشد یا امام.

۱. پس برداشت مرحوم مجلسی، برداشت دوری نیست؛ زیرا ابن اثیر همین را می‌گوید؛ که جاهلیت معنایش چنین است.

۲. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ، ج ۴، باب من مات و لیس له إمام من أئمة الهدی ﷺ، ص ۲۲۰.

بنابراین، مراد از «امام»، کسی است که مفترض الطاعه باشد؛ یعنی کسی که خداوند اطاعتش را در دورانی که در آن هستیم، برما واجب کرده باشد و این امام، اعم از نبی یا امام است. از این رو، فرد مفترض الطاعه، در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در زمان امام جعفر صادق علیه السلام، امام صادق علیه السلام و اکنون نیز حضرت ولی عصر علیه السلام است. بر اساس فرمایش علامه، معنای این عبارت: «لیس له امام» در این روایت، این نیست که امام حضور ندارد، بلکه امام در جامعه حضور دارد؛ ولی این شخص، نسبت به امام پذیرش و اعتقاد ندارد و اطاعت این امام واجب الطاعه را رد می‌کند و می‌گوید: چرا من مطیع کسی به نام امام معصوم باشم؟! «لا یعتقد ولا یفترض.» کسی که اطاعتش واجب است، کیست؟ او یا پیامبر صلی الله علیه و آله و یا امام علیه السلام است: «نبیاً کان او اماماً.» گفتنی است در کافی شریف در باب مقام امام و ترتیب امامت، روایتی وارد شده است که اصل ماجرا چنین است:

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمُقْدَامِ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَوْمَ عَرَفَةَ بِالمَوْقِفِ وَهُوَ یُنَادِی بِأَعْلَى صَوْتِهِ أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ الْإِمَامَ ثُمَّ كَانَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَیْنُ ثُمَّ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَیْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام ثُمَّ هُوَ فَمِنَادِی ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لِمَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ وَمِنْ خَلْفِهِ اشْتِی عَشَرَ صَوْتًا وَقَالَ عَمْرُو فَلَمَّا أَتَيْتُ مَنِی سَأَلْتُ أَصْحَابَ الْعَرَبِیَّةِ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ فَقَالُوا هَذِهِ لُغَةُ بَنِي فُلَانٍ أَنَا فَاسْأَلُونِي قَالَ ثُمَّ سَأَلْتُ غَيْرَهُمْ

أَيْضاً مِنْ أَصْحَابِ الْعَرَبِيَّةِ فَقَالُوا مِثْلَ ذَلِكَ؛^۱ عمرو بن ابی مقدم می‌گوید: روز عرفه حضرت صادق علیه السلام را در موقف دیدم که با صدای بلند می‌فرمود: ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله «امام» بود و سپس علی بن ابی طالب و سپس حسن و سپس حسین و سپس علی بن الحسین و سپس محمد بن علی علیه السلام و سپس «هه». ایشان این جمله را [به چهار طرف خود یعنی] از رو به رو، سمت راست، سمت چپ و پشت سرش و در هر طرف، سه بار که جمعاً دوازده مرتبه است فریاد زد. عمرو گفت: هنگامی که به منا آمدم، از متخصصان لغت عرب، درباره معنای واژه «هه» پرسش کردم. آن‌ها گفتند: «هه» گویش بنی فلان و به معنای «من» است و نیز این که پس، از من سؤال کنید. او می‌گوید: از افراد دیگر که آن‌ها هم از اهل لغت عرب بودند، این مطلب را پرسیدم که آن‌ها همین پاسخ را دادند.

گفتنی است که روایت یاد شده نکات بسیار مهمی را از قبیل تبلیغ امامت و تبلیغ اسلام صحیح در بر دارد؛ خصوصاً برای ایام حج و بالأخص، اوقات تجمع مردم در صحرای عرفات. امام صادق علیه السلام در این روایت در روز عرفه، به ترتیب از پیامبر صلی الله علیه و آله شروع می‌کند تا به امام محمد باقر علیه السلام می‌رسد و همگی را به عنوان «امام» معرفی می‌کند و سپس می‌فرماید: من امام هستم. از این رو، بیان مرحوم مجلسی با عبارت «مفترض الطاعة»، بسیار متین و صحیح است، اعم از این که آن مفترض الطاعة، پیامبر صلی الله علیه و آله باشد یا امام علیه السلام.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۴، باب الوقوف بعرفة و حد الموقف، ص ۴۶۶، ح ۱۰.



جلسه سوم

محور بحث، بررسی دومین روایت کافی شریف است. قبل از بررسی کتاب‌هایی از قبیل الامامة و التبصرة، غیبت طوسی، کتاب کشی، غیبت نعمانی، کمال الدین و وسائل الشیعه که از کتاب‌های متقدم نقل کرده‌اند، باید پس از بررسی سندی، بحثی دلالتی مطرح کنیم و در این زمینه به سؤالاتی از این قبیل پاسخ دهیم که آیا مضمون «من مات و لم يعرف امام زمانه»، مفتی به است و قائل دارد یا خیر؟ اگر کسی مثل مخالفان، به امام معصوم شناخت کافی نداشته؛ یا امام را قبول نداشته باشد، آیا این روایات بر آن‌ها منطبق است یا خیر؟

روایت دوم

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوُشَاءِ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ عَمْرٍو عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَيَتَتَّهُ مَيِّتُهُ جَاهِلِيَّةٌ قَالَ: قُلْتُ مَيِّتُهُ كُفْرٌ؟ قَالَ: مَيِّتُهُ ضَلَالٌ. قُلْتُ: فَكُنْ مَاتَ الْيَوْمَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَيَتَتَّهُ

مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ؛^۱ ابن ابی یعفور می گوید: از امام صادق (ع) درباره این فرمایش رسول خدا: ﷺ هر کس بمیرد و برای او امامی نباشد مرگش، مرگ جاهلیت است؛ پرسیدم و گفتم: مقصود مردن در حالت کفر است؟ [یعنی اگر کسی امامش را نشناسد، کافر می میرد؟]^۲ فرمود: مردن در حالت گمراهی است؟ [یعنی کافر نه، بلکه گمراه می میرد].^۳ عرض کردم: هر کس در این زمان هم بمیرد و برای او امامی نباشد، مرگش مرگ جاهلیت است؟! [یعنی اگر کسی امروز از دنیا رفت و امام را قبول نداشته باشد، آیا به مرگ جاهلیت مرده است؟!] فرمود: آری [امروز نیز چنین ست].

بررسی سندی

گفتنی است در سند این روایت، مانند روایت اول، معلى بن محمد بصرى و حسن بن على و شاء وجود دارد. بر این اساس، مطالب قابل طرح در بررسی

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، باب من مات ولیس له إمام من أئمة الهدى (ع)، ص ۳۷۶، ح ۲.

۲. از این سؤال، معلوم می شود که این روایت پیامبر ﷺ در بین مسلمانان معروف بوده است. لذا مقدار اعتبار آن را از امام (ع) سؤال می کند. بر این اساس، وقتی ما مدارک اهل سنت، در مورد این روایت را بررسی می کنیم، مشخص می شود که در صحاح آنان این روایت بوده است؛ ولی آن را حذف کرده اند. علمای اهل سنت متأخر می گویند: «لقول رسول الله ﷺ: من مات ولم يعرف إمام زمانه علی ما فی مسلم». حداقل، سه نفر از علمای اهل سنت این را گفته اند که مطرح خواهیم کرد. با این توضیح، آیا الآن در صحیح مسلم این روایت وجود دارد؟! ۳. این که عامه این گونه تفسیر می کنند، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

رجالی این دو راوی، همان مطالبی است که پیش‌تر در ذیل روایت اول بدان اشاره شد.

شایان ذکر است که مرحوم مجلسی درباره این روایت نیز مانند روایت اول می‌فرماید: «ضعیف علی المشهور»^۱ پرسشی در این جا مطرح است و آن این که ایشان، به اعتبار ابن ابی یعفور چنین مطلبی فرموده است یا به اعتبار عبد الکرم بن عمرو؟ برای روشن شدن پاسخ این پرسش، در ادامه به بررسی این دو راوی می‌پردازیم:

ابن ابی یعفور

در مراجعه به منابع، مشخص می‌شود که در مورد ابن ابی یعفور گفته‌اند: «ثقة جلیل» و از او ۱۴۸ روایت در کتب اربعه نقل کرده‌اند^۲ و به عنوان عبد الله بن ابی یعفور ۷۸ روایت وارد شده است؛^۳ یعنی روایت او قریب به ۲۵۰ مورد است. از این رو، طبق مبنا، ما نمی‌توانیم بگوییم او مشکل دارد؛ همان‌طور که در معجم مرحوم آقای خویی آمده است. با وجود این، حرف‌هایی نیز نسبت به ایشان وجود دارد؛^۴ اما نمی‌دانیم روایاتی در مذمت عبد الله ابن ابی یعفور

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (ع)، ج ۴، باب من مات ولیس له امام من أئمة الهدی (ع)، ص ۲۲۰، ح ۲.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۲۳، ص ۱۶۰، ش ۱۵۰۳۹.

۳. همان، ج ۱۱، ص ۱۰۸.

۴. همان، ج ۱۱، ص ۱۰۲-۱۰۹، ش ۶۶۹۱.

وجود دارد یا خیر؟! با وجود این تردید، توثیقش کرده‌اند.^۱

دیدگاه نجاشی و شیخ مفید درباره ابن ابی یعفر

مرحوم نجاشی درباره ابن ابی یعفر فرموده است: «ثقة ثقة جلیل فی اصحابنا».^۲ مرحوم آقای خویی دیدگاه شیخ مفید را درباره ایشان این‌گونه بیان می‌فرماید:

و عدّه الشیخ المفید فی رسالته العددیه من الفقهاء الأعلام، و الرؤساء المأخوذ عنهم الحلال و الحرام، و الفتیا و الأحکام، الذین لا یطعن علیهم، و لا طریق لزم واحد منهم؛^۳ شیخ مفید او را از فقهای بزرگ و رؤسای برشمرده است که [مرجع تقلید هستند و ما] حلال و حرام و فتاوا و احکام شرعی را از آن‌ها می‌گیریم؛ کسانی که به هیچ وجه قابل خدشه نیستند و برای مذمت و تضعیفشان راهی وجود ندارد.

اشکال مرحوم شوشتری به شیخ مفید

مرحوم شوشتری این دیدگاه را قبول نمی‌کند و به آن اشکال می‌کند:
و عدّه المفید فی عددیّته من فقهاء أصحابهم علیهم السلام و ثقاتهم إلاّ أنّه لا عبرة به، لذکره فیهم جمعا من غیر الإمامیّة؛^۴ شیخ مفید او را در رساله

۱. شخص دیگری به نام عبد الکریم ابن عمرو در سند وجود دارد که برای آشنایی با جایگاه رجالی وی، ر.ک: خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۷۰-۷۵، ش ۶۶۲۹.

۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، ص ۲۱۳، ش ۵۵۶.

۳. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۰۳.

۴. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۲۰۴-۲۰۵.

عددیه از فقهای شیعه و ثقات آنها بر می شمارد؛ ولی برای اقدام شیخ مفید اعتباری نیست؛ زیرا [ایشان اگرچه ابتدا عبدالله بن ابی یغفور را جزء مراجع تقلید و اهل فتوا معرفی کرده است؛] پس از آن، او را در فهرستی کسانی که اصلاً شیعه نیستند، ذکر کرده است.

در مجموع، بزرگانی نظیر نجاشی، شیخ مفید، ابن شهر آشوب^۱ و صاحب تفسیر قمی^۲ ابن ابی یغفور را توثیق کرده اند.^۳ شایان ذکر است که مرحوم آقای خویی در معجم رجال الحديث یادآور می شود که مرحوم کشی در مورد ابن ابی یغفور به ذکر دو دسته از روایات پرداخته است: ۱. روایات دال بر مدح؛ ۲. روایاتی که نه دال بر مدح است و نه ذم. گفتنی است که ایشان در مورد این دو دسته روایات نظری نمی دهد، بلکه تمام آنها را مورد اشکال سندی قرار می دهد.^۴

عبد الکریم بن عمرو

گفتنی است که در مورد عبد الکریم بن عمرو نیز در نهایت به توثیقش می رسیم. تعداد روایاتی که او که با عنوان عبد الکریم بن عمرو نقل کرده، بالغ

۱. ایشان ابن ابی یغفور را از خواص یاران امام صادق (ع) دانسته است.

۲. ایشان در کامل الزیارات از این راوی، روایت نقل کرده است.

۳. ر.ک: خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۴. همان، ص ۱۰۴-۱۰۸، ش ۶۶۹۱، ترجمه عبد الله بن ابن یغفور. شایان ذکر است که ایشان در جای جای دیگر نیز تحت عنوان ابن ابی یغفور به بررسی این راوی می پردازد (همان، ج ۲۳، ص ۱۶۰، ش ۱۵۰۳۹).

بر ۴۶ روایت است.^۱ نجاشی در باره وی فرموده است: «عبد الکریم بن عمرو بن صالح الخثعمی مولاہم کوفی روی عن ابی عبد اللہ و ابی الحسن علیہ السلام ثم وقف علی ابی الحسن علیہ السلام کان ثقة ثقة عینا.»^۲

مرحوم مامقانی ابتدا دیدگاه مرحوم نجاشی را کہ عبد الکریم بن عمرو را واقعی و ثقہ دانستہ است، می پذیرد؛^۳ ولی در نہایت واقعی بودن او را نیز قبول نمی کند و با اعتقاد بہ واقعی نبودن این راوی، بہ توثیقش حکم می کند: «لکنی بعد حین اعتقدت عدم وقفہ فیکون من الثقات.»^۴

مرحوم شیخ مفید نیز باز آن قاعدہ را می آورد و بر ایشان تطبیق می دہد:

و عد الشيخ المفید فی رسالته العددیة الکرام الخثعمی من الفقهاء الاعلام
و الرؤساء المأخوذ عنهم الحلال و الحرام الذین لا یطعن علیهم ولا طریق
لذم واحد منهم؛^۵ شیخ مفید او را از فقہای بزرگ و رؤسای بر شمرده
است کہ ما حلال و حرام و فتاوا و احکام شرعی را از آن ها
می گیریم؛ کسانی کہ بہ هیچ وجہ قابل خدشہ نیستند و برای
مذمت و تضعیفشان راہی وجود ندارد.

این موارد، بہ منزله توثیقات ایشان است؛ اما در نقطہ مقابل، شیخ طوسی در

۱. همان، ج ۱۱، ص ۷۳.

۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۲۴۵، ش ۶۴۵.

۳. همان، ص ۲۴۵، ش ۶۴۵.

۴. مامقانی، عبد اللہ، تنقیح المقال فی علم الرجال، چاپ سنگی، ج ۲، ص ۱۶۰.

۵. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۷۱، ش ۶۶۲۹.

شرح حال اصحاب امام کاظم علیه السلام در کتابش می‌فرماید: «عبد الکرم بن عمرو الخثعمی، لقبه کرام، کوفی، واقفی خبیث، له کتاب روی عن ابی عبد الله علیه السلام».^۱

علامه حلی^۲ نیز این مطلب را از ابن الغضائری درباره وی نقل می‌کند: «إن الواقفة تدعیه و الغلاة تروی عنه کثیرا و الذی أراه التوقف عما یرویه»^۳ واقفیه او را به عنوان علم و بزرگشان قبول دارند و راویان غالی از عبد الکرم، فراوان روایت نقل می‌کنند و من در تمام روایاتش تأمل دارم».^۴

بر اساس دیدگاه علامه حلی، در روایات ایشان مشکل وجود دارد؛ ولی از طرفی، کامل‌الزیارت از او نقل کرده است. تا این‌جا نتیجه این شد که در مدح و ذم این راوی، دو دیدگاه متفاوت وجود دارد. مرحوم آقای خویی نیز در این‌جا به اظهار نظر پرداخته و در این زمینه می‌فرماید:

بقي هنا شيء و هو أنك قد عرفت شهادة الأعلام على وقف عبد الكريم بن عمرو و الملقب بکرام. ولكنه مع ذلك قد يقال إنه لم يكن واقفيا و يستند في ذلك إلى روايات؛^۵ در این‌جا مطلبی باقی مانده و آن این‌که شما شهادت بزرگان، مبنی بر واقفی نبودن عبد الکرم بن عمرو (ملقب به کرام) را دانستی؛ با وجود این، برخی می‌گویند که او

۱. طوسی، محمد بن حسن، رجال، ص ۳۳۹، ش ۵۰۵۱.

۲. آقای خویی طبق مبنایی که دارند، نیاوردند.

۳. حلی، حسن بن یوسف، خلاصة الاقوال فی معرفة احوال الرجال، ص ۲۴۳.

۴. البته این روایت مورد بحث، جزء متواترات است؛ ولی فرض کنیم اگر روایات دیگری نقل کند، علامه حلی، توقف دارد.

۵. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۷۱.

واقفی نیست و در این زمینه به روایاتی استناد می‌کند.

توضیح آن که عبدالکریم بن عمرو، روایاتی را نقل می‌کند که از آن‌ها سلامت عقیده‌اش استفاده می‌شود؛ از جمله آن‌ها روایاتی است که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرِو الخُثْعَمِيِّ عَنْ حَبَابَةَ الْوَالِیَّةِ قَالَتْ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي شُرْطَةِ الْخُمَيْسِ^۱ وَمَعَهُ دَرَّةٌ لَهَا سَبَابَتَانِ يَضْرِبُ بِهَا بَنِيَّاعِي الْحَرِّيِّ وَالْمَازَمَاهِي وَالزَّمَارِ وَيَقُولُ هُمْ يَا بَنِيَّاعِي مُسُوخُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَجُنْدُ بَنِي مَرْوَانَ فَقَامَ إِلَيْهِ فَرَأْتُ بَنَ أَخْفَفَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا جُنْدُ بَنِي مَرْوَانَ قَالَ فَقَالَ لَهُ أَقْوَامٌ حَلَقُوا اللَّحَى وَفَتَلُوا السَّوَارِبَ فَمَسَحُوا فَلَمْ أَرَ نَاطِقًا أَحْسَنَ نُطْقًا مِنْهُ ثُمَّ اتَّبَعْتُهُ فَلَمْ أَزَلْ أَقْفُو أَشْرَهُ حَتَّى قَعَدَ فِي رَحْبَةِ الْمَسْجِدِ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا دَلَالَةُ الْإِمَامَةِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ قَالَتْ فَقَالَ أَتَيْتَنِي بِتِلْكَ الْخِصَاةِ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى خِصَاةٍ فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَطَبَعَ لِي فِيهَا بِخَاتَمِهِ ثُمَّ قَالَ لِي يَا حَبَابَةُ إِذَا ادَّعَى مُدَّعِ الْإِمَامَةَ فَقَدَّرْ أَنْ يَطْبَعَ كَمَا رَأَيْتَ فَأَعْلَمِي أَنَّهُ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ وَ الْإِمَامُ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ يُرِيدُهُ قَالَتْ ثُمَّ انْصَرَفْتُ حَتَّى قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَجِئْتُ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام وَهُوَ فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ فَقَالَ يَا حَبَابَةُ الْوَالِیَّةُ قُلْتُ نَعَمْ يَا مَوْلَايَ فَقَالَ هَاتِي

۱. «فی النهاية: الشرطة: أول طائفة من الجيش تشهد الواقعة والخميس: الجيش سمي به لأنه مقسوم بخمسة أقسام: المقدمة، الساقة، الميمنة، الميسرة والقلب؛ وقيل: لأنه تخمس فيه الغنائم» (مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول عليه السلام، ج ۴، ص ۷۹، ذیل حدیث ۳).

مَا مَعَكَ قَالَ فَأَعْطَيْتُهُ فَطَبَعَ فِيهَا كَمَا طَبَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَتْ ثُمَّ أَتَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَرَّبَ وَرَحَّبَ ثُمَّ قَالَ لِي إِنَّ فِي الدَّلَالَةِ دَلِيلًا عَلَى مَا تُرِيدِينَ أَفْتُرِيدِينَ دَلَالَةَ الْإِمَامَةِ فَقُلْتُ نَعَمْ يَا سَيِّدِي فَقَالَ هَاتِي مَا مَعَكَ فَنَاوَلْتُهُ الْخِصَاءَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا قَالَتْ ثُمَّ أَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ بَلَغَ بِي الْكِبَرُ إِلَى أَنْ أُرْعِشْتُ وَأَنَا أَعُدُّ يَوْمِيذٍ مِائَةً وَثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً فَرَأَيْتُهُ رَاكِعًا وَسَاجِدًا وَمَشْغُولًا بِالْعِبَادَةِ فَيَسَّسْتُ مِنَ الدَّلَالَةِ فَأَوْمَأَ إِلَيَّ بِالسَّبَابَةِ فَعَادَ إِلَيَّ شَبَابِي قَالَتْ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي كَمْ مَضَى مِنَ الدُّنْيَا وَكَمْ بَقِيَ فَقَالَ أَمَّا مَا مَضَى فَتَنَعَمُ وَأَمَّا مَا بَقِيَ فَلَا قَالَتْ ثُمَّ قَالَ لِي هَاتِي مَا مَعَكَ فَأَعْطَيْتُهُ الْخِصَاءَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَطَبَعَ لِي فِيهَا ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَطَبَعَ لِي فِيهَا ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَطَبَعَ لِي فِيهَا ثُمَّ أَتَيْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَطَبَعَ لِي فِيهَا وَعَاشَتْ حَبَابَةُ بَعْدَ ذَلِكَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ عَلَى مَا ذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ؛ حَبَابَةُ وَالْبِيه [= نام زنی از والبه یمن] می گوید: امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را در محل پیش قراولان لشکر دیدم که با تازیانه دوسری که همراه داشت فروشندهگان ماهی جری [= ماهی بی فلس] و مار ماهی و ماهی زمار را [که فروش آن ها حرام است] می زد و می فرمود: ای فروشندهگان مسخ شده های بنی اسرائیل و لشکر بنی مروان! فرات بن احنف نزد حضرت ایستاد و گفت: یا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ! لشکر بنی مروان چه کسانی هستند؟! فرمود:

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الإمامة، ص ۳۴۶-۳۴۷، ح ۳.

مردمی که ریش‌ها را می‌تراشیدند و سییل‌ها را تاب می‌دادند و سپس مسخ شدند. فرات می‌گوید: من گوینده‌ای را خوش بیان‌تر از او ندیده بودم. به دنبال آن حضرت می‌رفتم تا در پیشخان مسجد نشست؛ به او عرض کردم: خدایت رحمت کند دلیل بر امامت چیست؟ فرمود: آن سنگریزه را بیاور و با دست به سنگریزه‌ای اشاره کرد؛ آن را نزدش آوردم؛ پس با خاتمش آن را مهر کرد و سپس به من فرمود: ای حبابه! هر گاه کسی ادعای امامت کرد و توانست این سنگ را مهر کند، بدان که او امامی است که اطاعتش واجب است و نیز امام هر چه را بخواهد، از او پنهان نگردد. حبابه می‌گوید: من پی‌کار خود رفتم تا این‌که امیرالمؤمنین علیه السلام وفات کرد. نزد امام حسن علیه السلام آمدم، زمانی که آن حضرت در مسند امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بود و مردم از او سؤال می‌کردند. فرمود: ای حبابه والبیّه! عرض کردم: بله، مولای من؛ فرمود: آنچه همراه داری بیاور، من آن سنگریزه را به ایشان دادم و آن حضرت مانند امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن مهر نهاد. سپس نزد حسین علیه السلام آمدم، زمانی که در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، مرا نزد خود خواند و خوش آمد گفت. سپس فرمود: دلیل آنچه تو می‌خواهی موجود است، نشانه امامت را می‌خواهی؟ گفتم: آری، آقای من! فرمود: آنچه همراه داری بیاور، سنگریزه را به آن حضرت دادم، ایشان هم برای من بر آن مهر نهاد. سپس نزد علی بن الحسین علیه السلام آمدم و از پیری به آن‌جا رسیده بودم که مرا عرشه گرفته بود و من آن زمان خودم را ۱۱۳ ساله می‌دانستم. دیدم آن حضرت در رکوع و سجود است و مشغول عبادت است و

به من توجهی ندارد. من از دریافت نشانه امامت مأیوس شدم. حضرت با انگشت سبابه به من اشاره کرد. جوانی من برگشت، گفتم: آقای من از دنیا چقدر گذشته و چقدر باقی مانده؟ فرمود: اما نسبت به گذشته آری و اما نسبت به باقیمانده، نه [گذشته را می توان معلوم کرد ولی باقی مانده را کسی را نمی داند] سپس فرمود: آنچه همراه داری، بیاور. من سنگریزه را به او دادم، حضرت بر آن مهر نهاد. سپس آن را به امام باقر علیه السلام دادم؛ ایشان هم برایم مهر کرد. سپس نزد امام صادق علیه السلام آمدم آن حضرت نیز سنگریزه را برایم مهر کرد. سپس خدمت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام آمدم؛ ایشان هم برایم مهر کرد. آن گاه خدمت حضرت رضا علیه السلام آمدم؛^۱ آن حضرت هم برایم مهر کرد و همان طور که محمد بن هشام نقل کرده است، لبابه بعد از آن ۹ ماه دیگر هم زنده بود.^۲

مرحوم آقای خویی، پس از اشاره به روایت یاد شده می فرماید:

۱. مرحوم علامه مجلسی می فرماید: بر اساس این روایت عمر حبابه ۲۳۵ سال یا بیش تر بوده است؛ طبق آنچه تاریخ ائمه علیهم السلام و مدت عمر ایشان اقتضاء می کند. البته این، در صورتی است که در اوایل امامت امام سجاد علیه السلام خدمت ایشان رسیده باشد، همان طور که ظاهر روایت این را نشان می دهد؛ ولی اگر فرض کنیم این امر در اواخر امامت ایشان بوده و نیز در اوایل امامت امام رضا علیه السلام، خدمت آن حضرت رسیده باشد؛ در این صورت، حتماً عمر او بیش از ۲۰۰ سال [و کم تر از ۲۳۵ سال] بوده است (مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیه السلام، ج ۴، ص ۸۲، ذیل حدیث ۳).

۲. بر این اساس، او هشت امام معصوم علیهم السلام را دیده است.

دلالت الروایة على عدم وقف^۱ الرجل ظاهرة إلا أنها لم تثبت فإن أكثر رواياتها مجاهیل^۲؛ دلالت روایت بر واقفی نبودن این راوی آشکار است؛ ولی این دلالت ثابت نشده است؛ زیرا اکثر راویان آن مجهول هستند.

همان طور که ملاحظه فرمودید، روایت حبابه را عبد‌الکریم بن عمرو نقل می‌کند. با این وصف، آیا می‌توان پذیرفت کسی که امامت امام رضا علیه السلام را نقل می‌کند، واقفی است و سند روایتش مشکل دارد؟! از نظر ما به استناد این روایت، او واقفی نیست.

۲. عَنْ كَزَامٍ قَالَ: حَلَفْتُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي أَلَّا أَكُلَ طَعَامًا بِنَهَارٍ أَبَدًا حَتَّى يَتُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ فَقُلْتُ لَهُ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِكُمْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ أَلَّا يَأْكُلَ طَعَامًا بِنَهَارٍ أَبَدًا حَتَّى يَتُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ فَصُمُ إِذَا يَا كَزَامُ وَلَا تَصُمِ الْعِيدَيْنِ وَلَا ثَلَاثَةَ الشَّعْرِيقِ وَلَا إِذَا كُنْتَ مُسَافِرًا وَلَا مَرِيضًا فَإِنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام لَمَّا قُتِلَ عَجَبَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهِمَا وَالْمَلَائِكَةُ فَقَالُوا يَا رَبَّنَا انْزِلْ لَنَا فِي هَلاكِ الْخَلْقِ حَتَّى نَجِدَهُمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ بِمَا اسْتَحَلُّوا حُرْمَتَكَ وَقَتَلُوا صَفْوَتَكَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَا مَلَائِكَتِي وَيَا سَمَآوَاتِي وَيَا أَرْضِي اسْكُنُوا ثُمَّ

۱. در آن زمان، واقفی بودن نوعی ضعف محسوب می‌شد. امام علیه السلام تعابیر عجیبی درباره آنان دارد؛ از جمله می‌فرماید: «انت و اشباهک کالحمیر؛ خودت و گروهت همانند دراز گوش هستید و شما نمی‌فهمید.» اگر کسی که از امام علیه السلام، فاصله بگیرد حقیقتش همین است. در جای دیگر تعبیر به «مقطوعه» دارد، یعنی سگ‌هایی که زیر باران خیس شده باشند و هر کجا بروند، آن جا را نجس می‌کنند.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۷۲.

كَشَفَ حِجَابًا مِّنَ الْحُجُبِ فَإِذَا خَلْفَهُ مُحَمَّدٌ ﷺ وَ اثْنَا عَشَرَ وَصِيًّا لَهُ وَ أَخَذَ بِيَدِ فُلَانٍ الْقَائِمِ مِنْ بَيْنِهِمْ فَقَالَ يَا مَلَأَيْكَتِي وَيَا سَمَآوَاتِي وَيَا أَرْضِي بِهِذَا أَنْتَصِرُ هَذَا قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ^۱ کرام می‌گوید: من پیش خود سوگند یاد کردم که هرگز در روز غذا نخورم [= یعنی روزه بگیرم] تا قائم آل محمد ﷺ قیام کند. پس خدمت امام صادق ﷺ رسیدم و عرض کردم: مردی از شیعیان شما برای خود به عهده گرفته [= نذر کرده است] که هرگز در روز غذا نخورد تا قائم آل محمد ﷺ قیام کند. فرمود: ای کرام! بنا براین، باید روزه بگیري؛ ولی دو روز عید [فطر و قربان] و سه روز تشریق [= ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی حجه ایام حج‌گزاری] و زمانی که مسافر و بیمار هستی روزه نگیر؛ زیرا هنگامی که امام حسین ﷺ کشته شد، آسمان‌ها و زمین و هر چه بر آن‌هاست با فرشتگان نالیدند و گفتند: پروردگارا! به ما اجازه بده خلق را هلاک کنیم و از صفحه زمین براندازیم؛ برای آن‌که حرمت تو را حلال شمردند و برگزیده تو را کشتند. خدا به آن‌ها وحی فرستاد که ای فرشتگانم و ای آسمان و زمین! آرام گیرید! سپس یك پرده از پرده‌ها را عقب زد؛ پشت آن پرده، محمد ﷺ و دوازده وصی او بودند. آن‌گاه دست فلانی را که میان آن‌ها قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرستادیم است را گرفت و سه مرتبه فرمود: ای فرشتگانم؛ و ای آسمان‌ها و زمینم! به وسیله این آقا [= امام زمان ﷺ] این آقا را [= امام

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم ﷺ، ص

حسین علیه السلام [یاری خواهم کرد [و برای ایشان انتقام می گیرم].

آقای خوبی دلالت این روایت را بر واقعه نبودن عبدالکریم بن عمرو نمی پذیرد و در این باره می فرماید:

لا دلالة في الرواية على عدم وقف كرام فإنه يمكن أن تكون روايته هذه قبل وقفه على أن الرواية ضعيفة بعدة من روايتها؛^۱ این روایت بر عدم واقفه بودن عبدالکریم بن عمرو کرام دلالت نمی کند؛ زیرا ممکن است که این روایت را پیش از واقفه شدن [یعنی در زمان امام کاظم علیه السلام] که هنوز عقیده اش درست بوده و هنوز منحرف نشده بود [نقل کرده باشد؛ افزون بر این که روایت به دلیل تعدادی از راویان آن ضعیف است.

با این که مرحوم آقای خوبی دلالت این روایت را بر عدم وقف عبدالکریم بن عمرو نپذیرفته است؛ سخن ما این است کسی که این گونه به امام زمان علیه السلام اعتقاد داشته باشد، چه طور می تواند واقعی باشد؟!]

۳. عَنْ كَرَامٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنِّي جَعَلْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ أَصُومَ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ عليه السلام فَقَالَ صُمْ وَلَا تَصُمْ فِي السَّفَرِ وَلَا الْعِيدَيْنِ وَلَا أَيَّامَ التَّشْرِيقِ وَلَا الْيَوْمَ الَّذِي يُشَكُّ فِيهِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ؛^۲ کرام می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من برای خود [این عهد را] قرار داده ام [= نذر کرده ام] که روزه بگیرم تا زمانی که قائم آل محمد علیه السلام قیام

۱. خوبی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۷۲-۷۳.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۴، باب من جعل على نفسه صوما معلوما، ص ۱۴۱، ح ۱.

کند. فرمود: پس روزه بگیر؛ ولی در سفر، دو روز عید [= فطر و قربان]، سه روز تشریق [= ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی حجه از ایام حج] و در روزی که شک داری از ماه رمضان باشد، روزه نگیر.

مضمون روایت سوم، مانند روایت دوم است و مرحوم آقای خویی در مورد آن می‌فرماید:

الجواب عنه يظهر مما تقدم على أنه لم يعين فيه المراد من القائم عليه السلام، فالصحيح أنه لم يثبت شيء يعارض به شهادة الأعلام على وقفه؛^۱ پاسخ و اشکال ما از آنچه پیش‌تر در ذیل روایت دوم بدان اشاره شد، معلوم و مشخص می‌شود [و آن این‌که شاید این روایت را قبل از واقفی شدن نقل کرده باشد]، افزون بر آن، در این روایت مشخص نشده که مراد از قائم چه کسی است [شاید منظورش امام کاظم عليه السلام باشد]. از این‌رو، دیدگاه صحیح آن است که بگوییم دلیلی که بتواند با شهادت بزرگان و علما مبنی بر واقفی بودن او معارضه کند، وجود ندارد.^۲

گفتنی است که این مطلب مرحوم آقای خویی با مبنای خودشان نمی‌سازد؛ زیرا ایشان در وثاقت اشخاص، اعتقاد و مذهب را شرط نمی‌داند، بلکه صدوق بودن در نقل روایت را شرط می‌داند؛ از این‌رو، ایشان طبق مبنا، اگر این

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۷۳، ذیل ترجمه عبدالکریم بن عمرو.
 ۲. یعنی دلیلی نداریم که این روایات با شهادت علما، مبنی بر واقفی بودن این راوی معارض باشد.

راوی، واقفی باشد، باید او را بپذیرد و ظاهراً هم ایشان راوی را رد نکردند. نتیجه: از نظر ما از ناحیه ایشان هم مشکلی وجود ندارد. از این رو، هر چند مرحوم مجلسی فرمودند که سند ضعیف است؛ ولی ظاهراً سند مشکل نداشته باشد.

بررسی دلالی

در این جا، کلام مرحوم مجلسی را محور بحث قرار می دهیم و با توجه به آن به بررسی دلالی روایت یاد شده می پردازیم:

الف) تبیین عبارت «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ...»
 قوله: «عن قول رسول الله ﷺ»، أي حقيقة تلك الرواية، فقوله: «قال فقلت» سؤال آخر بعد التصديق أو عن معناها، فقوله: فقلت، تفسير للسؤال. «فقال ميتة ضلال»؛ عبارت: «عن قول رسول الله ﷺ» می خواهد بفرماید که این روایت حقیقتاً از پیامبر اکرم ﷺ است. این عبارت: «قال فقلت»، یا سؤال بعد از تصدیق است و یا سؤال از معنا و تفسیر روایت است که امام عجلای پس از آن فرمودند: «ميتة ضلال».

ب) وجه عدول از تعبیر به کفر به ضلال در مورد منکران و مخالفان امامت در این بخش از روایت: «قَالَ: قُلْتُ مِيتَةُ كُفْرٍ؟ قَالَ: مِيتَةُ ضَلَالٍ»، امام عجلای در مورد منکران و مخالفان از تعبیر به «کفر» عدول کرده و «ضلال» را برای آن ها اثبات کرده است که مرحوم مجلسی، در تبیین چرایی این عدول، سه احتمال مطرح می کند:

احتمال اول: عدم جریان احکام کفار بر منکران امامت در دنیا و ملحق شدن به کفار در آخرت

«فقال ميتة ضلال» لعله عليه السلام عدل عن تصديق كفرهم إلى إثبات الضلال لهم، لأن السائل توهم أنه يجري عليهم أحكام الكفر في الدنيا كالنجاسة و نفى التناكح و التوارث و أشباه ذلك، فنفى ذلك و أثبت لهم الضلال عن الحق في الدنيا و عن الجنة في الآخرة، فلا ينافي كونهم في الآخرة ملحقين بالكفار مخلدين في النار كما دلت عليه سائر الأخبار؛^۱ چرا امام عليه السلام در این جا در مورد منکران و مخالفان از تعبیر به کفر عدول کرده و ضلالت را برای آن ها اثبات کرده است؟ زیرا محتمل است که این شخص سؤال کننده، چنین توهم کرده است که احکام کفر در دنیا نیز بر این ها جاری می شود؛ از قبیل عدم طهارت، نفی تناکح و نفی توارث و مانند آن^۲ از این رو، امام عليه السلام جاری شدن احکام کافر بر ایشان را نفی و گمراهی از راه حق در دنیا و محرومیت از بهشت در آخرت را برای آن ها اثبات کرد. بر این اساس، منافاتی ندارد که آن ها در آخرت به کفار ملحق شوند و در آتش جهنم مخلد باشند، همان طور که سایر روایات بر آن دلالت می کند.

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول عليه السلام، ج ۴، باب من مات و لیس له امام من ائمة الهدی عليه السلام، ص ۲۲۰، ذیل حدیث ۲.

۲. کفر منکران امامت به این دلیل است که آن ها منکر امام هستند و بین اینان و امام رابطه ای نیست. بر اساس این کفر است که راوی گمان کرده است تمام احکام کافر در دنیا بر این گروه اجرا می شود؛ ولی امام عليه السلام با عدول از تعبیر کفر به ضلال، این گمان را نفی می کند.

بر اساس این احتمال، بر منکران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در این دنیا، احکام کفر جاری نمی‌شود؛ بلکه آنان در این دنیا از راه حق گمراهند و در آخرت نیز از اهل بهشت نیستند. طبق این بیان، ما در دنیا با این‌ها بر اساس ظاهر عمل می‌کنیم؛ ولی این امر با کافر بودنشان در آخرت منافاتی ندارد؛ یعنی کسی که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و اصولاً امام معصوم عجل الله تعالی فرجه الشریف را قبول نداشته باشد، در آخرت به کفار ملحق می‌شود و در آتش جهنم مخلد خواهد بود.

محدثان و از جمله مرحوم مجلسی، این احتمال را برگزیده‌اند. با مراجعه به بحث و اشکال امام خمینی ره به صاحب حدائق، مشخص می‌شود که صاحب حدائق با ذکر ادله و اصرار بر این مطلب، می‌خواهد آن را ثابت کند؛ ولی امام خمینی در دیدگاه او مناقشه می‌کند که ما در جای مناسب خود به این بحث می‌پردازیم.

احتمال دوم: عدم شمول روایت نسبت به مستضعفان

و یحتمل أن یكون التوقف عن إثبات الکفر لشموله من لیس له إمام من المستضعفین، إذ فیهم احتمال النجاة من العذاب کما سیأتی سائر الأخبار کالخبر الآتی محمولة علی غیرهم؛^۱ احتمال دارد دلیل توقف امام عجل الله تعالی فرجه الشریف از اثبات کفر برای مخالفان امامت و عدم استفاده از واژه کفر در مورد آن‌ها، این باشد که مستضعفان را شامل نشود، زیرا

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۴، باب من مات و لیس له امام من ائمة الهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۲۰، ذیل حدیث ۲.

احتمال دارد این‌ها از عذاب جهنم نجات پیدا کنند. همان‌طور که خواهد آمد سایر روایات مانند روایت بعدی بر غیر از مستضعفان حمل می‌شود.

در توضیح این احتمال گفتنی است در بین کسانی که امام مهدی علیه السلام یا امام معصوم علیه السلام را نمی‌شناسند، افراد فراوانی هستند که کسی واقعیت‌ها را به آن‌ها نگفته است و اگر حقایق برای ایشان تبیین شود، می‌پذیرند و در نتیجه از عذاب اخروی نجات می‌یابند؛ به این‌گونه افراد «مستضعف» می‌گویند.^۱ بر این اساس، از جمله دلایلی که موجب شد امام از تعبیر به «کفر»، به «ضلال» عدول کند این بوده است که مستضعفان را شامل نشود.

از نظر ما روایت سوم صریح است، بر خلاف روایاتی که می‌فرمایند: این‌ها کافرنند و روایاتی که می‌گویند: غیر از مستضعفین هستند. اما مرحوم مجلسی بر مبنای خودش پا بر جاست و ضمن پا فشاری، مطلب را توجیه می‌کند.

۱. یادم نمی‌رود در سوریه که بودم می‌خواستم از دمشق به زینبیه، به زیارت حضرت زینب علیها السلام بروم. سوار تاکسی شدم و ۱۰ کیلومتر هم فاصله داشت. با خود گفتم در مورد حضرت زینب کبرا علیها السلام و خطبه آن حضرت، کمی با راننده تاکسی صحبت کنم. مقداری در این زمینه با او صحبت کردم. خدا شاهد است که بی‌اختیار اشک می‌ریخت. تا به مقصد رسیدیم؛ گفت: چرا علمای ما این حرف‌ها را به ما نمی‌زنند؟ سپس گفت: من متدین و اهل نماز و در نماز جمعه شرکت می‌کنم؛ ولی اولین بار است که این حرف‌ها را می‌شنوم. من کارم تاکسیرانی است و در همین مسیر، کار می‌کنم. این‌گونه که گفתי، اولین بار است که می‌شنوم.

احتمال سوم: حمل روایت بر تقیه

علامه مجلسی احتمال سوم را این می‌داند که روایت بر تقیه حمل شود: «و يمكن حمل هذا الخبر وأمثاله على نوع من التقية؛^۱ ممکن است که این روایت و مانند آن بر نوعی از تقیه حمل شود.»

توضیح این که در این روایت حضرت، «کافر» بودن را نفی فرمود و به «ضلال» تعبیر کرد. کلمه ضلال بر تقیه حمل می‌شود؛ زیرا خود اهل سنت همین گونه توجیه می‌کنند و نمی‌گویند شخص، از دین خارج شده است؛ بلکه می‌گویند: «ضال» است.

تأملی در رفتار وهابیت

شایان ذکر است که در بیانات و مواضع وهابیت جای تأمل وجود دارد؛ زیرا وقتی همین روایت شیعه را برای آنان نقل می‌کنیم بلافاصله موضع می‌گیرند. از کتابی که اخیراً دیدگاه‌هایشان را در آن جمع کرده و به چاپ رسانده‌اند، کاملاً مشخص است که در آن، علمای شیعه را کافر می‌دانند. البته در منابع اصلی آنان، بدون تعارف نظر صریحشان را گفته‌اند. به عنوان نمونه، در سنن ابوداود به نقل از سفیان ثوری چنین آمده است:

مَنْ زَعَمَ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ أَحَقَّ بِالْوَلَايَةِ مِنْهُمَا فَقَدْ خَطَأَ أَبَا بَكْرٍ، وَعُمَرَ،

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ، ج ۴، باب من مات ولیس له امام من ائمة الهدی ﷺ، ص ۲۲۰، ذیل حدیث ۲.

وَالْمُهَاجِرِينَ، وَالْأَنْصَارَ، وَمَا أُرَاهُ يَرْتَفِعُ لَهُ مَعَ هَذَا عَمَلٌ إِلَى السَّمَاءِ؛^۱
 کسی که گمان کند^۲ علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت به ابوبکر و عمر
 احق به ولایت است [با این گمانش]، ابوبکر، عمر و مهاجرین و
 انصار را تخطئه کرده است [و با این تخطئه] من فکر نمی‌کنم که
 عملی از او قبول شود.

با مراجعه به مقدمه مرآة العقول^۳ معلوم می‌شود که ما چنین مبنایی داریم و
 اهل سنت همان مبنا را دارند. ذهبی در جلد یک کتاب میزان الاعتدال، در دو
 موضع، یکی در مقدمه کتاب و دیگری در شرح حال ابان بن تغلب موضع‌اش
 را مشخص می‌کند. وی بر این باور است که ما نباید در برابر ناکثین و
 اصحاب جمل موضع داشته باشیم. آن‌ها کاری را انجام دادند که به ما
 ارتباطی ندارد و اگر کسی چنین موضعی داشته باشد و آن‌ها را تخطئه کند، او
 شیعه و اهل بدعت صغرا است؛ اما اگر این شخص پا را فراتر گذاشت و گفت
 که آن‌ها اشتباه کردند و علی علیه السلام افضل است، او می‌شود اهل بدعت کبرا!^۴
 این سخن از ذهبی در حالی است که اهل بدعت، در حقیقت همین ناکثین
 و اصحاب جمل هستند که به قصد ریختن خون مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به
 جنگ با آن حضرت آمدند.

۱. ابو داود، سلیمان بن الأشعث، سنن أبی داود، ج ۴، باب فی التفضیل، ص ۲۱۲، ح ۴۶۳۰.

۲. نه این که یقین کند.

۳. البته ما نمی‌خواهیم مبنای مرحوم مجلسی را تثبیت کنیم.

۴. ذهبی، شمس الدین، میزان الإعتدال فی نقد الرجال، ج ۱، ص ۵-۶، ذیل ترجمه ابان بن تغلب.

جلسه چهارم

روایت سوم

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْفَضِيلِ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؟ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ جَاهِلِيَّةً جَهْلَاءَ أَوْ جَاهِلِيَّةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ قَالَ جَاهِلِيَّةً كُفْرٍ وَنِفَاقٍ وَضَلَالٍ؛ حَارِثُ بْنُ مَغِيْرَه مِي گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم [آیا این را حدیث را] پیامبر صلى الله عليه وآله فرموده است؟ «کسی که بمیرد در حالی که امامش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.»^۲ فرمود: بله. عرض کردم منظور جاهلیت جهلاء است یا جاهلیت کسی که امامش را نشناخته است؟^۳ حضرت فرمود: جاهلیت کفر، نفاق و گمراهی.^۴

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، باب من مات و ليس له إمام من أئمة الهدى عليهم السلام، ص ۳۷۷، ح ۳.

۲. این سه روایت، محورش همین مطلب است و این روایت قطعاً از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله است.

۳. گویا دو مفهوم و دو معنا بوده است.

۴. یعنی اگر امام زمان خود را نشناسی، تو کافر، منافق و گمراه هستی.

بررسی سندی

ب
ز
ج
ن

سند روایت سوم به این صورت است: «أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْفَضِيلِ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ...» با وجود آن که، علامه مجلسی بسیار نقاد و سخت گیر است؛ در مورد سند این روایت می فرماید: «صحيح.»^۱ از این رو، طبق بیان مرحوم مجلسی، ظاهراً روایت از نظر سند هیچ مشکلی ندارد و حق هم همین است که ایشان می فرماید.

بررسی دلالی

قبل از بیان مطلب مرحوم مجلسی، این نکته شایان توجه است که متن هیچ کدام از این سه روایت از امام نیست؛ بلکه از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است. گویا این روایت بین همه معروف بوده است. راوی در روایت اول، فضیل بن یسار، در روایت دوم، ابن یعفور و در روایت سوم، حارث بن مغیره است. در هر سه روایت، این سؤال آمده است که آیا این متن از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صادر شده است، یا خیر؟ اگر صادر شده است، معنایش چیست؟ امام عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: بله، از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صادر شده و معنایش جاهلیت کفر، نفاق و ضلال است.

بیان مرحوم مجلسی

روایت سوم خیلی صریح است. علامه مجلسی در توضیح این عبارت از

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ج ۴، ص ۲۲۰، ذیل حدیث ۳.

حدیث: «لا یعرف إمامه» می نویسد: «أی إمام زمانه أو أحد من أئمته؛ یعنی اگر امام زمانش یا یکی از ائمه علیهم السلام را نشناسد.»

بر این اساس، اگر کسی، حتی یکی از ائمه علیهم السلام را نشناسد، اگر بمیرد به مرگ کفر و جاهلیت مرده است.^۲ ایشان همچنین در تبیین این عبارت از روایت: «جاهلیة کفر» می نویسد:

لعله اختیار للشق الأول و تصریح بمفاده، و یحتمل أن یكون مراد السائل بالجاهلیة الجهلاء الکفر فی الأحکام الدنیویة، فیکون کلامه علیه السلام اختیارا للشق الثانی، و بیانا لکون عدم معرفة الإمام کاف للکفر الآخر و النفاق و الضلال فی الدنیا. قال الجوهری: قولهم کان فی الجاهلیة الجهلاء، هو توكید للأول؛^۳ شاید این عبارت به این نکته اشاره دارد که امام علیه السلام شق اول را انتخاب و به مفاد آن تصریح کرده است و احتمال هم دارد که مراد سائل از جاهلیت جهلاء، کفر در احکام دنیوی باشد که در این صورت، امام علیه السلام در کلام خویش، شق دوم را اختیار کرده و فرمایش ایشان گویای آن است که صرف عدم معرفت به امام علیه السلام، برای کفر در آخرت و نفاق و گمراهی در دنیا کافی است. جوهری می گوید: این عبارت در روایت: «فی الجاهلیة الجهلاء» تأکید برای شق اول است.

۱. همان.

۲. در این خصوص به دیدگاه حضرت امام در کتاب الطهارة مراجعه کنید که ان شاء الله محور بحث ما قرار می گیرد (خمینی، سید روح الله، الطهارة، ج ۳، کتاب النجاسة، ص ۴۳۶).

۳. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیه السلام، ج ۴، ص ۲۲۱، ذیل حدیث ۳.

شایان ذکر است که بر اساس شق اول، کفر در مقابل اسلام مراد است و چنین شخصی در دنیا و آخرت، واقعاً کافر است. بر اساس شق دوم نیز، اولاً، کفر در مقابل ایمان مراد است؛ از این رو، در دنیا با او معامله کافر می‌شود، نه این که واقعاً جزء کفار باشد؛ یعنی نجس است و بین او و مسلمانان، دیگر توارثی نیست؛ ثانیاً، صرف عدم شناخت امام ع، کفایت می‌کند که در آخرت کافر باشد؛ اما در دنیا منافق و گمراه است. باید افزود که بر اساس شق دوم، اگر چه این شخص، کافر نیست؛ در دنیا با او معامله کافر می‌شود و احکام کفر بر او بار می‌شود. با این توضیح، شق دومی که مرحوم مجلسی بیان می‌کنند، همان شق اول است که به نحو اشد و پررنگ‌تر بیان شده است و برداشت مرحوم مجلسی از روایت همین شق دوم است.^۱

گفتنی است در بحث حدیث معرفت، روایات دیگری هم وجود دارند که ما در ادامه برای تکمیل این بحث، به ذکر آن‌ها می‌پردازیم:

حدیث معرفت در کتاب الامامة و التبصرة

مؤلف کتاب الامامة و التبصرة، پدر بزرگوار شیخ صدوق است. وفات ایشان

۱. در مباحث آینده این مسأله فقهی را مطرح خواهیم کرد که آیا کسانی که منکر امامت هستند، یا امام زمان ع را نمی‌شناسند، در دنیا و آخرت کافر محسوب می‌شوند یا خیر؛ یا این که در آخرت کافرنند، اما در دنیا کافر نیستند و معامله کفر با این‌ها نمی‌شود، بلکه در این سرا گمراهند؟ ما می‌خواهیم به این بحث بپردازیم و شروع بحث هم از سخن مرحوم صاحب حدائق است؛ ایشان انصافاً قوی وارد شده است و سپس به دیدگاه امام خمینی ع اشاره خواهیم کرد.

سال ۳۲۹ هجری است. از این رو، به اعتبار وفات، وی از معاصران مرحوم کلینی به شمار می‌آید. گفتنی است که این کتاب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و در انتساب آن به پدر شیخ صدوق بحث است.^۱ نویسنده در این کتاب، سه روایت نقل می‌کند که در هر سه مورد، راویان موجود در سند آن‌ها، با راویان روایات کافی متفاوت است. از میان این سه روایت، دو روایت از امام صادق علیه السلام و روایتی نیز از امام باقر علیه السلام است.

روایت اول

الْحَدَاءُ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام، يَقُولُ: مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ، مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً كُفْرًا وَنِفَاقًا وَضَلَالًا؛^۲ حذاء می‌گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: کسی که بمیرد، در حالی که امامش را نشناسد، به مرگ کفر، نفاق و گمراهی مرده است.

بررسی روایت

همان‌طور که ملاحظه کردید، روایت اول را حذاء [= ابو عبیده] به صورت مرسل نقل کرده؛ ولی همین روایت در کتاب مختصر البصائر با سند ذکر شده است:

۱. ما در جلد دوم کتاب تا «ظهور»، به تفصیل در این زمینه به بحث پرداخته‌ایم و دیدگاه موافقان و مخالفان و نتیجه این دو دیدگاه را مطرح کرده‌ایم.

۲. صدوق، ابن بابویه، علی بن حسین، الإمامة والتبصرة من الحيرة، باب ۱۸ (باب فی أن من مات وليس له إمام مات ميتة جاهلية)، ص ۸۲، ح ۶۹.

أَمَّحَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ
الْبَزْجِيِّ، عَنْ فَصَّالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ فَضِيلِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ
الْحَدَّاءِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّ سَالِمَ بْنَ أَبِي حَفْصَةَ قَالَ لِي: أَمَا
بَلَغَكَ أَنَّهُ مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؟ فَأَقُولُ لَهُ: بَلَى،
فَيَقُولُ: مَنْ إِمَامُكَ؟ فَأَقُولُ: أَمَّتَنِي آلُ مُحَمَّدٍ عليه السلام، قَالَ: مَا أَحْسَبُكَ عَرَفْتَ
إِمَامًا. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: وَيَحَ سَالِمُ، مَا يَدْرِي سَالِمٌ مَا مَنْزِلَةُ الْإِمَامِ.
الْإِمَامُ أَعْظَمُ وَأَفْضَلُ مِمَّا يَذْهَبُ إِلَيْهِ سَالِمٌ وَالنَّاسُ أَجْمَعُونَ؛ أَيْ عبيده
حذاء می گوید: به امام باقر عليه السلام گفتم: سالم بن ابی حفصه به من
گفت: آیا نشنیده ای که هر کس بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلیت
مرده است؟ به او گفتم: آری. او گفت: امام تو کیست؟ من در
پاسخ گفتم: امامان من، آل محمد عليه السلام هستند. او گفت: گمان
نمی کنم تو امامی را شناخته باشی. امام باقر عليه السلام فرمود: وای بر سالم
بن ابی حفصه! سالم منزلت و جایگاه امام را نمی داند. جایگاه امام
بزرگ تر و برتر است از آنچه سالم و همه مردم به آن باور و اعتقاد
دارند.

روایت دوم

وَعَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِي
جَمِيلَةَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: مَنْ مَاتَ وَ

۱. حلی، حسن بن سلیمان، مختصر البصائر، ص ۱۹۱-۱۹۲، ح ۱۱.

لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۱ ابی بکر حضرمی از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌کند: کسی که بمیرد، در حالی که امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.

بررسی روایت

ملاحظه می‌شود که این روایت مشابه روایت اول است؛ با این تفاوت که در روایت دوم، فرمایش امام علیه السلام چنین است: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؛ ولی در روایت اول، کلام امام علیه السلام به این صورت است: «مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.» در هر صورت، نص روایت اول خیلی مهم است.

روایت سوم

وَعَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْكُفَّارِيِّ، عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام : قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً كُفْرًا وَشُرْكًَا وَضَلَالًا؛^۲ عمار می‌گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس که بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت کفر، شرک و گمراهی مرده است.

۱. صدوق، ابن بابویه، علی بن حسین، الإمامة والتبصرة من الحيرة، باب ۱۸ (باب فی أن من مات وليس له إمام مات ميتة جاهلية)، ص ۸۲ - ۸۳، ح ۷۰.

۲. همان، ص ۸۳، ح ۷۱.

بررسی روایت

ب
ا
ز
م
ن

تفاوت این سه روایت، با سه روایت کافی شریف در این است که این سه روایت، مستقیماً از امام معصوم علیه السلام (امام صادق یا امام باقر^{۱۰}) نقل شده است؛ اما در سه روایت ذکر شده در کتاب کافی، روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا راوی می‌گوید: آیا این روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده است؟ و امام علیه السلام تأیید می‌کند که از آن حضرت است. تفاوت دیگر، آن که ظاهراً راوی، در هر سه با هم تفاوت می‌کنند. لذا سه روایت کافی و این سه روایت، مشترک نیستند؛ بر این اساس، در مجموع شش طریق پیدا می‌کنند.

گفتنی است مرحوم مجلسی در بحار الانوار ضمن تصریح به متواتر بودن حدیث معرفت در منابع شیعه و عامه، به بحث ولایت ائمه اطهار علیهم السلام و نقش آن در قبولی اعمال می‌پردازد و در این زمینه می‌نویسد:

و قد روت العامة و الخاصة متواتراً من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية و قد أوردت أخباراً كثيرة في أبواب الآيات النازلة فيهم عليهم السلام أنهم فسروا الشرك و الكفر في الآيات بترك الولاية^۲ و قد وردت أخبار متواترة أنه لا يقبل عمل من الأعمال إلا بالولاية^۳؛ در روایات عامه و خاصه به صورت متواتر این حدیث نقل شده است که «من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية؛ در ابواب آیاتی که در مورد ائمه

۱. یعنی روایت را به حد «تواتر» رسانده است.

۲. دقت شود که کلام مرحوم مجلسی در مرآة العقول با آنچه در بحار الانوار آمده، متفاوت است.

۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۶۸-۳۶۹.

اطهار علیه السلام نازل شده، روایات فراوانی وارد شده که در آن‌ها شرک و کفر در آیات به ترک ولایت تفسیر و روایات متواتری وارد شده است، مبنی بر این که هیچ عملی پذیرفته نمی‌شود، مگر با ولایت.

اشکال: ممکن است اشکال شود که چرا کسی که ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را قبول نداشته باشد، عملی از او قبول نمی‌شود، در حالی که قرآن کریم، شرط قبولی عمل را تقوا می‌داند نه ولایت: «انما يتقبل الله من المتقين»^۱.

پاسخ به اشکال یاد شده را به دو شیوه «نقضی» و «حلی» می‌توان ارائه کرد: **جواب نقضی:** اهل سنت خودشان هم می‌گویند اگر کسی علی علیه السلام را احق به امامت بداند، عملی از او پذیرفته نمی‌شود: «لم يرفع له عمل الى السماء». بدین رو، اگر شیعه چنین چیزی را می‌گوید، مطلب غریب و جدیدی نیست؛ زیرا خود اهل سنت نیز چنین دیدگاهی را در مورد خلفای خود دارند.^۲

جواب حلی: اگر روایات غدیر متواتر است که واقعاً هم چنین است؛ انکار تواتر، موجب انکار ضروری دین است. از این رو، اهل سنت یا باید روایت غدیر را منکر شوند که نمی‌توانند؛ چون ثابت و متواتر است، یا آن که باید لوازم تواتر را بپذیرند که عبارت است از کفر منکر ولایت؛ همان گونه که بین قدماء، اثبات کفر منکران ولایت مشهور است؛ برخلاف مشهور بین متأخران که منکران را

۱. «به راستی که خدا، تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد» (مائدة: ۲۷).

۲. به عنوان نمونه ر.ک: ابو داود، سلیمان بن الأشعث، سنن أبی داود، ج ۴، باب فی التفضیل، ص ۲۱۲، ح ۴۶۳۰.

کافر نمی‌دانند.

ب
ز
ج
ن

مرحوم مجلسی برای اثبات دیدگاه خود، مبنی بر این‌که منکر ولایت کافر نیست، با استناد به کلام مرحوم صدوق می‌نویسد:

و قال الصدوق رحمه الله: الإسلام هو الإقرار بالشهادتين وهو الذي به تحقن الدماء والأموال والثواب على الإيمان. وَقَدْ وَرَدَ فِي الصَّحِيحِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ظَاهِرٌ عَادِلٌ أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا وَإِنَّ مَنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ مَاتَ مَيِّتَةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ؛^۱ مرحوم صدوق می‌فرماید: اسلام، اقرار به شهادتین است و خون افراد و اموال ایشان به دلیل همین اقرار به شهادتین حفظ می‌شود و ثواب هم به ایمان است. در حدیث صحیح از امام صادق عليه السلام وارد شده است: «به خدا ای محمد! کسی که از این امت باشد و امامی ظاهر و عادل از طرف خدای عز و جل نداشته باشد، این شخص، گمراه و گم‌گشته است و اگر با این حال بمیرد با کفر و نفاق مرده است.^۲

دیدگاه فقیهان شیعه در مورد منکران ولایت ائمه اطهار عليهم السلام

حالا باید دید که نظر علمای شیعه نسبت به منکران ولایت چیست. در این قسمت بحث را از کتاب حدائق الناضرة پی می‌گیریم و محور بحث ما این

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۸، باب ۲۷، ص ۳۶۹.

۲. نفرموده‌اند کافر یا مشرک است؛ بلکه یادآور شده‌اند که او در دنیا ضال و گمراه است؛ ولی این‌که در آخرت نیز بر کفر و نفاق است، بحث دیگری است.

است که آیا این روایات مفتی^۱ به است تا به ظاهرش عمل شده باشد یا خیر؟^۱
مرحوم بحرانی در حدائق بحث مفصلی را در مورد طهارت و نجاست و
همچنین اسلام و کفر پیروان مکتب خلفا مطرح می‌کند، مبنی بر این که آیا
منکران ولایت، پاک و طاهرند یا نجس و آیا آنان مسلمان اند یا کافر؟ ایشان در
این زمینه می‌نویسد:

المشهور بین متأخری الأصحاب هو الحكم باسلام المخالفین و طهارتهم و
خصوا الکفر و النجاسة بالناصب؛^۲ مشهور بین فقهای متأخر شیعه،^۳
حکم به اسلام مخالفان و طهارت ایشان است و کفر و نجاست به

۱. مرحوم والد می‌فرمود که حاج شیخ عبد الکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه قم، ساعت هفت تا
هشت، برای بازاری‌ها درس مکاسب داشتند. ایشان می‌فرمود که مرحوم حائری، کتاب حدائق را
در درس می‌آورد؛ زیرا این کتاب در هر بحثی که وارد می‌شود، تمام روایات مربوط به بحث را نقل
می‌کند و از این باب، جامع است نه به خاطر این که کتاب موقعیت خاصی داشته باشد. این را
پدرم از مرحوم حائری نقل می‌کردند و خودشان هم حاشیه می‌زدند و می‌فرمودند: کتاب حدائق
خودش نیز موضوعیت دارد؛ زیرا کتابی قوی است. معروف بوده که ایشان اخباری مسلک بوده
است؛ ولی کتاب، بسیار کتاب قوی است. پدرم می‌فرمودند: کسی که مقدمه این کتاب را نگاه
کند، به جایگاه علمی نویسنده‌اش اذعان و اعتراف می‌کند و متوجه می‌شود که وی اخباری
صرف نبوده است. (مقدمه جلد ۱ این کتاب که حدود ۱۰۰ صفحه یا بیش‌تر است، نگاه کنید).

۲. بحرانی، یوسف بن احمد، حدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة (ع)، ج ۵، ص ۱۷۵.

۳. مراد از «متأخران» چه کسانی و مراد از «قدماء» چه کسانی‌اند؟ شروع متأخران از علامه حلی
است و فقهای قبل از ایشان را قدماء می‌گویند. از ابن‌رو، ابن‌ابی‌عقیل، ابن‌جنید از قدماء هستند.
در این زمینه می‌توانید به کتاب معجم الرموز که از نوه مرحوم مامقانی است، مراجعه کنید که
ایشان انصافاً تلاش و کار فوق‌العاده‌ای در این موضوع کرده است.

ناصبی اختصاص دارد.^۱

۱. ظاهراً برخی از اهل سنت نیز نظر تندی نسبت به نواصب دارند. اهل سنت غیر از نواصب هستند. گاهی در ماهواره‌ها برای جو سازی و تحریک جامعه تسنن علیه تشیع، چنین القاء می‌کنند که نواصب همان اهل سنت و نجس هستند. پس خونشان حلال است و نتیجه چنین جوسازی سوء استفاده دشمن است. معاندان، کتاب‌های ما را در ماهواره‌ها می‌خوانند و می‌گویند ببینید که شیعیان معتقدند که نواصب خونشان حلال است. در حالی که نواصب غیر از اهل سنت هستند. اهل سنت، نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام، نصب و عداوت ندارند. بله، اهل سنت مطالب کتاب‌های تشیع را یا نقل نمی‌کنند و یا کم‌تر نقل می‌کنند. این مقدمه کتاب فقه الآل را که از علمای معاصر اردن است، ببینید. او می‌گوید که ما از تشیع مطلبی نقل نمی‌کنیم و این نقطه ضعف ماست. به هر حال، سخن ما این است که اهل سنت نصب ندارند. تفسیر روحی المعانی از آلوسی را ملاحظه کنید. وی از کسانی است که نسبت به تشیع موضع سختی دارد و از وهابی‌های سرسخت است؛ به گونه‌ای که علامه طبرسی را شدیداً رد و طوری رفتار می‌کند که یکی به نعل و یکی به میخ می‌زند. با آن که آلوسی، به نوعی زیر سؤال است؛ اما در ذیل آیه مباهله، نظر نواصب را که مطرح می‌کند، با تندی با آنان مخالفت می‌کند. وی می‌گوید: نواصب می‌گویند این آیه در فضیلت اهل بیت علیهم‌السلام نیست. وی در رد نواصب می‌گوید: هیچ مؤمنی در دلالت داشتن آیه بر فضیلت خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تردید نمی‌کند. پندار ناصبی‌ها که این آیه بر فضیلت اهل بیت علیهم‌السلام دلالت ندارد، هذیان و نشانه‌ای از تماس با شیطان است: «ذهب النواصب إلى أن المباهلة جائزة لإظهار الحق إلى اليوم إلا أنه يمنع فيها أن يحضر الأولاد والنساء وزعموا رفعهم الله تعالى لا قدراً و حطهم ولا حظ عنهم وزرأن ما وقع منه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كان لمجرد إلزام الخصم و تبكيته وأنه لا يدل على فضل أولئك الكرام على نبينا و عليهم أفضل الصلاة و أكمل السلام و أنت تعلم أن هذا الزعم ضرب من الهذيان و أثر من مس الشيطان؛ ناصبی‌ها بر این باورند که استفاده از مباهله برای اظهار حق تا امروز جایز است؛ ولی در آن حضور کودکان و زنان ممنوع است. خداوند آن‌ها را از زمین بردارد و بالا ببرد؛ نه این که قدرشان را بالا ببرد؛ خدا خودشان را به زمین بکوبد، نه گناهانشان را. آن‌ها گمان می‌کنند که این آیه تنها برای ساکت کردن دشمن و به گریه انداختن اوست و بر برتری و فضیلت اهل بیت علیهم‌السلام دلالت نمی‌کند؛ در حالی که تو می‌دانی این گمان، نوعی هذیان و نشانه‌ای از تماس با شیطان است» (آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۱۸۲). پس اگر ما از نواصب سخن گفتیم منظورمان اهل سنت نیستند.



جلسه پنجم

در مباحث گذشته، سه روایت از کافی شریف نقل کردیم و در این درس، روایت چهارم را با بیان علامه مجلسی در کتاب مرآة العقول به عنوان استدراک نقل می‌کنیم که بیان ایشان در این کتاب، به جمع‌بندی نهایی بحث به ما کمک می‌کند:

روایت چهارم

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الثُّعْمَانِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَيَتَتَبِعُ مِيتَتَهُ جَاهِلِيَّةً وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدُّمُ هَذَا الْأَمْرِ أَوْ تَأَخُّرُ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ؛^۲ فضیل بن یسار می‌گوید: من از امام باقر عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: هر کس بمیرد و برای او امامی نباشد، مرگش،

۱. برای شناخت این عده به آخر کتاب خلاصة الاقوال علامه حلی مراجعه شود. در آن جا علامه، مفصل بیان می‌کند که مراد از این عده چه کسانی‌اند و چند نفرند.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۳۷۱-۳۷۲، ح ۵.

مرگ جاهلیت است و کسی که بمیرد، در حالی که امام خود را شناخته است، تقدم یا تأخر این امر، او را زیان نمی‌رساند و کسی که بمیرد، در حالی که امامش را شناخته است، مانند کسی است که در زیر خیمه امام قائم علیه السلام همراه او باشد.

بررسی روایت

علامه مجلسی در ذیل این روایت می‌نویسد:

الحديث الخامس: مجهول. «ليس له إمام» أي لم يعرف إمام زمانه من أئمة الهدى عليهم السلام، والميتة بكسر الميم مصدر نوعي، وميتة جاهلية تركيب إضافي أو توصيفي، والجاهلية الملة التي ليس فيها معرفة الله ولا معرفة رسوله ولا معرفة شرائع الدين، وكان أكثر الناس عليها قبل البعثة، وصاروا إليها بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهما الجاهلية الأولى والجاهلية الأخيرة، وهذا الخبر متواتر معنى بين الخاصة والعامة، وقد مر بعض القول فيه، وسيأتي أيضاً؛^۱ حديث پنجم: مجهول است. مراد از «ليس له إمام»، این است که امام زمانش از میان ائمه اطهار عليهم السلام را شناسد.^۲ «ميتة» به کسر میم خوانده می‌شود. «ميتة جاهلية» یا

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلى الله عليه وآله وسلم، ج ۴، ص ۱۸۹-۱۹۰، ح ۵.
۲. منظور از این جمله، این نیست که امام نداشته باشد، بلکه منظور این است که امام زمان خود را شناسد. در دوران ما امام زمان، مهدی آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم است که این وجود مقدس را باید بشناسیم. منظور از عبارت «امام زمانه»، امام هدا است، نه امامی مانند عبد الملک بن مروان که عبدالله بن عمر در مورد او دچار مشکل شد. مناسب است که در خصوص شرح حال وی و آشنایی با مواضع و گفتار او نسبت به عبد الملک، به مطالبی که از طریق آثار اهل سنت نقل شده است (و نه کتاب‌های خودمان) مراجعه کنیم (به عنوان نمونه، رک: ذهبی، شمس الدین، سیر

ترکیب اضافی است، یا ترکیب توصیفی.

همچنین جاهلیت، ملتی هستند که در آن‌ها، معرفت به خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و شرایع دین وجود ندارد.^۱ اکثر مردم پیش از بعثت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر جاهلیت بودند و پس از وفات آن حضرت به همان جاهلیت بازگشتند. این دو، یکی جاهلیت اولی و دیگری جاهلیت اخیر است.^۲ [علامه مجلسی در مرحله بعد، به بررسی میزان اعتبار این خبر می‌پردازد، مبنی بر این‌که] این خبر بین شیعه و سنی تواتر معنوی دارد.^۳ بعضی از مباحثش گذشت، و

اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۷۵، ش ۸۹). ام‌الدرداء در زمان عبدالملک، به او می‌گوید: شنیدم تو شراب می‌خوری! گفت: «ای والله والدّم؛ خون هم می‌خورم»؛ شراب که چیزی نیست! وقتی که خلافت به عبدالملک رسید، مشغول قرائت قرآن بود، قرآن را بست و گفت: «هذا فراق بینی و بینک». ذهبی که خودش اموی مسلک و جزء نواصب است، وقتی که به عبدالملک می‌رسد، می‌گوید: یکی از گناهان عبدالملک روی کار آوردن حجاج است. با وجود این مسئله، عبد الله بن عمر به استناد حدیث «من مات ولم يعرف امام زمانه، با حجاج بیعت می‌کند تا بدین وسیله با عبدالملک بیعت کرده باشد؛ در حالی که وی با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت نکرد. او به امام حسین علیه السلام می‌گوید: بیا با یزید بیعت کن (در بحث روایات اهل سنت این‌ها را اشاره خواهیم کرد).

۱. یعنی نه خدا را می‌شناسد و نه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را و نه با شرایع دین آشنایی دارد که در این صورت، جاهلیت تحقق می‌یابد. بر این اساس، وقتی گفته می‌شود: «کسی که امام را نشناسد و بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است؛ منظور این است که به این نحو مرده است.

۲. در آیه شریفه: ﴿وَلَا تَبْرَحْ تَبْرِجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولٰٓئِ﴾ (احزاب: ۳۳)؛ منظور از جاهلیت اولی، همین است که علامه تبیین فرمود که قبل از بعثت نه خدا را می‌شناختند و نه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نه با شرایع دین آشنا بودند. جاهلیت اخیر، همان بازگشت مردم به زمان قبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

۳. روایت ممکن است «تواتر لفظی» نداشته باشد؛ ولی «تواتر معنوی» دارد و شیعه و سنی آن را نقل می‌کنند و آنچه نقل می‌کنند، در مضمون همسان هستند.

بعضی دیگر خواهد آمد.^۱

همان طور که ملاحظه کردید، مرحوم مجلسی از این روایت به «مجهول» تعبیر کرده است؛ ولی معنای کلام ایشان این نیست که روایت ذکر شده از اعتبار ساقط است؛ زیرا روایت مورد بحث، بر اساس فرمایش ایشان، نزد شیعه و سنی دارای «تواتر معنوی» است و به دلیل این تواتر، ضعف سند آن، مشکلی ایجاد نمی‌کند و به اعتبار متن ضرری نمی‌زند.

روایت پنجم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ^۲ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادٌ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ^{علیه السلام} عَنْ قَوْلِ الْعَامَّةِ

۱. در چند جای مرآة العقول به این خبر پرداخته شده است.

۲. مرحوم شیخ می‌فرماید: «طعن علیه القمیون و هو عندي ثقة» (طوسی، محمد بن حسن، رجال، ص ۳۶۸). البته مراجعه اندکی صورت گرفت، ولی مشخص نشد که «طعن علیه القمیون» یعنی چه؟ قمی‌ها خیلی سخت‌گیر و مشکل‌پسند بودند و به راحتی به کسی اعتماد نمی‌کردند و با کم‌ترین نقطه ضعف، راوی را طرد می‌کردند. مطلبی نسبت به یونس وجود دارد که ابن ولید می‌گوید: روایاتش صحیح است، مگر روایاتی را که ابن عیسی از او نقل می‌کند. ابن طعن در خودش است که آن‌ها را استثنا کرد. از طرفی در روایت آمده است که امام رضا^{علیه السلام} سه مرتبه بهشت را برای او ضمانت فرمود: «أَنْ الرُّضَا^{علیه السلام} ضَمِنَ لِيُونُسَ الْجَنَّةَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» (کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی) [اختیار معرفة الرجال]، ص ۴۸۴. اگر به دنبال مبشرین بالجنة می‌گردید، این‌ها هستند. امام جواد^{علیه السلام} دو بار در حق او ر «حمت باد» گفتند. تاریخ نقل می‌کند که حضرت جواد^{علیه السلام} به دیدن کسی رفتند و مشاهده کردند که در خانه او کتاب «یوم لیلۃ» یونس است. آن کتاب را ملاحظه کردند و سپس فرمودند: «خدا رحمتش کند! خدا رحمتش کند!» امام هادی یا امام عسکری^{علیه السلام}، نیز در حق او همین دعا را کردند. روایات در مدح یونس زیاد است. مرحوم علامه مجلسی ایرادی به سند نمی‌گیرد.

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ الْحَقُّ وَاللَّهِ^۱ عبد الأعلى می‌گوید: از امام صادق علیه السلام از این گفته عامه پرسیدم^۲ که می‌گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است. امام فرمود: درست است به خدا.

بررسی روایت

مرحوم مجلسی در مورد سند این روایت می‌فرماید: «حسن علی الظاهر»^۳ از این رو، در مورد این روایت، مشکلی به نظر نمی‌رسد. البته بیان ایشان در این جا مفصل است که لازم است به آن مراجعه شود.^۴ راوی از امام علیه السلام در مورد ادله امامت می‌پرسد و امام پاسخ می‌دهد. سپس امام علیه السلام مطالبی را به تفصیل بیان می‌کند، هرچند شاهد ما از این روایت، همین عبارت امام علیه السلام است: «الحق والله؛ حق مطلب همین است.» بنابراین، باید به استدلال‌های امام توجه کافی شود.

روایت ششم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ فَضْلِ الْأَعْوَرِ

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، باب ما يحب علي الناس عند مضي الامام، ص ۳۷۸، ح ۲.

۲. این سؤال نشان می‌دهد که این قضیه سر زبان‌ها بوده و آن‌ها پیش از ما نقلش می‌کردند.

۳. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۴، ص ۲۲۹.

۴. این نوع روایات را ابتدا باید خودمان ببینیم و بعد برای مردم نقل کنیم.

عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ قَالَ: كُنَّا زَمَانَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام حِينَ قُبِضَ نَتَرَدُّ كَالْعَمَلِ لَا رَاعِي هَا فَلَقِينَا سَالِمَ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ فَقَالَ لِي يَا أَبَا عُبَيْدَةَ مَنْ إِمَامُكَ فَقُلْتُ أَمَّتِي آلَ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ هَلَكْتَ وَأَهْلَكَتَ أَمَا سَمِعْتَ أَنَا وَأَنْتَ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقُلْتُ بَلَى لِعُمَرَى وَلَقَدْ كَانَ قَبْلَ ذَلِكَ بِثَلَاثٍ أَوْ نَحْوِهَا دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَزَرَقَ اللَّهُ الْمَعْرِفَةَ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ سَالِمًا قَالَ لِي كَذَا وَكَذَا قَالَ فَقَالَ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِنَّهُ لَا يَمُوتُ مِنَّا مَيِّتٌ حَتَّى يُخْلَفَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْمَلُ مِثْلَ عَمَلِهِ وَيَسِيرُ بِسِيرَتِهِ وَيَدْعُو إِلَى مَا دَعَا إِلَيْهِ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِنَّهُ لَمْ يُنْعَمْ مَا أُعْطِيَ دَاوُدُ أَنْ أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام حَكَمَ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ لَا يَسْأَلُ بَيْنَهُ؛^۱ ابو عبیده حذاء می گوید: ما هنگام رحلت امام باقر عليه السلام، مانند گله گوسفندان بی چوپان سرگردان بودیم [و نمی دانستیم امام بعد از ایشان کیست]، تا این که سالم بن ابی حفصه را^۲ ملاقات کردیم؛ به من گفت: ای ابا عبیده! امام تو کیست؟ گفتم: امامان من، آل محمد عليه السلام هستند. گفت: هلاک شدی و مردم را هم هلاک کردی؛^۳ مگر من و تواز امام باقر عليه السلام نشنیدیم که فرمود: «هر کس بمیرد و برای او امامی نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است؟ گفتم: آری، به جان خود سوگند که من این مطلب را شنیدم و این موضوع به

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۳۹۷، ح ۱.

۲. وی بعداً زیدی مذهب شد و امام صادق عليه السلام او را لعن و تکفیر کرد.

۳. یعنی چرا کلی گویی می کنی؟

حدود سه سال قبل از رحلت ایشان مربوط بود.^۱ سپس خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و خدا معرفت او را به من روزی کرد.^۲ به حضرت عرض کردم: سالم به من چنین و چنان گفت. فرمود: ای ابا عبیده! همانا کسی از ما ائمه علیهم السلام از دنیا نمی رود، جز این که کسی را جانشین خود کند که کردار و رفتار او مانند خود او باشد و به آنچه او دعوت می کرد، دعوت کند. ای ابا عبیده! آنچه خدا به داود عطا کرد، مانع آنچه به سلیمان عطا کرد، نشد.^۳ سپس فرمود: ای ابا عبیده! زمانی که قائم آل محمد و علیهم السلام قیام کند، به حکم داوود و سلیمان حکم دهد و گواه نطلبد.^۴

بررسی سندی

سند روایت به این صورت است: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ فَضْلِ الْأَعْوَرِ عَنْ أَبِي عُيَيْدَةَ الْحَدَّاءِ....»
مرحوم مجلسی در مرآة العقول با بررسی سندی این روایت، روایت را به

-
۱. در توضیح این عبارت از روایت: «وَلَقَدْ كَانَ قَبْلَ ذَلِكَ بِثَلَاثٍ أَوْ نَحْوِهَا»؛ اختلاف دیدگاه وجود دارد. بر اساس دیدگاه علامه مجلسی، سه روز پیش از گفت و گوی ابوعبیده با سالم بن ابی حفصه منظور است (مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول علیهم السلام، ج ۴، ص ۲۹۹).
 ۲. یعنی با امام صادق علیه السلام آشنا شدم و فهمیدم که بعد از امام باقر علیه السلام، ایشان امام است.
 ۳. امام صادق علیه السلام با این جمله می خواهد چنین نتیجه بگیرد که خداوند، همان مقام و فضیلتی را که به پدرم امام باقر علیه السلام عطا کرد، به من هم عطا می کند.
 ۴. این مورد از بحث ما خارج است و در مباحث آینده به آن خواهیم پرداخت.

«حسن» و «موثق» تعبیر می‌کند.^۱ شاید نظر ایشان به علی بن ابراهیم باشد. در مورد اعتبار این شخص، آیا می‌توان گفت که حسن است، یا موثق؟ چون در سند این روایت، راوی دیگری موجود نیست که مشکل داشته باشد. البته در بررسی سندی این روایت، باید وضعیت پدر ایشان نیز روشن شود؛ زیرا در این روایت، علی بن ابراهیم از پدرش نقل کرده است: «علی بن ابراهیم عن ابيه». پرسش این است که روایت به اعتبار ابيه «موثق» است یا «حسنه»؟ برخی می‌گویند پدر علی بن ابراهیم توثیق خاصی ندارد؛ ولی امامی ممدوح است. لذا به اعتبار او، روایت «حسنه» می‌شود.

گفتمنی است که این حرف از چند جنبه قابل قبول نیست: نخست آن که ایشان توثیق دارد؛ چون فرزندش علی بن ابراهیم، ایشان را توثیق کرده است. علی بن ابراهیم در مقدمه کتاب تفسیر خود، به صورت عام راویان موجود در کتاب خود را توثیق کرده است و می‌گوید: من از ثقات نقل می‌کنم که یکی از راویان، پدرش می‌باشد. پس، توثیق عام به توثیق خاص منحل می‌شود و تک افراد و از جمله پدر علی بن ابراهیم را نیز شامل می‌شود. از این رو، ایشان، توثیق خاص هم دارد.

دلیل دیگر آن است که جلالت شأن بعضی افراد، به میزانی است که کلمه «ثقه» در مورد آن‌ها کوچک است و نمی‌تواند بیانگر جایگاه والای آن‌ها باشد؛

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول ﷺ، ج ۴، ص ۲۹۸.

اشخاصی مانند زینب کبرا علیها السلام که بعضی‌ها احتمال عصمت ایشان را داده‌اند و همچنین حضرت عباس علیه السلام که شأن او فوق واژه «ثقه» است؛ جزء این افراد به شمار می‌آیند. در مورد مرحوم ابراهیم بن هاشم نیز بعضی‌ها می‌گویند که این قدر جلیل بوده که واژه «ثقه» برای او کوچک است. از این‌رو، در مورد بعضی از افراد که جلالت شأن دارند و برای آن‌ها از تعبیری نظیر «عین»، «وجه» و «وجه فی الطائفة» استفاده می‌شود؛ به کارگیری واژه «ثقه»، از شأنشان پایین‌تر است.^۱

بررسی دلالی

از مباحث مهمی که در این روایت به آن اشاره شده، آن است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف در امر داورى و قضاوت، شاهد و بینة درخواست نمی‌کند، بلکه در این زمینه به علم خویش عمل می‌کند^۲ که این موضوع خود، بحثی مجزا

۱. این مطلب را سی سال قبل من از استادم آقای اشتهازدی به نقل از آیت الله سید احمد خوانساری شنیدم. ایشان این مطلب را فرمودند و البته حرف متینی است.

۲. مرحوم مجلسی در مورد این موضوع، در چند صفحه به بحث می‌پردازد (مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیه السلام، ج ۴، ص ۲۹۸-۳۰۵). البته نمی‌خواهم از بحث خارج شوم؛ ولی کسانی که با اینترنت و شبکه‌های ماهواره‌ای آشنایی دارند، می‌دانند که وهابیت بر این قضیه خیلی مانور داده‌اند که مهدی شیعه‌ها «یحکم به حکم یهود، یحکم به حکم بنی اسرائیل». این مطلب آن‌ها به همین روایات اشاره دارد؛ اما آنان معنای این روایات را نفهمیده‌اند یا نخواستند، بفهمند. ما هم برای آن‌ها تبیین نکرده‌ایم که منظور از این که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف در امر قضاوت به حکم داوود حکم می‌کند، چیست؟ و این که ایشان در این زمینه، درخواست بینة و شاهد نمی‌کند، بلکه بر اساس علم خویش حکم می‌کند؛ به چه معناست؟ آیا قاضی می‌تواند بر

می‌طلبید؛ ولی فعلاً شاهد ما همین عبارت است که سالم بن ابی حفصه به ابو عبیده حذاء می‌گوید: هر دو ما از امام باقر علیه السلام این جمله را شنیدیم: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». مرحوم مجلسی توضیحاتی در این زمینه دارد که می‌توان به آن‌جا مراجعه کرد.^۱ قابل ذکر است با وجود این‌که نیابت فقها از ائمه علیهم السلام در عصر غیبت، امر مسلمی است و در آن بحثی نیست، این روایات، تأکید می‌کنند که در همین دوران هم ما باید امام زنده و امام معصوم از اهل بیت علیهم السلام را بشناسیم که این گویای اهمیت و جایگاه والای موضوع معرفت امام زنده معصوم علیه السلام، در این عصر است.

روایت هفتم

این روایت از جمله روایات بسیار مهم در کافی شریف است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عِيسَى بْنِ السَّرِيِّ أَبِي الْيَسَعِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَخْبِرْنِي بِدَعَائِمِ الْإِسْلَامِ الَّتِي لَا يَسَعُ أَحَدًا التَّقْصِيرُ عَنْ مَعْرِفَةِ شَيْءٍ مِنْهَا الَّذِي مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ شَيْءٍ مِنْهَا فَسَدَ دِينُهُ وَ لَمْ يَقْبَلِ [اللَّهُ] مِنْهُ عَمَلَهُ وَ مَنْ عَرَفَهَا وَ عَمِلَ بِهَا صَلَحَ لَهُ دِينُهُ وَ قَبِلَ مِنْهُ عَمَلَهُ وَ لَمْ يَضُقْ بِهِ مَآهُوَ فِيهِ لَجْهَلٍ شَيْءٍ مِنَ الْأُمُورِ جَهْلُهُ فَقَالَ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْإِيمَانُ بِأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ حَقُّ فِي الْأَمْوَالِ الزَّكَاةَ وَ الْوَلَايَةُ

اساس علم خودش حکم کند یا خیر؟ پیامبر صلوات الله علیه و ائمه علیهم السلام چگونه حکم می‌کردند. این بحثی است که باید ان شاء الله مطرح کنیم.

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیهم السلام، ج ۴، ص ۲۹۸.

الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا وَلَايَةَ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ فَقُلْتُ لَهُ: هَلْ فِي الْوَلَايَةِ شَيْءٌ دُونَ شَيْءٍ فَضَّلَ يُعْرِفُ لِمَنْ أَخَذَ بِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ مَاتَ وَلَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ كَانَ عَلِيًّا عليه السلام وَ قَالَ الْآخَرُونَ كَانَ مُعَاوِيَةَ ثُمَّ كَانَ الْحُسَيْنَ عليه السلام ثُمَّ كَانَ الْحُسَيْنَ عليه السلام وَ قَالَ الْآخَرُونَ - يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَ حُسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ وَ لَا سَوَاءَ وَ لَا سَوَاءَ قَالَ: ثُمَّ سَكَتَ ثُمَّ قَالَ: أَزِيدُكُمْ؟ فَقَالَ لَهُ حَكَمُ الْأَعْوَرُ: نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ. قَالَ: ثُمَّ كَانَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَبَا جَعْفَرٍ وَ كَانَتِ الشَّيْعَةُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَ حَلَالَهُمْ وَ حَرَامَهُمْ حَتَّى كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ فَفَتَحَ لَهُمْ وَ بَيَّنَّ لَهُمْ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَ حَلَالَهُمْ وَ حَرَامَهُمْ حَتَّى صَارَ النَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا كَانُوا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّاسِ وَ هَكَذَا يَكُونُ الْأَمْرُ - وَ الْأَرْضُ لَا تَكُونُ إِلَّا بِإِمَامٍ وَ مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ أَخْوَجُ مَا تَكُونُ إِلَى مَا أَنْتَ عَلَيْهِ إِذْ بَلَغَتْ نَفْسُكَ هَذِهِ وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ وَ انْقَطَعَتْ عَنْكَ الدُّنْيَا تَقُولُ لَقَدْ كُنْتُ عَلَى أَمْرٍ حَسَنِ^۲ عيسى بن سري می گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: به من از ارکان اسلام خبر بده؛ ارکانی که برای هیچ کس کوتاهی در شناخت آن ها روا نیست و کسی که در شناخت آن ها کوتاهی کند، دین خود را تباه کرده است و خداوند عملی را از او نمی پذیرد و هر کس آن

۱. نساء: ۵۹.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۲، باب دعائم الإسلام، ص ۱۹-۲۱، ح ۶.

ارکان را بشناسد و به آن‌ها عمل کند، دینش شایسته است و عملش پذیرفته می‌شود و با روشی که دارد [که ارکان اسلام را می‌داند و به آن‌ها عمل می‌کند] ندانستن هیچ امر دیگری، برای او تنگی و فشار نیاورد؛^۱ فرمود: گواهی دادن به یگانگی خداوند و ایمان به این که محمد ﷺ، رسول و فرستاده خداست و اقرار به آنچه او از جانب خدا آورده است و این که زکات اموال، حق است و پذیرش ولایتی که خدای عز و جل به آن امر فرموده و آن، ولایت آل محمد ﷺ است. عرض کردم: آیا در ولایت، دلیل مخصوص و فضیلتی وجود دارد که با آن مستحق بودن شخص مدعی امامت شناخته شود؟ فرمود آری؛ خدای عز و جل می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و اولی الامر از خودتان را؛ و رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس بمیرد و امام و پیشوای خود را شناسد به مرگ دوران جاهلیت مرده است. امام و پیشوای مردم، پیغمبر ﷺ و سپس علی ﷺ بود و دیگران گفته‌اند: معاویه امام بوده است، سپس حسن ﷺ و بعد از او حسین ﷺ امام بود؛ و دیگران گفته‌اند، یزید بن معاویه و حسین بن علی ﷺ برابرند، در حالی که برابر نیستند.^۲ سپس آن حضرت سکوت کرد و باز فرمود: آیا برای تو زیادتر بگویم؟ حکم اعور عرض

۱. یعنی با وجود علم به ارکان اسلام و عمل به آن‌ها، ندانستن امور دیگر برای انسان مشکلی ایجاد نمی‌کند.

۲. پر واضح است که معاویه در برابر علی ﷺ و یزید در برابر حسین ﷺ قابلیت امامت ندارند.

کرد: آری، قربانت گردم. فرمود: سپس علی بن الحسین علیه السلام امام بود و بعد از او ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام. شیعیان پیش از ابوجعفر علیه السلام، مناسک حج و حلال و حرام خود را نمی دانستند. هنگامی که ایشان آمد، درب علم را گشود و مناسک حج و حلال و حرام مردم را بیان فرمود، تا آن جا که دانش شیعیان به جایی رسید که مردم به آن ها نیازمند شدند؛ همان مردمی که پیش از این، شیعیان به آن ها نیاز داشتند و امر امامت این گونه می باشد. زمین بی امام باقی نماند و هر کس بمیرد و امامش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است؛ و زمانی که از همه اوقات بیش تر به معرفت امام احتیاج داری، هنگامی است که جانت به این جا برسد [آن حضرت با دست به گلوی اش اشاره کرد] و هنگامی که دنیا از تو بریده شود، خواهی گفت: عقیده خوبی داشتم.^۱

بررسی سندی

گفتنی است که روایت دو سند دارد و مرحوم مجلسی از همان ابتدا می فرماید: «صحیح بسندی؛^۲ هر دو سند این روایت صحیح است.»

بررسی دلالی

در این روایت، عیسی بن سری در مورد چیستی ارکان اسلام از امام صادق علیه السلام سؤال می کند و آن حضرت در پاسخ به مواردی اشاره می کند که از

۱. یعنی هنگام جان دادن، عظمت و فضیلت ولایت خویش را می فهمی.

۲. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیه السلام، ج ۷، ص ۱۰۸، ذیل حدیث ۶.

جمله آن‌ها، ولایت آل محمد علیهم‌السلام است. پس از فرمایش امام علیه‌السلام، عیسی بن سری می‌پرسد: «هَلْ فِي الْوَلَايَةِ شَيْءٌ دُونَ شَيْءٍ فَضْلٌ يُعْرَفُ لِمَنْ أَخَذَ بِهِ؟» این عبارت محل بحث است و علامه مجلسی در تبیین آن دو احتمال ذکر می‌کند:

أقول: هذا الكلام يحتمل وجهين: أحدهما: أن يكون المراد هل في الإمامة شرط مخصوص و فضل معلوم يكون في رجل خاص من آل محمد عليهم‌السلام بعينه يقتضي أن يكون هو ولي الأمر دون غيره... الثاني: أن يكون المراد به هل في الولاية دليل خاص يدل على وجوبها و لزومها فضل أي فضل بيان و حجة و ربما يقرأ بالصاد المهملة أي برهان فاصل قاطع... ويمكن الجمع بين الوجهين بأن يكون قوله شيء دون شيء إشارة إلى الدليل، و قوله: فضل إشارة إلى شرائط الإمامة و إن كان بعيدا و حاصل جوابه أنه لما أمر الله بطاعة أولي الأمر مقرونة بطاعة الرسول و بطاعته فيجب طاعتهم و لا بد من معرفتهم؛^۱ در این کلام دو وجه احتمال دارد:

۱. مراد این است که آیا در امامت شرط مخصوص و فضیلت معلومی است که در شخص معینی از آل محمد علیهم‌السلام وجود دارد؛ به گونه‌ای که اقتضا می‌کند که این شخص، ولی امر و امام باشد، نه فرد دیگری؟^۲

۲. مراد این است که آیا بر وجوب و لزوم ولایت دلیل خاصی وجود دارد؟ واژه «فضل» به معنای برتری بیان و حجت است و گاهی این

۱. همان، ص ۱۱۰، ذیل حدیث ۶.

۲. یعنی امام، ویژگی‌هایی دارد که تنها بر شخص خاص او منطبق می‌شود.

واژه بدون نقطه خوانده می شود «فصل» که به معنای برهان فاصل
[= برهان جداکننده حق از باطل] و قاطع است.

می توان بین این دو احتمال جمع کرد، اگرچه این جمع بعید است؛
به این صورت که بگوییم عبارت: «شيء دون شيء» اشاره است به
دلیل و واژه «فضل» اشاره به شرایط امامت. حاصل و خلاصه پاسخ
امام این می شود که خداوند در کنار امر به اطاعت از پیامبر ﷺ،
به اطاعت از اولی الامر نیز امر کرده است. از این رو، همان طور که
پیروی از پیامبر ﷺ واجب است، پیروی از اولی الامر نیز واجب
است و چون پیروی بدون معرفت و شناخت اولی الامر امکان پذیر
نیست، پس معرفت آن ها هم واجب است.

با توجه به این که امام علی (ع) در پاسخ به راوی، برای ولایت و امامت از قرآن [=]
آیه اولی الامر] و سنت [= حدیث معرفت] دلیل آوردند، به نظر می آید در این
روایت، از میان دو احتمال ذکر شده، احتمال دوم منظور باشد. بر این اساس،
سؤال راوی این است: «آیا دلیل خاص داریم که باید ولایت آل محمد (ع) را
بپذیریم و از این بزرگواران پیروی کنیم و نه از اشخاص دیگر یا خیر؟» که
نخست امام علی (ع) برای اثبات وجوب پذیرش ولایت آل محمد (ع)، از قرآن و
سنت دلیل می آورد و آن گاه در مقام تطبیق و تعیین مصداق برآمده و اسامی
امامان واجب الطاعة را تا امام باقر علی (ع) ذکر می کند.

علامه مجلسی در توضیح این قسمت از فرمایش پیامبر ﷺ: «إمام زمانه»

می‌نویسد: «أى من يجب أن يقتدى به فى زمانه؛^۱ یعنی کسی که واجب است در زمان خودش به او اقتدا شود.» ایشان همچنین در توضیح این بخش از کلام رسول خدا ﷺ: «مات مיתה جاهلية» می‌نویسد:

والمیة بالكسر مصدر للنوع أو كموت أهل الجاهلية على الكفر والضلال، فدل على أن لكل زمان إماماً لا بد من معرفته ومتابعته؛^۲ میته به کسر، مصدر نوعی است یا این که منظور مرگی است مانند مرگ اهل جاهلیت که مردن بر کفر و ضلالت است. از این رو، روایت دلالت می‌کند که برای هر زمانی امامی وجود دارد که شناخت و پیروی از او واجب است.

گفتنی است که در این روایت، امام علیؑ، اسم معاویه را آورده است و قبل از او، به اسامی سه خلیفه غاصب اشاره نمی‌کند. علامه مجلسی در بیان چرایی این امر می‌نویسد:

وإنما لم يذكر الغاصبين الثلاثة - تقيّة وإشعاراً بأن القول بخلافهم بالبيعة يستلزم القول بخلافة مثل معاوية فاسق جاهل كافر، وبالجملّة لما كان هذا أشنع خصه بالذكر مع أن بطلان خلافته يستلزم بطلان خلافتهم؛^۳ امام علیؑ در این روایت، نام سه خلیفه غاصب را از روی تقیّه ذکر نکرده است و این امر، بیانگر این مطلب است که قائل شدن به

۱. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ، ج ۷، ص ۱۱۰، ذیل حدیث ۶.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۱۱.

خلافت این سه نفر، مستلزم قائل شدن به خلافت افراد فاسق، جاهل و کافری مانند معاویه است. خلاصه از آن جا که معاویه وضعیتش بدتر بوده؛ امام نام او را ذکر است، افزون بر این که بطلان خلافت او مستلزم بطلان خلافت آن سه نفر است.

روایت هشتم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ عِيْسَى بْنِ السَّرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حَدَّثَنِي عَمَّا بَيَّنَّتْ عَلَيْهِ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ إِذَا أَنَا أَخَذْتُ بِهَا رَكْعَى عَمَلِي وَلَمْ يَضُرَّنِي جَهْلُ مَا جَهِلْتُ بَعْدَهُ فَقَالَ: شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَحَقٌّ فِي الْأَمْوَالِ مِنَ الزَّكَاةِ وَالْوَلَايَةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا وَلَايَةُ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ مَنْ مَاتَ وَلَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فَكَانَ عَلِيٌّ عليه السلام ثُمَّ صَارَ مِنْ بَعْدِهِ الْحُسَيْنُ عليه السلام ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ الْحُسَيْنُ عليه السلام ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام ثُمَّ هَكَذَا يَكُونُ الْأَمْرُ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِإِمَامٍ وَمَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَأَخْوَجُ مَا يَكُونُ أَحَدُكُمْ إِلَى مَعْرِفَتِهِ إِذَا بَلَغَتْ نَفْسُهُ هَاهُنَا قَالَ - وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ - يَقُولُ حِينَئِذٍ لَقَدْ كُنْتُ عَلَى أَمْرِ حَسَنِ^۲ عِيْسَى بْنُ سُرَى مَيَّ كَوَيْدَ: بِهِ

۱. نساء: ۵۹.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۲، باب دعائم الاسلام، ص ۲۱، ح ۹.

امام صادق علیه السلام عرض کردم: از چیزی که ارکان و پایه های اسلام بر آن نهاده شده است، به من خبر بده که چون به آن ها چنگ زنم، کردارم پاک و بی عیب باشد و بعد از آن ندانستن چیزهای دیگر به من زیان نرساند. فرمود: شهادت به یگانگی خدا و این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم، رسول خداست و اقرار کردن به آنچه از جانب خدا آورده است و این که حقی به عنوان زکات در اموال است و ولایتی که خدای عز و جل به آن امر فرموده و آن ولایت آل محمد علیهم السلام است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس بمیرد و امامش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. خدای عز و جل می فرماید: اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و والیان امر از خودتان را. والی امر، علی علیه السلام بود و پس از او حسن علیه السلام، و پس از او حسین علیه السلام و پس از او علی بن الحسین علیه السلام و پس از او محمد بن علی علیه السلام. سپس امر امامت همین گونه می باشد. همانا زمین اصلاح نمی شود، مگر با امام و هر کس بمیرد و امامش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است و آن زمانی که از همه اوقات بیش تر به معرفت امام احتیاج داری، هنگامی است که جانت به این جا برسد - آن حضرت با دست به سینه اش اشاره کرد - آن گاه خواهی گفت: عقیده خوبی داشتم.

بررسی سندی

علامه مجلسی در بررسی سندی این روایت، آن را «صحیح» و مختصری از

روایت قبلی که ما به آن اشاره کردیم می‌داند^۱ و در این زمینه می‌نویسد:
«الحديث التاسع: صحيح وهو مختصر من الحديث السادس والراوي واحد؛^۲ این حدیث «صحيح» و مختصری از حدیث ششم است و راوی در هر دو یکی است.»

بررسی دلالتی

علامه مجلسی در توضیح این روایت، به تبیین جایگاه و اثبات اعتبار حدیث معرفت نزد اهل سنت می‌پردازد و در این زمینه با استناد به کلام مرحوم کراجکی می‌نویسد:

و قال أبو الفتح الكراجكي قدس سره في كنز الفوائد: جاء في الحديث من طريق العامة عن عبد الله بن عمر: أن رسول الله ﷺ قال: من مات و ليس في عنقه بيعة لإمام، أو ليس في عنقه عهد لإمام مات ميتة جاهلية، و روى كثير منهم أنه ﷺ قال: من مات و هو لا يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية، و هذان الخبران يطابقان المعنى في قول الله تعالى: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوِّيَ كِتَابُهُ يَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَفْرَحُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾^۳ فإن قال الخصوم: إن الإمام همنا هو الكتاب! قيل لهم: هذا انصراف عن ظاهر القرآن بغير حجة توجب ذلك

۱. بر اساس ترتیب بحث ما، روایت هفتم و بر اساس ترتیب کتاب مرآة العقول، روایت ششم منظور علامه مجلسی است.

۲. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ، ص ۱۱۳، ذیل حدیث ۹.

۳. اسراء: ۷۱.

ولا برهان، لأن ظاهر التلاوة يفيد أن الإمام في الحقيقة هو المقدم في الفعل والمطاع في الأمر والنهي، وليس يوصف بهذا الكتاب إلا أن يكون على سبيل الاتساع والمجاز، والمصير إلى الظاهر من حقيقة الكلام أولى، إلا أن يدعو إلى الانصراف عنه الاضطرار، وأيضا فإن أحد الخبرين يتضمن ذكر البيعة والعهد للإمام ونحن نعلم أن لا بيعة للكتاب في أعناق الناس، ولا معنى لأن يكون له عهد في الرقاب، فعلم أن قولكم في الإمام أنه الكتاب غير صواب. فإن قالوا: ما تنكرون أن يكون الإمام المذكور في الآية هو الرسول ﷺ؟ قيل لهم: إن الرسول قد فارق الأمة بالوفاة، وفي أحد الخبرين أنه إمام الزمان، وهذا يقتضي أنه حي ناطق موجود في الزمان فأما من مضي بالوفاة فليس يقال أنه إمام وإلا لكان إبراهيم عليه السلام إمام زماننا؛^١ مرحوم كراچکی در کنزالفوائد می نویسد: در حدیثی که از طریق عامه از عبدالله بن عمر نقل شده، آمده است: پیامبر ﷺ فرمود: کسی که بمیرد و بر عهده اش بیعتی برای امام نباشد، یا این که عهده ای برای امام نباشد؛ به مرگ جاهلیت مرده است. بسیاری از اهل سنت نقل کرده اند که پیامبر ﷺ فرمود: کسی که بمیرد، درحالی که امام زمانش را نشاخته است، به مرگ جاهلیت مرده است. این دو روایت به لحاظ معنا بر این آیه مطابقت دارد: «[به یاد آورید] روزی را که هر گروهی را با امامشان می خوانیم! کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، آن را [با شادی و سرور] می خوانند و به قدر رشته شکاف هسته خرمایی به

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ، ص ۱۱۳-۱۱۴، ذیل حدیث ۹.

آنان ستم نمی شود!» اگر مخالفان بگویند در این جا منظور از «امام»، «قرآن» است؛ به آن ها می گوئیم: این انصراف از ظاهر قرآن است آن هم بدون حجت و برهانی که موجب این انصراف شود. زیرا ظاهر تلاوت قرآن گویای آن است که امام در حقیقت کسی است که در عمل مقدم و پیشوا باشد و در امر و نهی نیز مورد اطاعت باشد؛ ولی قرآن را نمی توان این گونه توصیف کرد، مگر از باب توسعه و مجاز؛ و حمل لفظ بر حقیقت ظاهر، اولی است از این که ما از ظاهر لفظ منصرف شویم و دست بر داریم. یکی از این دو روایت، متضمن ذکر بیعت و عهد با امام علیه السلام است و ما می دانیم که برای قرآن بیعتی بر عهده مردم نیست^۱ و معنا ندارد که برای قرآن عهد و پیمانی بر عهده مردم باشد. از این رو، این گفته آن ها که منظور از امام در روایت، قرآن است، درست نیست.^۲ اگر گفته شود که چرا انکار می کنید که منظور از امام مذکور در آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است؛ در پاسخ می گوئیم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با رحلت از امتش جدا شد؛ در حالی که در یکی از این دو روایت آمده است که امام، امام زمان است و این اقتضا می کند که او زنده، ناطق و در آن زمان موجود باشد؛ و لذا کسی که از دنیا رحلت کرده است، به او

۱. یعنی افزون بر پیشوایی، باید امر و نهی کند و ما از او اطاعت کنیم.

۲. بیعت مربوط به شخص است و قرآن چنین بیعتی ندارد.

۳. لازمه سخن این گروه از جماعت اهل سنت این است که لازم نیست ما امام داشته باشیم؛ چون مراد از امام، کتاب قرآن است. بر این اساس، گفته آنان از سخن احمد بن حنبل بدتر است؛ زیرا او می گوید ما امام داریم، اگرچه فاجراست؛ ولی این ها از اساس، منکر وجود امام هستند.

امام گفته نمی‌شود؛ وگرنه ابراهیم علیه السلام باید امام زمان ما باشد.

بر پایه مطالب پیش گفته، حدیث معرفت از جمله احادیث شناخته شده‌ای است که مورد پذیرش بسیاری از اهل سنت است و واژه «امام» در این حدیث، تنها بر شخص زنده قابل انطباق است و بدین‌رو، تطبیق آن بر مواردی همچون قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سوی گروهی از اهل سنت، بی‌اساس و غیر قابل پذیرش است.



جلسه ششم

حدیث معرفت از دیدگاه اهل سنت

در این جا مناسب است با مراجعه به کتاب‌های اهل سنت و با نگاه اجمالی به بررسی دیدگاه اهل سنت در مورد این حدیث پردازیم و ببینیم که آن‌ها در مورد این حدیث متواتر چه می‌گویند و آیا نزد آنان هم روایات معرفت امام، از مسلمات است یا در آن تأمل دارند. ظاهراً آن‌ها هم در اصل این حدیث، هیچ تأمل و تردیدی ندارند؛ ولی در این خصوص که تفسیر حدیث «من مات...» چیست و مصداق آن در این عصر و زمان کیست؛ به گونه‌های مختلفی پاسخ گفته و بر مواردی تطبیق داده‌اند که ما در ادامه به اختصار به بررسی این موضوع می‌پردازیم:

تطبیق واژه «امام» در حدیث معرفت بر هر متولی و زمامداری

گفتنی است که گروهی از جماعت اهل سنت، واژه «امام» را در حدیث معرفت، بر هر متولی و زمامدار، چه خوب و چه فاسق تطبیق می‌دهند: «براً کان او فاجراً» که از جمله آن‌ها، احمد بن حنبل است. وی ضمن ذکر و پذیرش

حدیث معرفت،^۱ در مقام تطبیق، واژه «امام» را شامل هر کسی می‌داند که به خلافت رسیده باشد، چه با رضایت مردم و چه با زور و شمشیر. بر اساس گزارش، او در مورد امام چنین می‌گوید:

السمع والطاعة للأئمة وأمير المؤمنين البرّ والفاجر، ومن ولى الخلافة فأجمع الناس ورضوا به، ومن غلبهم بالسيف وسمى أمير المؤمنين. والغزو ماض مع الأمراء إلى يوم القيامة، البرّ والفاجر. وإقامة الحدود إلى الأئمة، وليس لأحد أن يطعن عليهم وينازعهم. ودفع الصدقات إليهم جائز، من دفعها إليهم أجزأت عنه، براً كان أو فاجراً. وصلاة الجمعة خلفه وخلف كل من ولى، جائزة إقامته، ومن أعادها، فهو مبتدع تارك للأثار مخالف للسنة. ومن خرج على إمام من أئمة المسلمين، وكان الناس قد اجتمعوا عليه وأقروا له بالخلافة بأى وجه من الوجوه، أكان بالرضا أو بالغلبة، فقد شقّ الخارج عصا المسلمين وخالف الآثار عن رسول الله ﷺ، فإن مات الخارج عليه، مات ميتة جاهليّة؛^۲ احمد بن حنبل می‌گوید: [از اصول سنت] اطاعت کردن از دستورهای امامان و امیرمؤمنان است، چه خوب باشند و چه فاسق. کسی که متولی خلافت شود و مردم گرد او جمع شوند و از او راضی باشند و کسی که با شمشیر بر آن‌ها

۱. حَدَّثَنَا أَبُو بَرٍّ عَامِرٌ، أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (احمد بن حنبل، مسند احمد بن حنبل، ج ۲۸، ص ۸۸، ح ۱۶۸۷۶).

۲. همان، أصول السنة، ص ۴۲-۴۶ و ابو زهره، محمد، تاريخ المذاهب الإسلامية فى السياسة و العقائد و تاريخ المذاهب الفقهية، ص ۵۰۷.

چیره شود و امیرالمؤمنین نامیده شود؛ اطاعتش واجب است. جنگ زیر پرچم امراتای قیامت جایز و لازم است، چه خوب باشند و چه فاسق. تقسیم فیء [= غنایمی که بدون جنگ و خونریزی عاید مسلمانان شده است] و اقامه حدود با ائمه است. هیچ کس حق ندارد آن‌ها را مورد طعن قرار دهد و با آن‌ها به نزاع بپردازد. پرداخت صدقات به آن‌ها جایز است و هر کس صدقات را به آن‌ها بپردازد، برای او مجزی است، چه صدقه گیرنده خوب باشد و چه فاسق. خواندن نماز جمعه پشت سر او و هر ولی و حاکمی جایز است و کسی که این نماز را اعاده کند، بدعت‌گذار، تارک آثار و مخالف سنت است.^۱ کسی که علیه امامی از ائمه مسلمین خروج کند، در حالی که مردم گرد او اجتماع و به خلافت او اقرار کرده‌اند، به هر نحو که باشد، چه با رضایت و چه با زور و غلبه، بین مسلمانان اختلاف ایجاد کرده و با آثار رسول خدا ﷺ مخالفت کرده است و اگر در این حالت بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.

همان‌گونه که ملاحظه کردید، احمد بن حنبل در مورد «امام»، سخنان بی اساسی مطرح کرده است؛ از جمله این که وی، امام را کسی دانسته که به قدرت و خلافت رسیده است؛ اگرچه با زور و شمشیر. در توضیح این دیدگاه، باید افزود که احمد بن حنبل در دوران متوکل زندگی می‌کرد و نامه نگاری‌هایی

۱. بر اساس نقل مرحوم شیخ عباس قمی در سفینة البحار، یکی از شیعیان در نماز جمعه اهل سنت بغداد شرکت کرد و بعد هم احتمالاً می‌خواست نماز نافله بخواند. به او گفتند که تو مخالف سنت هستی و اعدامش کردند.

با متوکل داشت؛ از جمله در یکی از این نامه‌های مفصل خود، خطاب به متوکل می‌گوید: «روزی نیست که من برای تو دعا نکنم.»^۱ بر این اساس، مطلبی که او در مورد امام و خلیفه نقل کرده است، در واقع توجیهی برای مشروعیت بخشی به خلافت و رهبری متوکل عباسی به شمار می‌آید.

مورد دیگر از سخنان باطل احمد بن حنبل این است که او امام را شخصی معرفی می‌کند که عهده‌دار اقامه حدود است؛ اگرچه فاسق باشد؛ در حالی که این گفته او، با فلسفه وجودی امام سازگار نیست؛ زیرا وجود امام، به منظور اقامه حدود است. بر این اساس، وقتی که خودش حدود خدا را رعایت نکند، وجود او بی‌معنا خواهد بود و اول باید بر خود، حد جاری کند. از این رو، آن‌ها در مورد خودشان نیز به تناقض‌گویی دچار شده‌اند.

۱. قال احمد بن حنبل: «ما يأتي علي يوم آلا و أنا ادعوا لله له» (ذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۹۲). احمد بن حنبل در ضمن نامه‌ای که به عبید الله بن یحیی خاقان می‌نویسد، متوکل عباسی را امیرالمؤمنین می‌خواند و او را این‌گونه می‌ستاید: «إِلَى غَيْبِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَحْسَنَ اللَّهُ عَاقِبَتَكَ أبا الْحَسَنِ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا، وَدَفَعَ عَنْكَ الْمَكَارَةَ بِرَحْمَتِهِ، قَدْ كَتَبْتُ إِلَيْكَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ - بِالَّذِي سَأَلَ عَنْهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِأَمْرِ الْقُرْآنِ بِمَا حَضَرَنِي، وَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُدَيِّمَ تَوْفِيقَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَدْ كَانَ النَّاسُ فِي خَوْضٍ مِنَ الْبَاطِلِ، وَ اخْتِلَافٍ شَدِيدٍ يَنْغَمِسُونَ فِيهِ، حَتَّى أَفْضَتِ الْخِلَافَةُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَتَنَى اللَّهُ بِهِ كُلَّ بِدْعَةٍ، وَ انْجَلَى عَنِ النَّاسِ مَا كَانُوا فِيهِ مِنَ الدَّلِيلِ وَضِيقِ الْحَاسِسِ، فَصَرَفَ اللَّهُ ذَلِكَ كُلَّهُ، وَذَهَبَ بِهِ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَقَعَ ذَلِكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَوْقِعًا عَظِيمًا، وَدَعَا اللَّهُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَسْتَجِيبَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَالِحَ الدُّعَاءِ، وَأَنْ يُبَيِّمَ ذَلِكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْ يَزِيدَ فِي نَبَاتِهِ، وَأَنْ يُعَيِّنَهُ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ» (ذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۸۱ - ۲۸۲). ذهبی در مورد این نامه می‌نویسد: «فهذه الرسالة استنادها كالشمس فانظر الي هذا النفس النوراني» (ذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۸۶).

از دیگر وجوه بی اساس در کلام احمد بن حنبل این است که کسی حق طعن امام و نزاع با او را ندارد. گزارش شده است که روزی، پسر احمد بن حنبل به پدرش گفت: پدر! چرا یزید را لعن نمی کنی؟ می گوید: کی دیدی من کسی را لعن کنم؟! دوباره پرسید: آیا کسی را که خدا لعن کرده است، تو در لعن کردن او تأمل داری؟! پدر می گوید: در کجا؟! پسر برای او آیه می آورد. احمد پس از شنیدن آن آیه، سکوت می کند. 'گفتنی است آن دسته از اهل سنت که در لعن یزید تأمل و تردید دارند و به وجوب اطاعت از خلفا قائل هستند، در هر حدی از معصیت و گناه که باشند؛ هنگامی که به شیعیان می رسند، بدون هیچ گونه احتیاطی، بدترین سخنان را در مورد آن ها بر زبان می آورند.

از دیگر مطالب باطل احمد بن حنبل، جواز پرداخت صدقه و حقوق به امام است؛ هر چند که امام اهل عیاشی و بزم شبانه، میگساری، برگزاری مجالس رقاصی و دیگر وجوه فسق و فجور باشد. از دیگر موارد باطل در کلام ابن حنبل، مسئله جواز خواندن نماز جمعه پشت سر امام است، با هر وضعیتی که در محراب عبادت بایستند، هر چند فاسق باشد. زیاده گویی او در این زمینه به اندازه ای که نمازگزار، پس از خواندن نماز جمعه، حق اعاده آن را ندارد و

۱. فی فضائل الصحابة قال صالح بن أحمد بن حنبل لأبيه لم لا تلعن يزيدي فقال و متى رأيتني لعنت أحدا فقال ألا تلعن من لعنه الله في كتابه قال أين قال قوله: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ» (محمد: ۲۲، ۲۱). فهل قطيعة أعظم من القتل؟ (عاملی نباطی، علی من محمد، الصراط المستقیم إلى مستحق التقدیم، ج ۳، ص ۲۲۳).

در صورت اعاده کردن، بدعت گذار و تارک آثار نبوی به شمار می آید.^۱

احمد بن حنبل در زمان عباسیان زندگی می کرد و مطلبی که او می گوید، در واقع همان سخنان اموی ها است. آن ها به منظور سرپوش نهادن بر اعمال خلاف و ناشایست خود و برای این که مردم از آن ها پیروی کنند؛ مجبور بودند احادیثی را جعل کنند و به پیامبر ﷺ نسبت دهند. از جمله آن ها، این حدیث ساختگی است که ابوهریره از پیامبر ﷺ نقل می کند: «الصَّلَاةُ الْمَكْتُوبَةُ وَاجِبَةٌ خَلْفَ كُلِّ مُسْلِمٍ، بَرَاكًا أَوْ فَاجِرًا وَإِنْ عَمِلَ الْكِبَائِرُ»^۲ خواندن نماز واجب، پشت سر هر مسلمانی، نیکوکار باشد یا بدکار، واجب است؛ گرچه گناهان کبیره مرتکب شود!

شوکانی که فردی زیدی مذهب بود و سپس به همین عقیده اهل تسنن

۱. در روایت وسائل الشیعه می خوانیم: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ صَلَّى خَلْفَ فَاسِيقٍ» (حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۷، ابواب صلاة الجمعة و آدابها، باب ۲۹، ص ۳۵۱). در روایت دیگر از همین کتاب آمده است: «وَصَلَّى عَلَيَّ ﷺ وَرَاءَهُمْ» (همان، ج ۸، ابواب صلاة الجمعة، باب ۵، ح ۱۰). البته باید افزود که حضرت در نماز جمعه آنان شرکت و سپس آن را اعاده می کرد؛ نه در نمازهای یومیه آن ها. اگر در نماز جمعه آنان هم شرکت نمی کرد، می گفتند که این ها از دین خارج هستند. لذا حضرت در نماز جمعه شرکت می کرد؛ ولی آن را اعاده می کرد. توضیحی از علامه در این جا آمده است که شخصی به حضرت باقر ﷺ عرض کرد: این عمل چیست؟ فرمود: «مشبهات». او نفهمید که منظور امام باقر ﷺ چیست. لذا امام باقر ﷺ برای او تبیین می کند (همان). برخی افراد در داوری نسبت به رفتار ائمه ﷺ در مورد خلفا با دقت بیش تری نگاه کنند و بدون تحقیق در روایات شیعه سخن نگویند، بلکه مستند حرف بزنند.

۲. ابو داود، سلیمان بن الأشعث، سنن ابی داود، ج ۱، باب الرجل یوءم القوم، ص ۱۶۲، ح ۵۹۴.

پیوست؛ می‌گوید: این مطلب از امویان است.^۱ آن‌ها همگی فاسق و فاجر بودند و مرتکب خلاف می‌شدند. امرای آنان نیز چنین بودند؛ با وجود این، نماز جماعت می‌خواندند. لذا با خلافت‌کاری‌هایی که انجام می‌دادند، باید احادیث را جعل می‌کردند که مردم از آن‌ها پیروی کنند؛ و از جمله آن‌ها همین حدیث است از پیامبر ﷺ که پشت هر کس می‌شود نماز خواند.

تاریخ نمونه‌هایی از این دست را در مورد زندگی امویان و عباسیان گزارش می‌دهد؛ و با وجود این که حاکمان آن‌ها یکی از یکی پست‌تر بودند، امثال احمد بن حنبل می‌گویند اطاعتشان واجب است؟! ما گاهی به این نتیجه می‌رسیم که زمینه تکفیری‌ها و لجاجت‌ها و خونریزی‌های آن‌ها را قبلی‌ها یعنی امثال احمد بن حنبل فراهم کردند، اگرچه ممکن است برخی قبول نکنند.

در این جالازم است در مورد ائمه اربعه که از پیروان مکتب خلفا هستند، بحثی را مطرح کنیم؛ زیرا گاهی بین قضایایی که مرتبط به آن‌ها است، خلط صورت می‌گیرد؛ از جمله این ادعا که همه ائمه اربعه اهل سنت، پیروان و دستداران مکتب اهل بیت ﷺ بودند! البته آرزوی ما از خدا این است که این‌ها دستداران مکتب اهل بیت ﷺ باشند؛ ولی واقعیت غیر از این است. اغرا به جهل نکنیم و واقعیت را بیان کنیم که قرآن فرمود: ﴿فَنُشَاءُ فَلْيُؤْمِنُوا وَ

۱. شوکانی، محمد بن علی، نیل الأوطار شرح منتقى الأخبار، ج ۴، باب ماجاء فی امامة الفاسق، ص ۱۵۱.

مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ^۱؛ هر کس می خواهد ایمان بیاورد [و این حقیقت را پذیرا شود] و هر کس می خواهد کافر گردد. فرض کنیم که احمد بن حنبل «تثلیث» را به «تربیع» تبدیل کرد و گفت علی علیه السلام خلیفه چهارم است؛ آیا می توان همین را ملاک قضاوت قرار دهیم و نتیجه بگیریم که وی از دوستان اهل بیت علیهم السلام است؟! آیا مسائل دیگر از احمد را فراموش کرده اید؟! از جمله، رابطه تنگاتنگش با افراد ناصبی همچون متوکل و دعا برای او، رابطه او با حریز بن عثمان که بعد از نماز صبح و نماز عشا، علی علیه السلام را هفتاد مرتبه لعن می کرد؛ در حالی که احمد او را ثقه می داند! و همچنین ارسال نامه برای جوزجانی ناصبی که او هم نامه های احمد را بر سر منبر می خواند و به این وسیله جایگاهش را با نامه های احمد تقویت می کرد. این موارد در زندگی احمد حنبل نباید فراموش شود.

همه این مسائل مقدمه است برای گفتن این جمله احمد بن حنبل:

من خرج علی إمام من أئمة المسلمين، وكان الناس قد اجتمعوا عليه وأقروا له بالخلافة بأى وجه من الوجوه، أكان بالرضا أو بالغلبة، فقد شقَّ الخارج عصا المسلمين وخالف الآثار عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فإن مات الخارج عليه، مات ميتة جاهليّة^۲؛ کسی که علیه امامی از ائمه مسلمین خروج کند؛ در حالی که مردم گرد او اجتماع کرده و به خلافت او

۱. کهف: ۲۹.

۲. احمد بن حنبل، احمد بن محمد، أصول السنة، ص ۴۲-۴۶.

اقرار کرده‌اند؛ به هر نحو که باشد، چه با رضایت و چه با زور و غلبه؛ بین مسلمانان اختلاف ایجاد کرده و با آثار رسول خدا ﷺ مخالفت کرده است و اگر در این حالت بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.

بر اساس گفته احمد بن حنبل، خروج بر هریک از خلفا، چه با رضایت مردم به خلافت رسیده باشد و چه با زور و غلبه، سبب اختلاف بین جماعت مسلمانان می‌شود. بدین‌رو متأثر از دیدگاه احمد بن حنبل، تعبیر «فقد شقَّ الخارج عصا المسلمین» را بر امام حسین (علیه السلام) تطبیق می‌دهند؛ یعنی همان سخنی که ابن زیاد به حضرت مسلم گفت: «یا عاق، یا شاق، شقت عصا المسلمین و الحققت الفتنة»^۱ ای عاق! ای شاق! اجتماع مسلمین را در هم ریختی و فتنه ایجاد و خون مسلمانان را تباه کردی! «دفاعیه حضرت مسلم در این زمینه بسیار عالی و قوی است. ایشان در جواب به ابن زیاد فرمود: «کذبت، انما شق عصا المسلمین، معاویه و ابنه یزید و اما الفتنة، فإنما ألقحتها انت و ابوک زیاد بن عبید»^۲ ای پسر زیاد! دروغ گفتی. اجتماع مسلمین را معاویه و فرزند او یزید متفرق کردند و اما فتنه و فساد پس آن را هم تو و پدرت ایجاد کردید.»

در کشتار اهل بیت (علیهم السلام) و جنایاتی که علیه ایشان مرتکب می‌شدند و از

۱. امین، سید محسن، أعيان الشیعة، ج ۱، ص ۵۹۲.

۲. همان.

جمله بلایی که بر سر زید بن علی آوردند،^۱ استنادشان به همین حدیث بود. آن‌ها نتوانستند منکر این حدیث شوند؛ اما به گونه‌ای تطبیق می‌دهند که یزید خلیفه مسلمین شود. با این استدلال که یزید اگرچه با غلبه و زور و تزویر به خلافت رسیده است؛ به هر حال، خلیفه است و خروج بر او، خروج از دین را سبب می‌شود و در نتیجه اگر این شخص بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است. در واقع، کسانی که علیه اهل بیت علیهم‌السلام کتاب می‌نویسند و نشر می‌دهند، با این بهانه می‌خواهند زمینه را برای تکفیر اشخاص فراهم کنند. کتابی است با عنوان «حقائق عن امیرالمؤمنین یزید بن معاویه»^۲ که در آن نویسنده می‌گوید: امام حسین علیه‌السلام اشتباه کرد! و ایشان نباید قیام می‌کرد؛ زیرا یزید خلیفه مسلمین بود، اگرچه به زور باشد! وی برای یزید پاداش و اجر هم قائل است؛ زیرا او را مجتهد دانسته و به او اجازه اجتهاد می‌دهند. مجتهد در صورتی که اشتباه هم کرده باشد، یک اجر و ثواب دارد. البته از نظر نویسنده مذکور، یزید اشتباه نکرده است! پس دو تا ثواب می‌برد! گفتنی است مستند آن‌ها در این زمینه، حدیثی است منسوب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که عمرو بن عاص آن را با این مضمون نقل کرده است:

أَنَّ سَمْعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يَقُولُ: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ

۱. پس از حادثه کربلا، حادثه‌ای سخت‌تر از این بلا نبود.

۲. وهابی‌ها این کتاب را با کاغذهای گلاس و کاغذی که مخصوص قرآن است چاپ و منتشر می‌کنند.

أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهِدْ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ؛^۱ عمرو بن عاص شنید که پیامبر ﷺ فرمود: هرگاه حاکم پس از اجتهاد و تلاش علمی، حکمی دهد و حکمش درست باشد، دو پاداش دارد و اگر اجتهاد و تلاش کند و حکمی صادر کند و حکمش خطا باشد، یک پاداش دارد.

پرسش اساسی در مورد این روایت آن است که آیا سند این روایت، معتبر است یا نه؟ طبق نقل بخاری، این حدیث را ابی قیس، غلام عمر و بن عاص از عمرو بن عاص نقل کرده است. غلام عمرو بن عاص کیست؟ ما نمی‌دانیم؛ ولی عامه خودشان می‌گویند که او مجهول است. با وجود این، چون این حدیث، توجیهی برای کارهای نادرست و خلاف آن‌ها به شمار می‌آید، آن را درست می‌دانند.

گفتنی است که این روایت را مرحوم شیخ انصاری در فرائد الأصول در باب «حجیت قطع» نقل می‌کند و تعبیرش این است: «وقد اشتهر أن للمصیب أجرین و للمخطئ أجرا واحدا.»^۲ مرحوم مجلسی نیز در کتاب بحار الأنوار تنها در یک موضع این حدیث را نقل می‌کند، آن هم از باب جدل و برای این که مخالفان را به پذیرش لوازم این حدیث ملزم کند^۳ که البته آن هم، مطلب سید مرتضی است در مناظره‌ای که با کرایسی دارد و خود سید پس از نقل، آن را رد

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ج ۹، ص ۱۰۸.

۲. انصاری، مرتضی بن محمد امین، فرائد الأصول، ج ۱، ص ۱۰.

۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۴۷، باب ۱۲، ص ۴۰۶.

می‌کند. در هر صورت، این روایت در کتاب‌های روایی نیست و در تطبیق آن باید دقت کرد.

پرسش ما این است که اگر واقعاً مجتهد بودن ملاک است، چگونه یزید تابعی، مجتهد است، اما امام حسین علیه السلام صحابی، مجتهد نیست؟! و بر چه مبنا روایت تنها به نفع یزید و توجیه جنایات اوست؟ به قاتل امام حسین علیه السلام، قاتل امام علی علیه السلام و کسی که با آن حضرت جنگید و ساب ایشان است، می‌گویند مجتهد بود! اما اگر بگوییم قاتل عثمان، مجتهد بود، می‌گویند: نه مجتهد نیست؛ بلکه او ملعون، سفاک و خونریز است؛ در حالی که هشتصد نفر از محاصره کنندگان خانه عثمان، صحابی بودند! آیا همه آنان فاسق بودند؟! در مورد قاتل خلیفه دوم می‌گویند مجوسی است و دین ندارد! و در مورد کسانی که با خلیفه اول درگیر شدند، می‌گویند آن‌ها مرتدند! آری، اگر با خلفا کسی درگیر شود، مرتد، سفاک و مهدورالدم است؛ اما اگر کسی با اهل بیت علیهم السلام درگیر شود، به او اجازه اجتهاد می‌دهند. ﴿مَالَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۱ شما را چه شده است؟! چگونه حکم می‌کنید؟! هیچ می‌فهمید چه می‌گویید؟!

فرد دیگری از عامه که در مورد حدیث معرفت اظهار نظر کرده ابن تیمیه است. وی امروزه نزد تکفیری‌ها و همه وهابی‌ها به عنوان مرجع و رأس مطرح

۱. نمیری، ابن شبه، تاریخ المدینة النورة، ج ۴، ص ۱۱۷۵.

۲. صافات: ۱۵۴.

است و او را به عنوان امام قبول دارند. او وقتی که به حدیث معرفت می‌رسد، می‌گوید: مراد از امام، «ولات امر»^۱ ند و کسی حق خروج بر امثال ابن زیاد، حجاج و سایر والیان را ندارد. همین مقدار که اسم والی مسلمین را با خود داشته باشد، موجب مصونیت برای اوست:

أَنْ هَذَا الْحَدِيثُ دَلٌّ عَلَى مَا دَلَّ عَلَيْهِ سَائِرُ الْأَحَادِيثِ الْآتِيَةِ مِنْ أَنَّهُ لَا يُخْرَجُ عَلَى وِلَاةِ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ بِالسَّيْفِ وَأَنْ مَنْ لَمْ يَكُنْ مُطِيعًا لَوِلَاةِ الْأُمُورِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۱ این حدیث و سایر احادیثی که می‌آید، بر این امر دلالت می‌کند که کسی حق خروج بر والیان مسلمین را ندارد و کسی که از آن‌ها پیروی نکند، به مرگ جاهلیت مرده است.

طبق دیدگاه ابن تیمیه، حدیث «من مات و لم يعرف امامه مات میتة جاهلیة»، به معنای «من مات و خرج علی حجاج بن یوسف مات میتة جاهلیة» است. در واقع او با این برداشت از روایت، دست و پای مسلمین را می‌بندد. سپس ابن تیمیه شیعه را به دلیل مخالفت و رزیدن با والیان ستمگر و نالایق اموی و عباسی، به ضدیت با حدیث معرفت متهم می‌کند و در این باره می‌نویسد:

هذا ضد قول الرافضة، فإنهم أعظم الناس مخالفة لولاية الأمور، وأبعد الناس عن طاعتهم إلا كرها؛^۲ این حدیث ضد گفتار شیعیان است؛ زیرا آن‌ها بیش‌ترین مخالفت را با والیان امر دارند و دورترین مردم در

۱. ابن تیمیه حرانی، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدریة،

ج ۱، ص ۱۱.

۲. همان.

اطاعت و پیروی از آن‌ها به شمار می‌آیند، مگر با زور.

ابن تیمیه با این جملات می‌خواهد ضمن مشروعیت بخشی به حاکمیت سلاطین ناشایست اموی و عباسی، عقاید شیعه و ولایت آن‌ها را به این دلیل که زیر بار والیان امور نمی‌روند، غیر شرعی جلوه دهد.

ابو جعفر طحاوی در شرح عقیده طحاویه^۱، عنوان می‌کند که نافرمانی از سلاطین و امیران، اگر چه ظالم و ستمگر باشند، جایز نیست و اطاعت از آن‌ها، اطاعت از خداست و ما هرگز از اطاعت آنان دست برنمی‌داریم:

ولانری الخروج علی ائمتنا و ولایة امورنا و ان جاروا و لاندعوا علیهم و لا نزع یداً عن طاعتهم و نری طاعتهم من طاعة الله عز و جل فریضة ما لم یأمروا بمعصیة و ندعوا لهم بالصلاح و المعافاة؛^۲ خروج علیه رهبران و زمامداران را هرچند که ظالم و بیدادگر شوند، جایز نمی‌دانیم. آنان را نفرین نمی‌کنیم و از اطاعتشان دست بر نخواهیم داشت. اطاعت از آنان را تا زمانی که مردم را به گناه و معصیت امر نکنند، اطاعت خدا و واجب می‌دانیم و برای سلامتی و صلاح آنان دعا می‌کنیم.

مطلب یاد شده، به طور طبیعی برای هر حکومت ستمگری خوانده شود، سبب تقویت ارکان آن حکومت خواهد شد. عبد الله بن احمد در کتاب السنة مطالب عجیبی دارد. ایشان می‌گوید: «ایمان به خلافت خلفا و از جمله ایمان

۱. این کتاب در دانشگاه‌های اهل سنت تدریس می‌شود.

۲. ابن أبی العز، علی بن علی، شرح العقیلة الطحاویة، ج ۲، ص ۵۴۰.

به خلفای ثلاث، جزئی از عقیده اسلام است.»^۱

آقای عبدالرحمن عامر، در کتاب الطغیان سیاسی می‌گوید: «من خرج من الطاعة و فارق الجماعة فمات مات ميتة جاهلية»^۲ کسی که از اطاعت حکام سرپیچی کند و در همان حال بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است» و نیز می‌گوید: «من کره من أمیره شيئاً فليصبر، فإنه من خرج من السلطان شبراً مات ميتة جاهلية»^۳ هر کس از حاکمش چیز ناخوشایندی [در گفتار یا کردار] ببیند، باید صبر کند. به درستی که هر کس از سلطان به اندازه یک وجب فاصله بگیرد و سرپیچی کند و در آن هنگام بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.» در ادامه، حدیثی را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد که حدیث آن را از آن رسول گرامی ﷺ نقل کرده است:

يكون بعدي أئمة لا يهتدون بهدائي، ولا يستنون بسنتي. وسيقوم فيهم رجال قلوبهم قلوب الشياطين في جثمان إنس قال قلت: كيف أصنع يا رسول الله! إن أدركت ذلك؟ قال: تسمع وتطيع للأمر وإن ضرب ظهرك، وأخذ مالك، فاسمع وأطع؛^۴ بعد از من پیشوایانی می‌آیند که نه از هدایت من پیروی می‌کنند و نه به سنت من عمل. به زودی در میان آنان مردانی قیام می‌کنند که قلوبشان، قلوب شیاطین در اجساد انسان

۱. عبد الله بن أحمد، السنة، ج ۲، ص ۵۶۹.

۲. اسپنداری، عبد الرحمن عامر، الطغیان سیاسی و سبل تغییره من المنظور القرآنی، ص ۳۲۸.

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۲۸-۳۲۹.

است.^۱ حذیفه بن یمان می گوید: از آن حضرت پرسیدم: اگر آن زمان را درک کردم، چه کار کنم و وظیفه من چیست؟ حضرت فرمود: برای امیرگوش شنوا داشته باش و از او اطاعت کن. هرچند تو را کتک بزند و اموالت را مصادره کند و از تو بگیرد.

گفتنی است حاکمان جبار عباسی چهارصد سال حکومت کردند و در حقیقت، با همین روایت ساختگی توانستند به حکومت خود استمرار بخشند. این گونه روایات را دستگاه خلفا رواج می دادند. از جمله کتاب هایی که این گونه روایات را نقل کرده، کتابی است که از کویت آورده اند که در آن، ضمن دفاع از یزید، امام حسین علیه السلام را محکوم می کند. این کتاب در حقیقت یزید نامه است که به دفاع از یزید می پردازد.

کتابی دیگر در این زمینه، کتابی است تحت عنوان «قراءة فی کتب العقائد المذهب الحنبلی نمودجا» نوشته حسن بن فرحان مالکی. نویسنده در آن، عقاید حنبلی ها را به طور مستند نقل می کند.^۲ وی می گوید: این جا من تعجب می کنم که چرا شما نسبت به امویان حساس هستید؟ روش حنبلی ها این است که کسی اجازه ندارد به امویان حتی یزید توهین کند و فوراً موضع می گیرند؛ و در برابر کسی که نسبت به یزید حرف بزند، به قدری حساسیت نشان

۱. اینان شیاطینی هستند در جسم انسان که بر مسلمین حکومت می کنند. نه در راه هدایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گام برمی دارند و نه به سنت ایشان عمل می کنند، بلکه مسیر دیگری پیش می گیرند و به روشی دیگر، غیر از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل می کنند.

۲. او یکی از علمای مالکی و استاد و محقق امور تربیتی در آموزش و پرورش ریاض است.

می دهند که اگر نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) جسارت کند، حساسیت نشان نمی دهند. جهتش چیست؟! دلیلی ندارد جز، گسترش فرهنگ اموی و مصونیت بخشی به آنان.^۱

این ها مطالبی بود که شوکانی نقل می کند. با وجود آن که شوکانی از اهل سنت است، عجیب است که در مورد روایاتی با این مضمون: «پشت سر هر مسلمان نماز بخوانید، اگرچه مرتکب گناه کبیره باشد»؛^۲ می گوید: این روایات از امویان است. از آن جا که استانداران و والیان آن ها معمولاً مجرم و گناهکار بودند و در محراب می رفتند و نماز جماعت می خواندند، برای این که مردم به آن ها اقتدا کنند؛ این روایات را جعل می کردند.^۳ پرسش ما از شوکانی این است که وقتی که در مورد امام جماعت، این گونه اظهار نظر می کنی؛ چه طور برای مسئله مهمی مانند ولایت امور مسلمین این مطالب را نقل می کنی؟! با توجه به این مطالب، عبدالرحمن عمر، سخن شوکانی را رد می کند و می

۱. ر.ک: مالکی، حسن بن فرحان، قراءة فی کتب العقائد المذهب الحنبلی نموذجاً، ص ۷۵.

۲. «عن مکحول عن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «الجهاد واجب عليكم مع كل أمير، برأ كان أو فاجراً، والصلاة واجبة عليكم خلف كل مسلم برأ كان أو فاجراً وإن عمل الكبائر» (شوکانی، محمد بن علی، نیل الأوطار شرح منتقى الأخبار، ج ۴، باب ماجاء فی امامة الفاسق، ص ۱۴۹، حدیث ۱۰۹۲).

۳. «قد ثبت إجماع أهل العصر الأول من بقية الصحابة ومن معهم من التابعين إجماعاً فعلياً، ولا يبعد أن يكون قولياً، على الصلاة خلف الجائرين؛ لأن الأمراء في تلك الأعصار كانوا أئمة الصلوات الخمس، فكان الناس لا يؤمهم إلا أمراؤهم في كل بلدة فيها أمير، وكانت الدولة إذ ذاك لبني أمية وحالهم وحال أمرائهم لا يخفى» (همان، ص ۱۵۱).

گوید:

ب
ز
ج
ن

و ليس الأمر كما قال الإمام الشوكاني، قوله: «و ان ضرب ظهرك واخذ مالك، فالسمع و اطع. فيه دليل على وجوب طاعة الأمراء و ان بلغوا في العسف و الجور الى ضرب الرعية و اخذ اموالهم فيكون هذا مخصصا لعموم قوله تعالى: ﴿فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ مِثْلَ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾؛^۱ این گونه که شوکانی می گوید، نیست که اطاعت از حاکم، به صورت مطلق و بی چون چرا واجب باشد؛ به این صورت که اگر حتی تو را مورد ضرب و شتم قرار دهد و اموالت را بگیرد، بر تو واجب باشد که به سخن او گوش دهی و از او اطاعت کنی! معرفت امام به این معنا نیست؛ زیرا اگر چنین مطلبی درست باشد، به آن معنا است که اطاعت از حاکم واجب است، حتی در صورتی که در زمینه ظلم و جور به جایی برسد که مردم را مورد ضرب و شتم قرار دهد و اموال آن ها را بگیرد که در این صورت روایات ذکر شده، مخصص این آیه خواند بود: ﴿فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ مِثْلَ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾.

بر این اساس، اگر سلطان تعدی هم کرد، حق مقابله به مثل نداری و شما نباید تعدی بکنی. اگر اموالت را گرفت، تو نگیر و مقابله نکن! وی در ادامه به تبیین فلسفه امامت و فلسفه وجود امام می پردازد و می گوید:

۱. بقره: ۱۹۴.

۲. اسبنداری، عبد الرحمن عمر، الطغیان السیاسی وسبل تغییره من المنظور القرآنی، ص ۳۳۰.

فکیف جاز ان تقام الإمامة لاجل ردع الظالم و الاخذ للمظلوم و اقامة الحدود و ما إلى ذلك ثم نجيز للقاءم بذلك الذى هو الإمام ان يكون ظلما فاسقا؛^۱ فلسفه امام این است که ظلم را دفع کند و حق مظلوم را بگیرد و حدود را اقامه کند. با این توضیح، چگونه می‌توانیم به امام اجازه دهیم که خودش ظالم و فاسق باشد؟!

اشکال خوبی است. می‌گویید فلسفه وجودی امام این است که دفع ظلم و اقامه حدود بکند؛ حال اگر خود امام اهل ستم و تجاوز باشد، تکلیف چیست؟! چرا می‌گویید معرفت یعنی این؟! بعد می‌گوید:

وخیر من اوضح هشاشة هذا المنطقا الإمام ابن حزم فبعد ان ذکر الأحادیث الدالة على السمع والطاعة للأمير وإن جار؛^۲ بهترین کسی که این مسئله را توضیح داده، ابن حزم است. او احادیثی را که بر اطاعت از امیر دلالت می‌کنند، اگرچه ظلم کند؛ دور از صحت و نادرست دانسته است.^۳

گفتنی است که ابن حزم در رد این سنخ از روایات می‌نویسد:

كل هذا لا حجة لهم فيه... أما أمره ﷺ بالصبر على أخذ المال وضرب الظاهر فإنما ذلك بلا شك إذا تولى الإمام ذلك بحق وهذا ما لا شك فيه أنه فرض علينا الصبر له وإن امتنع من ذلك بل من ضرب رقبتة إن وجب

۱. همان.

۲. همان.

۳. این شخص نزد اهل سنت جایگاه چندانی ندارد؛ چون به همه پرخاش می‌کند؛ لذا بعضی می‌گویند که زبان ابن حزم از شمشیر حجاج بدتر است.

عليه فهو فاسق عاص لله تعالى وإما إن كان ذلك بباطل فمعاذ الله أن يأمر رسول الله ﷺ بالصبر على ذلك برهان هذا قول الله عز وجل: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾^۱ وقد علمنا أن كلام رسول الله ﷺ لا يخالف كلام ربه تعالى قال الله عز وجل: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۲ وقال تعالى: ﴿لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۳ فصح أن كل ما قاله رسول الله ﷺ فهو وحى من عند الله عز وجل ولا اختلاف فيه ولا تعارض ولا تناقض فإذا كان هذا كذلك فيقين لا شك فيه يدري كل مسلم أن أخذ مال مسلم أو ذمي بغير حق وضرب ظهره بغير حق إثم وعدوان وحرام قال رسول الله ﷺ: «إِنْ دَمَاءُكُمْ وَأَمْوَالُكُمْ وَأَعْرَاضُكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ فَإِذَا لَا شَكَّ فِي هَذَا وَلَا اخْتِلَافَ مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَالْمُسْلِمُ مَالَهُ لِلْأَخْذِ ظُلْمًا وَظَهْرُهُ لِلضَّرْبِ ظُلْمًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْامْتِنَاعِ مِنْ ذَلِكَ بِأَيِّ وَجْهٍ أَمَكَّنَهُ مُعَاوَنٌ لظَالِمِهِ عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَهَذَا حَرَامٌ بِنَصِّ الْقُرْآنِ»^۴ این روایات حجت و دلیلی بر اطاعت از امیران ظالم به شمار نمی آید... اما این که رسول خدا ﷺ فرمان داده است که ما باید در برابر گرفتن مال و ضرب و شتم حاکم صبر کنیم؛ بدون شک، این در صورتی است که حاکم به حق، متولی این امور شده باشد که در این

۱. مائده: ۲.

۲. نجم: ۳ و ۴.

۳. نساء: ۸۲.

۴. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، الفصل فی الملل والأهواء والنحل، ج ۴، ص ۱۳۳.

صورت، بدون شک صبر کردن بر ما واجب است و اگر کسی از این صبر امتناع ورزد، اگرچه حاکم بخواهد گردنش را بزند [البته در صورتی که واجب القتل باشد] او فاسق و گنهکار است؛ اما در صورتی که حاکم به ناحق و از روی باطل متولی این امور شده باشد، هرگز رسول خدا ﷺ به صبر در برابر چنین حاکمی امر نمی‌کند. برهان و دلیل این مطلب، این فرمایش خداست که فرموده است: «بر نیکی و تقوا همکاری کنید، و به گناه و تعدی هرگز کمک نکنید» و ما می‌دانیم که کلام رسول خدا ﷺ مخالف کلام خداوند نیست. خداوند در این باره فرموده است: «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. آنچه آورده است، چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است.» همچنین خداوند فرموده است: «اگر از ناحیه غیر خدا بود، اختلافات فراوانی در آن می‌یافتند.» از این رو، این صحیح است که بگوییم تمام آنچه رسول خدا ﷺ بیان کرده، وحی الهی است و هیچ اختلاف، تعارض و تناقضی در آن نیست. حال که چنین است، به یقین، هر مسلمانی می‌داند که گرفتن مال مسلمان یا کافر ذمی به غیرحق و ضرب و شتم او گناه، ظلم و حرام است. پیامبر خدا ﷺ فرموده: «خون، اموال و آبروی شما بر شما حرام است.» بر این اساس، بین هیچ یک از مسلمانان شک و اختلافی نیست که گرفتن مال دیگران و ضرب و شتم آن‌ها، در صورتی که بتواند از این کار امتناع ورزد، مسلماً معاونت و همکاری با ظالم در گناه و ظلم به شمار می‌آید و این معاونت به نص قرآن حرام است.

این‌ها آثاری است از اهل سنت، در تفسیر واژه امام در حدیث «من مات». در حال حاضر نظر اکثر اهل سنت همین است و اینان روایت «من مات» را نتوانستند منکر شوند. فقط ابن تیمیه است که سعی می‌کند به نحوی از پذیرش این حدیث شانه خالی کند. بعضی از معاصران اهل سنت می‌گویند: حدیث «من مات» ساخته و پرداخته شیعه است. به عنوان نمونه، دکتر علی شامی می‌گوید: «ان حدیث من مات هو حدیث شيعی. لیصحوا به مذهبه فی الامامة»^۱ که ما این شبهه را قبلاً پاسخ گفتیم و آن را رد کردیم.

تطبیق واژه «امام» در حدیث معرفت بر قرآن

شایان ذکر است که برخی از جماعت اهل سنت، واژه «امام» را در حدیث معرفت، بر قرآن تطبیق داده‌اند و گفته‌اند که عبارت «امام زمانه» به معنای «قرآن» است. شاید این نظر برگرفته از همان دیدگاه خلیفه دوم باشد که گفت: «حسبنا کتاب الله». بر این اساس، عبارت «من مات و لم یعرف امام زمانه»، یعنی «من مات و لم یعرف القرآن»، به چه دلیل به این نتیجه رسیدند؟ پاسخ می‌دهند: «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»^۲. این دلیلشان است. در این جا مراد، قرآن است. پس امام، یعنی قرآن.

مرحوم همدانی، با این دیدگاه به مناقشه عالمانه‌ای پرداخته و می‌فرماید:

۱. نشار، علی سامی، نشأة الفكر الفلسفی فی الإسلام.

۲. یس: ۱۲.

مرحوم شوشتری در احقاق الحق در رد این مطلب نکاتی را بیان کرده از جمله این که اگر منظور شما از «امام»، «قرآن» باشد؛ آن گاه ما از شما سؤال می کنیم که آیا منظورتان از عبارت «لم يعرف امام»، «لم يعرف القرآن» است؟! همچنین سؤال می کنیم: «لم يعرف الفاظ قرآن» یا «لم يعرف معانی القرآن؟»؛ یعنی اگر کسی، در حالی که به الفاظ قرآن معرفت ندارد، بمیرد، آیا به مرگ جاهلیت مرده است؟! همچنین می پرسیم: مراد شما، الفاظ کل قرآن است یا الفاظ بعض قرآن؟ اگر منظور شما، الفاظ کل قرآن باشد، این را احدی نگفته است. یعنی هیچ کس ادعا نکرده است که اگر فردی کل قرآن را بلد نباشد و بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است؛ و اگر منظور شما الفاظ، بعضی از قرآن باشد، این را هم کسی نگفته است، حتی خودتان. یعنی پیروان حنفیه که امروزه اکثریت را تشکیل می دهند، می گویند که اصلاً قرائت حمد در نماز واجب نیست، حتی قرائت ترجمه آیه ای از قرآن و به هر زبانی، فارسی یا ترکی و... کافی است. با گفتن تکبیره الاحرام [= الله اکبر] و سپس گفتن «مُدْهَامَتَان»، می توانی به رکوع بروی. با این توضیح، شما حتی اعتراف ندارید که دانستن بعض الفاظ قرآن واجب است.

پس اگر مراد، بعض الفاظ باشد که خود شما به آن ملتزم نیستید؛ و اگر مراد شما، معانی قرآن باشد، یعنی: «من مات و لم يعرف معانی القرآن، مات میتة جاهلیة»؛ در این صورت، آیا معانی کل قرآن منظور است یا معانی بعض؟ اگر معانی کل قرآن مراد باشد، خواهیم گفت که این امر، برای احدی جز معصوم علیه السلام میسر نیست؛ زیرا می فرماید: «ان لهذا القرآن بطن و لبطنه بطن الى

سبعة ابطن.»^۱ البته سبعین هم گفته‌اند و سبعین هم که باشد منافات ندارد. پس اگر منظور، کل معانی قرآن باشد، برای غیر معصوم علیه السلام میسور نیست و اگر منظور بعض از معانی قرآن باشد، سؤال این است که آیا بعض معین منظور است یا بعض غیر معین؟ بعض معین کدام است؟ مثلاً معنای «حمد» یا «قل هو الله» که شامل بعض معین است را بلد نباشد! در این صورت خواهیم گفت: چه کسی گفته است که اگر فردی بعض از معانی معین قرآن را بلد نباشد و بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است؟! و اگر مراد، بعض غیر معین است، این اصلاً معنا ندارد که بگوییم اگر کسی بمیرد و بعض غیر معین از معانی آیاتش را بلد نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است.

مرحوم همدانی این نکته را نیز اضافه می‌کند که علاوه بر این اشکالات، از ظاهر عبارت «امام زمانه» پیداست که مراد، شناخت امامت است و کسی منظور است که رهبر، پیشوا و امام را بشناسد. ایشان در ادامه می‌فرماید: «این معنا، فقط با امام و رهبری و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انطباق دارد.»^۲

تناقض‌گویی اهل سنت درباره حدیث معرفت

گفتنی است که اهل سنت در مورد حدیث معرفت، دچار تناقض‌گویی شده‌اند و مرحوم شهید نور الله تستری در احقاق الحق^۳ به تفصیل در این

۱. مازندرانی، محمد صالح، شرح الکافی (الأصول والروضة)، ج ۲، ص ۲۱۱.

۲. ر.ک: همدانی، رضا، حکمت الهیه.

۳. شوشتری، نور الله بن شریف الدین، إحقاق الحق وإزهاق الباطل، ج ۲، المسألة الخامسة فی

زمینه بحث می‌کند و توجیه اهل سنت را در مورد این حدیث، مورد تحلیل و نقد قرار می‌دهد. ایشان درباره معنای امامت، این بحث را مطرح می‌کند که امامت به چه معنا است؟ آیا امامت از نظر اهل سنت از اصول دین است، یا از فروع دین؟ اهل سنت بسیار تلاش دارند که بگویند امامت از فروع در واقع، و مانند یکی از احکام است.

اگر امامت از فروع دین و مثل یکی از احکام است، این سؤال پیش می‌آید که چرا می‌گویید اگر کسی امامت فلانی را قبول نداشته باشد، باید کشته بشود؟ و چرا می‌گویید کسی که امامت را قبول نداشته باشد، اعمال او پذیرفته نیست؟! «لم یرفع له عمل الی السماء» نه تنها قبول نداشته باشد، بلکه همین که علی علیه السلام را بر فلانی و فلانی برتری دهد، اعمال او پذیرفته نمی‌شود! شما کتاب سنن ابی داوود را در این زمینه نگاه کنید. او مدعی می‌شود که اگر کسی بگوید: علی بن ابی طالب علیه السلام أحق به امامت است، اصلاً هیچ عملی از او قبول نمی‌شود؛^۱ در حالی که اگر امامت مسئله‌ای فرعی مثل سایر فروع باشد، ادعای یاد شده وجهی نخواهد داشت. وی نکته دیگری متعرض می‌شود،

مباحث الإمامة، ص ۲۸۶.

۱. «مَنْ زَعَمَ أَنَّ عَلِيًّا علیه السلام كَانَ أَحَقَّ بِالْإِمَامَةِ مِنْهُمَا فَقَدْ خَطَأَ أَبَا بَكْرٍ، وَعُمَرَ، وَالْمُهَاجِرِينَ، وَالْأَنْصَارَ، وَمَا أَرَاهُ يَرْتَفِعُ لَهُ مَعَ هَذَا عَمَلٌ إِلَى السَّمَاءِ؛ كَسَيِّئِ مَنْ كَفَرَ بِأَبِي طَالِبٍ علیه السلام نَسَبَ بِهِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ أَحَقَّ بِهِ وَإِلَايَةُ اسْت [با این گمانش]، ابوبکر، عمر و مهاجران و انصار را تخطئه کرده است [و با این تخطئه] من فکر نمی‌کنم که عملی از او قبول شود» (ابو داوود، سلیمان بن الأشعث، سنن ابی داود، ج ۴، باب فی التفضیل، ص ۲۱۲، ح ۴۶۳۰).

مبنی بر این که اگر یک فقیه، فلان عمل را واجب بداند، اما فقیه دیگر بگوید که نه، آن عمل دیگر واجب است؛ در این صورت، عمل او پذیرفته نیست: «لم یرفع له عمل الى السماء»^۱

ریشه این نکته، به کتاب حکمة الهیه آقا رضا همدانی، صاحب مصباح الفقیه بر می گردد. ایشان می فرماید: روایت «من مات و لم یعرف امام زمانه»، اهل سنت را به عکس العمل وادار کرده است و در این بین، بعضی ها ساکت ماندند و سخنی نمی گویند.^۲

خلاصه این که چند روایت در منابع روایی وجود دارند که اهل سنت را به چالش می کشند. از جمله، همین حدیث معرفت است. این حدیث از احادیث شناخته شده ای است که مورد پذیرش بسیاری از جماعت اهل سنت است و چون از مسلمات در بین شیعه است، آن ها خیلی در مورد آن مانور می دهند. سؤال ما از اهل سنت این است که شما این روایت را خودتان نقل می کنید؛ با وجود این، در عدم پذیرش امام چه توجیهی دارید؟! توجیه احمد بن حنبل را دانستید و دیدید که او روایت را قبول دارد؛ اما بر خلفا و حکام تطبیق می دهد و گروهی از اهل سنت نیز بر این باورند که منظور از واژه «امام» در حدیث معرفت، «قرآن» و برخی از آن ها نیز می گویند منظور

۱. شوشتری، نور الله بن شریف الدین، إحقاق الحق وإزهاق الباطل، ج ۲، المسألة الخامسة فی مباحث الإمامة، ص ۲۸۶.

۲. ر.ک: همدانی، رضا، حکمت الهیه.



«پیامبر ﷺ» است.

اما بر پایه مطالب پیش گفته، مشخص شد که واژه «امام» در این حدیث، از یک سو، تنها بر شخص زنده قابل انطباق است و بدین رو، تطبیق آن بر مواردی همچون قرآن و پیامبر ﷺ از سوی گروهی از اهل سنت، بی اساس و غیر قابل پذیرش است. از سوی دیگر، مصداق حقیقی این واژه، تنها ائمه معصوم علیهم السلام هستند و بر خلفای غاصب و حکام ستمگر معرفی شده از سوی اهل سنت، صدق نمی کند.

جلسه هفتم

حدیث معرفت در کتاب وسائل الشیعه

مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب شریف وسائل الشیعه،^۱ حدیث معرفت را از اعلام الوری مرحوم طبرسی^۲ نقل کرده است و می‌گوید: البته اربلی هم این روایت را در کتاب کشف الغمة از اعلام الوری نقل می‌کند.^۳ پس مدرک اصلی

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۶، باب ۳۳، ص ۲۴۶، ح ۲۳.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۴۲.

۳. گفتنی است که مرحوم شیخ حر عاملی این حدیث را در کتاب وسائل الشیعه در بابی با عنوان «تحریم تسمیه المهدی عجل الله تعالی فرجه و سائر الائمه عليهم السلام وقت التقیه و جواز ذلك مع عدم الخوف» ذکر کرده است. مضمون احادیث مطرح شده، گویای این مطلب است که هنگام تقیه نباید اسم حضرت برده شود. این موضوع در مباحث آینده مطرح می‌شود که آیا به زبان آوردن نام حضرت (م ح م د) در دوران غیبت ایشان برای ما جایز است یا خیر؟ صاحب وسائل از قائلان به جواز است و خیلی هم پافشاری می‌کند و می‌فرماید: «قد صرح باسمه عليه السلام جماعة من علمائنا في كتب الحديث و الأصول و الکلام و غيرها، منهم العلامة و المحقق و المقداد و المرتضى و المفید و ابن طائوس و غیرهم و المنع نادر و قد حققناه في رسالة مفردة؛ جماعتی از علمای ما در کتاب‌های حدیثی، اصولی، کلامی و... به اسم آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه تصریح کرده‌اند؛ از جمله علامه حلی، محقق حلی، سید مرتضی، شیخ مفید و سید ابن طاووس و... و منع و تحریم نادر است» (حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۶، باب ۳۳، ص ۲۴۶، پاورقی، ذیل حدیث ۲۳). البته اگر جواز نادر نباشد، منع نادر نیست و نظر ما همان منع است.

این روایت، کتاب اعلام الوری است:

ب
ز
ن

و بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ بَابُوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّائِقَانِيِّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعُمَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فِي الْخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام: أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَأَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً - فَقَالَ إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ. فَقِيلَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ فَقَالَ ابْنِي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي فَمَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً؛ محمد بن عثمان بن سعید عمری، از پدرش نقل می‌کند که از امام حسن عسکری عليه السلام درباره این روایت که از پدرانش نقل شده است، سؤال شد: همانا زمین هیچ‌گاه از حجت خدا برای خلق، خالی نخواهد ماند و اگر کسی بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. امام حسن عسکری عليه السلام فرمود: این سخن حقی است، همان‌طور که روز، حق است.^۱ از ایشان سؤال شد: ای فرزند رسول خدا! [حال که چنین است] امام و حجت بعد از شما کیست؟ فرمود: فرزندم! م ح م د.^۲ او امام و حجت بعد از من است. پس هر کس بمیرد و او را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

شاهد در جمله «من مات لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية» است. مرحوم

۱. یعنی این حدیث حقیقت دارد و مثل روز روشن است.

۲. همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید در این روایت به اسم حضرت تصریح شده است.

مجلسی در بحار الانوار بابی دارد که در آن از اکثرائمه علیهم السلام این روایت را نقل کرده است.^۱

بررسی سندی

سند روایت به این صورت است: «وِیَاشْنَادِهِ عَنِ ابْنِ بَابُوَيْهٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيِّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعُمَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام فِي الْخُبَرِ الَّذِي رُوِيَ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام».

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی

این شخص مشکل دارد. مرحوم آقای خویی در معجم رجال الحديث^۲ روایتی از ایشان نقل می‌کند که از امام نیست. در این روایت، ایشان از حسین بن روح^۳ در مورد امام حسین علیه السلام سؤال می‌کند که مگر آن حضرت ولی خدا نیست؟ حسین بن روح در پاسخ می‌گوید: آری. می‌پرسد: مگر یزید دشمن خدا نیست؟ پاسخ می‌دهد: آری. او می‌پرسد: با وجود این، آیا رواست که خداوند دشمن خود، یزید را، بر ولی خود، امام حسین علیه السلام چیره و مسلط کند تا یزید آن حضرت را شهید کند؟!^۴ حسین بن روح در پاسخ می‌گوید: از

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۸۹ و همان، ج ۸، ص ۳۶۸.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۲۳۰، ش ۹۹۶۱.

۳. سومین نایب از نواب چهارگانه امام زمان علیه السلام.

۴. گفتنی است که این اشکال به یزید و امام حسین علیه السلام ارتباطی ندارد؛ زیرا معمولاً غلبه باطل بر حق در طی تاریخ اتفاق افتاده است و معمولاً چنین بوده که اهل باطل ظاهراً پیروز می‌شدند.

مقدرات الاهی و از لطف خداوند به بندگان و حکمت اوست که انبیا علیهم السلام را به رغم برخورداری از قدرت و معجزات، در حالتی غالب و قاهر و در حالتی دیگر، مغلوب و مقهور قرار دهد. اگر آن‌ها در تمام حالات غالب و قاهر بودند و هیچ‌گاه مورد ابتلا و امتحان الاهی قرار نمی‌گرفتند، مردم گمان می‌کردند که آن‌ها خدا هستند.^۱

مرحوم آقای خویی بدون این‌که به سند این روایت اشاره کند، می‌فرماید: این روایت، بر شیعه بودن و حسن عقیده طالقانی دلالت دارد؛ اما وثاقتش ثابت نیست و ما نمی‌توانیم ایشان را توثیق کنیم:

أقول في هذه الرواية دلالة واضحة على تشيع محمد بن إبراهيم و حسن عقيدته و أما وثاقته فهي لم تثبت، و ليس في ترضي الصدوق عليه السلام دلالة على الحسن فضلا عن الوثاقة؛^۲ می‌گوییم: در این روایت، بر تشیع محمد بن ابراهیم و حسن عقیده او دلالت روشنی است؛ اما وثاقت او ثابت نیست و ترضی مرحوم صدوق نسبت به او، بر حسن حالش دلالتی ندارد، چه رسد بر وثاقتش.

۱. یعنی اگر بنا بود همیشه حق بر باطل غلبه پیدا کند و همیشه در میدان‌های رزم، اهل حق پیروز شوند؛ مردم در مورد این‌ها دچار شبهه ربوبیت می‌شدند و احتمال می‌دادند که اینان خدا، خالق و مدبر الامور هستند (خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۲۳۰، ش ۹۹۶).
۲. همان، ص ۲۳۱.

حدیث معرفت در کتاب مستدرک

روایت اول

در کتاب مستدرک مرحوم نوری چند روایت ذکر شده است که بیانگر «حدیث معرفت» است. ایشان در این زمینه، اولین روایت را از کتاب جعفر بن محمد بن شریح حضرمی در بابی با این عنوان نقل می‌کند: «ما یثبت به الکفر و الارتداد.» متن روایت به این صورت است:

عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ عَنْ بَشِيرِ الدَّهَّانِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ فِي حَدِيثٍ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ فَمَيِّتُهُ مَيِّتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ؛ کسی که بمیرد و برای امامی نباشد، مرگ او، مرگ جاهلیت است.

بررسی روایت

با دقت در روایاتی که به حدیث معرفت ناظر هستند، این نکته مشخص می‌شود که معمولاً اهل بیت علیهم السلام این حدیث را از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل کرده‌اند که در این جا نیز امام صادق عليه السلام این حدیث را از آن رسول گرامی صلى الله عليه وآله نقل می‌کند.

۱. نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۸، ص ۱۷۴، ح ۴.

روایت دوم

ب
ز
ن

مرحوم نوری در مستدرک روایت دوم را از اختصاص شیخ مفید^۱ نقل کرده است:

الشَّيْخُ الْمُفِيدُ فِي الْإِخْتِصَاصِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً إِمَامٍ حَيٍّ يَعْرِفُهُ. قُلْتُ: لَمْ أَسْمَعْ أَبَاكَ يَذْكُرْ هَذَا يَعْنِي إِمَاماً حَيّاً فَقَالَ قَدْ وَ اللَّهِ قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَيُطِيعُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۲ عمر بن یزید می گوید: شنیدم که امام کاظم عليه السلام فرمود: کسی که بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است؛ امام زنده ای که او را بشناسد. من حدیث را به این نحو که شما فرمودید، نشنیده بودم؛ امام زنده را نشنیده بودم. به خدا سوگند که پیامبر صلى الله عليه وآله این گونه فرمودند: کسی که بمیرد در

۱. در مورد کتاب اختصاص مفید این بحث مطرح است که آیا تألیف از ایشان است یا از ایشان نیست. البته مرحوم صاحب الذریعه قاطعانه به ایشان نسبت می دهد. ما فرض می کنیم از خود شیخ مفید است.

۲. بر اساس دعای توسل، در بین ائمه عليهم السلام، پنج نفر دارای کنیه «ابی الحسن» هستند: امیرالمؤمنین عليه السلام، امام زین العابدین عليه السلام، امام کاظم عليه السلام، امام رضا عليه السلام و امام هادی عليه السلام. اما در اصطلاح روایات، فقط سه نفر این کنیه را دارند: امام کاظم عليه السلام، امام رضا عليه السلام و امام هادی عليه السلام. در آخر جلد دوم جامع الرواة مرحوم مقدس اردبیلی، در فایده سوم یا چهارم نقل شده است که منظور از ابی الحسن اول، یا ابی الحسن الماضي، امام کاظم عليه السلام و ابی الحسن الثانی، امام رضا عليه السلام است (البته بعضی بالعکس هم می گویند، یعنی ابو الحسن اول، امام رضا عليه السلام و ابی الحسن ثانی امام کاظم عليه السلام است) و ابی الحسن الثالث، امام هادی عليه السلام است.

۳. نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۸، ص ۱۷۷، ح ۱۴.

حالی که امامی نداشته باشد که نسبت به او گوش شنوا داشته باشد و از او پیروی کند، به مرگ جاهلیت مرده است.

بررسی روایت

همان طور که ملاحظه فرمودید، مرحوم نوری روایت را از اختصاص شیخ مفید نقل می‌کند که ما افزون بر خود این کتاب، در سند این روایت تأمل داریم. مشکلی که در این جا وجود دارد، این است که روایت را شیخ مفید از عمر بن یزید و او از امام کاظم علیه السلام نقل کرده است. زمان رحلت شیخ مفید در اوایل قرن پنجم هجری (۴۱۳) است و امام کاظم علیه السلام در سال ۱۸۳ هجری، یعنی تقریباً اواخر قرن دوم، به شهادت رسید. با این توصیف، عمر بن یزید چقدر باید عمرش طولانی باشد که شیخ مفید بتواند از او نقل کند؟! قطعاً ایشان نمی‌تواند بی‌واسطه از این راوی، روایت نقل کند و بدین رو، به یقین می‌توان گفت که در طریق روایت، افرادی بوده‌اند که حذف شده‌اند. بر این اساس، اگر در مورد عمر بن یزید هم بگوییم هیچ مشکلی ندارد؛ طریق مرحوم شیخ مفید به او جای اشکال دارد. حداقل هفت، هشت نفر از روایان هستند که به آن‌ها اشاره‌ای نشده است؛ البته ما متن و محتوای این روایت را برهم نمی‌زنیم و به نظر ما این روایت متواتر است.

نکته جالب توجهی در روایت است که در جای دیگر شاید موجود نباشد و آن این که در این روایت امام علیه السلام می‌فرماید: «امام حی یعرفه...». بر این اساس، در هر دوره‌ای باید امام زنده‌ای باشد که ما او را بشناسیم. لذا واژه «معرفت» و «شناخت» از جمله کلماتی است که باید بیش‌تر به آن پرداخت.

روایت سوم

ب
ز
ن

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الْمُزُنْبَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْجَوْهَرِيِّ
عَنْ هَارُونَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُتْقِرِيِّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى
التَّيْمِيِّ عَنْ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْخَوْلَانِيِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ صَمْرَةَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ يُبْغِضُكَ مَاتَ
مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۱ مالک بن ضمیره در حدیثی از امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل
می‌کند که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: کسی که بمیرد، در حالی که با تو [=]
امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ دشمنی می‌کند، به مرگ جاهلیت مرده است.

بررسی روایت

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید، متن این روایت با متن روایت قبل: «مَنْ
مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً...»؛ متفاوت است. راوی این روایت، مالک بن
ضمیره است^۲ و او این روایت را از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می‌کند.

روایت چهارم

آخرین روایتی که مرحوم نوری در کتاب شریفش نقل می‌کند، از کتاب
اربعین مرحوم میر لوحی است:

۱. نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مستدرک، ج ۱۸، ص ۱۸۲، ح ۲۷.

۲. ضمیره به فتح یا کسر؟ این را باید در کتاب‌هایی که ضبط می‌کند، مراجعه کرد. از کتاب‌های
ما، مانند ایضاح الاشتباه علامه حلی، یا از معاصران تنقیح المقال مامقانی، تقریباً تقید به ضبط
دارند. حالاً این ضبط درست است یا خیر؛ بحث دیگری است. اهل سنت هم چند کتاب در این
زمینه دارند.

الْفَاضِلُ الْمَعْرُوفُ مِيرَلُوحِي الْمَعَاصِرُ لِلْمَجْلِسِي فِي كِتَابِ الْأَرْبَعِينَ، نَقْلًا مِنْ كِتَابِ الْغَيْبَةِ لِلْحَسَنِ بْنِ هَمَزَةَ الْعَلَوِيِّ الطَّبْرِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَامٍ فِي كِتَابِ نَوَادِرِ الْأَنْوَارِ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ الزَّيَّاتُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَأَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رَوَى عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَإِنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ؛^۱ محمد بن عثمان بن سعيد عمری می گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: از امام حسن عسکری عليه السلام درباره این روایت که از پدرانش نقل شده است، سؤال شد: زمین هیچ گاه از حجت خدا برای خلق، تا روز قیامت خالی نخواهد ماند و اگر کسی بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. امام حسن عسکری عليه السلام فرمود: این سخن حقی است، همان طور که روز حق است.^۲ از ایشان سؤال شد: ای فرزند رسول خدا! حال که چنین است امام و حجت بعد از شما کیست؟ فرمود: فرزندم، م ح م د. او امام و حجت بعد از من است. هر کس بمیرد و او را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.^۳

۱. نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۸، باب ۸، ص ۱۸۷، ح ۴۸.

۲. یعنی این حدیث حقیقت دارد و مثل روز روشن است.

۳. در این روایت به اسم حضرت تصریح شده است.

بررسی روایت

ب
ز
ن

گفتنی است که ما پیش‌تر، این روایت را از وسائل الشیعه نقل^۱ و اشاره کردیم که اصل آن از اعلام الوری است و مرحوم نوری آن را در کتاب مستدرک الوسائل، از مرحوم میرلوحی نقل کرده است.^۲ در هر دو منبع، راوی روایت، محمد بن عثمان بن سعید است؛ با این تفاوت که مرحوم نوری روایت را از کتاب‌های دیگر نقل می‌کند. بر این اساس، ظاهراً سند روایت مرحوم نوری، همان سند روایت وسائل الشیعه است. شاید استدراک آقای نوری از این رو باشد که آن کتاب‌های دیگری که وی روایت را از آن‌ها نقل کرده است، از کتاب اعلام الوری مرحوم طبرسی قدیمی‌تر باشد.^۳

ظاهراً بین مرحوم میرلوحی و مرحوم مجلسی مشکلی بوده است؛ اما این که مشکل چه بوده، جای بحث دارد. مرحوم میرلوحی، معاصر مرحوم مجلسی است و کتابی به نام «الاربعمین» دارد و در آن جا روایت را از کتاب الغیبه ابن حمزه علوی طبری نقل می‌کنند: «من کتاب الغیبه الحسن ابن حمزه العلوی الطبری» که این مورد، در بحار موجود نیست.

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب ۲۳، ص ۲۴۶، ح ۲۰.
 ۲. نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۸، باب ۸، ص ۱۸۷، ح ۴۸.
 ۳. گفتنی است که مرحوم مجلسی در مورد این روایت، مطالب مفصلی در بحار الانوار دارد که خوانندگان محترم به منظور کسب آگاهی در این زمینه می‌توانند به آن‌ها مراجعه کنند (مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۴؛ همان، ج ۸، ص ۳۶۲ و همان، ج ۲۳، ص ۴۱ و ج ۵۳، ص ۷۶ که مفصل‌تر است).

یکی از راویان این روایت، ابوعلی محمد بن همام است که در کتاب نجاشی در شرح حال او چنین آمده است: «شیخ أصحابنا و متقدمهم، له منزلة عظيمة، كثير الحديث؛^۱ محمد بن همام، بزرگ و پیشوای اصحاب ما است و جایگاه و منزلتی بزرگ نزد شیعه دارد و روایات بسیاری نقل می‌کند.»

بر اساس گفته مرحوم نجاشی، این شخص از احمد بن ما بنداذ روایت نقل می‌کند.^۲ از جمله نکات بسیار ظریفی که در مورد او وجود دارد، این است که احمد و برادرش هر دو مجوسی بودند و در قرن سوم، مسلمان شدند. محمد بن همام از احمد بن ما بنداذ چنین نقل می‌کند:

جد ما اولین کسی از خاندانش بود که اسلام آورد و خداوند او را به حق [= تشیع] رهنمون گردید. ایشان برادرش، سهیل را به مذهبش دعوت می‌کرد؛ ولی او در جواب می‌گفت: برادر! تو خیر مرا می‌خواهی؛ ولی هر گروهی راهی را انتخاب کرده و ادعا دارد که حق همان است؛ و من تا به چیزی یقین نکنم، نمی‌پذیرم. این گفت و گو گذشت تا این که سهیل به حج مشرف گردید. وقتی از حج برگشت، به برادرش گفت: آنچه تو مرا بدان دعوت می‌کردی، حق بود. گفت: از کجا متوجه آن شدی؟ گفت: در ایام حج عبدالرزاق بن همام صنعانی را ملاقات کردم؛ آن هم در حالی که کسی را در درستی همانند او ندیده بودم! در خلوت به او گفتم: ما از

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۳۷۹، شماره ۱۰۳۲.

۲. همان.

عجم‌هایی هستیم که تازه به اسلام مشرف شده‌ایم و دیدیم که مسلمانان در مذهبشان اختلافات زیادی دارند؛ ولی خداوند به تو علمی داده که در این زمان بی‌نظیر است. پس می‌خواهم که تو حجت بین من و خدای عز و جل باشی. اگر ممکن است دین را آن‌گونه که برای خود پسندیدی، برای من بیان کن، تا من نیز از تو تبعیت کنم. پس او محبت خاندان پیامبر ﷺ و بزرگداشت آنان و بی‌زاری از دشمنانشان و قبول امامتشان را به من آموخت. ابوعلی گفت: پدرم این مذهب [= شیعه] را از پدرش اخذ کرد و من نیز از پدرم آموختم.^۱

این گزارش افزون بر این که بر عظمت عبدالرزاق و سلامت عقیده ایشان دلالت می‌کند، گویای نادرستی این مطلب از جماعت اهل سنت است که در تبلیغات خود می‌گویند: خلیفه دوم، ایرانیان را مسلمان کرد. این، در حالی است که عمر بن خطاب در حدود سال ۲۵ هجری وفات کرده است و تا اوایل قرن سوم بخشی از ایرانیان هنوز مجوسی بودند،^۲ پس چگونه است که می‌گویید، عمر، اسلام را به ایران آورد؟! و همچنین اگر اسلام ایران، مرهون عمر است، چرا سال ۳۰ هجری، عثمان برای فتح کرمان و خراسان نیرو اعزام کرد؟!^۳

۱. همان.

۲. ر.ک: نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۳۷۹-۳۸۰، ذیل ترجمه محمد بن ابی بکر همام، شماره ۱۰۳۲ و آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲۴، ص ۲۸۴، پاورقی.

۳. ر.ک: بلاذری، احمد بن یحی، فتوح البلدان، ص ۳۸۳-۳۹۴.

و نیز اگر اسلام را عمر به ایران آورد، بر کدام مبنا احمد بن ما بنداذ در قرن سوم می‌گوید: من مجوسی بودم؟!

حدیث معرفت در کتاب بحار الأنوار

روایت اول

این روایت را مرحوم مجلسی در بحار الانوار از کتاب «سرائر» نقل می‌کند و صاحب سرائر نیز آن را از کتاب ابن قولویه نقل کرده است. روایت از امام صادق علیه السلام است که آن حضرت نیز آن را از جدش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند:

سر، السرائر من کتابِ ابي القاسم بن قولويه عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابيه عليه السلام عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم قال: مَنْ دَعَا إِلَى ضَلَالٍ لَمْ يَزَلْ فِي سَخَطِ اللَّهِ حَتَّى يَرْجَعَ مِنْهُ وَ مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۱ هر کس مردم را به گمراهی دعوت کند، در غضب خدا بماند تا از آن بازگردد و هر کس بدون [شناخت] امام بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.

روایت دوم

شی، تفسیر العیاشی عن عمار السَّابَّاطِيِّ عن ابي عبد الله عليه السلام لا يُتْرَكُ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾.^۲ ثُمَّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲، باب ۳۴، ص ۳۱۶، ح ۸۳.

۲. اسراء: ۷۱.

مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَمَدُّوا أَعْنَاقَهُمْ وَفَتَحُوا أَعْيُنَهُمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَيْسَتْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَقَالَ لَنَا سُلَيْمَانُ هُوَ وَ اللَّهِ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ وَ لَكِنْ لَمَّا رَأَيْتُمْ مَدَدْتُمْ أَعْنَاقَكُمْ وَفَتَحْتُمْ أَعْيُنَكُمْ قَالَ لَكُمْ كَذَلِكَ؛^۱ هیچ وقت زمین، بدون چنین امامی که حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام کند؛ رها نمی شود و این همان گفتار خداوند است: «به یاد آورید روزی را که هر گروهی را با پیشوا و امامشان می خوانیم!» سپس امام عليه السلام می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بدون [شناخت] امام بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است. حاضران از تعجب گردن کشیدند و چشم خود را از تعجب باز کردند، امام عليه السلام فرمود: «منظور، جاهلیت جهلا نیست.» هنگامی که از نزد امام عليه السلام خارج شدیم، سلیمان به ما گفت: به خدا سوگند! منظور امام عليه السلام، همان جاهلیت جهلا بود؛ اما وقتی امام عليه السلام تعجب شما را دید که گردن کشیدید و چشمتان را از تعجب باز کردید، به شما چنان فرمود.

بررسی روایت

فضای بیان این روایت به گونه ای بوده است که شنوندگان، تحمل فهم این مطلب از امام عليه السلام را نداشتند و سخن حضرت برای آن ها تازگی داشت و لذا از شنیدن آن، بسیار متعجب شدند؛ به گونه ای که بر اثر آن، گردن های خود را کشیدند و چشمانشان را از حد معمول بیش تر باز کردند: «مدوا اعناقهم و فتحو

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۸، باب ۱۹، ص ۱۲، ح ۱۱.

اعینهم». آن‌ها هم مطمئن بودند مراد از «امام» با این توصیف که «یحلل حلاله، یحرم حرامه»، حکام، سلاطین و خلفا نبودند؛ بلکه افراد دیگری منظور هستند که حاضران در جلسه از آن‌ها شناختی نداشتند.

امام صادق علیه السلام با توجه به فضای موجود، صحنه را مدیریت کردند و بلا فاصله مسیر صحبت را تغییر دادند و توجیه دیگری مطرح کردند مبنی بر این که جاهلیت جهلا که همان کفر است، منظور نیست؛ اما پس از این که از محضر امام علیه السلام خارج شدند، سلیمان که یکی از اصحاب امام علیه السلام است، به عمار ساباطی می‌گوید: به خدا سوگند! مراد امام از جاهلیت، همان جاهلیت جهلا است؛ یعنی کسی که امام را نشناسد، به مرگ جاهلیت قبل از اسلام مرده است.

گفتاری در سنجش سطح معرفتی برخی از یاران ائمه علیهم السلام

در تبیین معنای واژه «معرفت»، این نکته شایان ذکر است که در مورد سطح معرفتی برخی از افراد، مطالبی ذکر شده است که انسان از شنیدن آن حیرت زده می‌شود. شیعیان نابی مانند عمرو بن حمق،^۱ هاشم بن عتبہ مرقال و محمد بن ابی حذیفه که اگر در باب معرفت، شناخت این‌گونه افراد معیار باشد، کار برای ما بسیار دشوار خواهد بود. در ادامه، برای شناخت و آگاهی از

۱. در بررسی سرنوشت عمر بن حمق، کتابی که به طور مفصل، ماجرا را نقل کرده، ارشاد القلوب دیلمی است و مادر کتاب شناخت صحابه، قصه را به نقل از دیلمی نقل کرده‌ایم.

میزان معرفت افراد نامبرده به اختصار مطالبی را بیان می‌کنیم:

عمرو بن حمق

مرحوم شوشتری در قاموس الرجال، مطلبی را از عمرو بن حمق نقل می‌کند

که بیانگر سطح معرفتی او به امام معصوم علیه السلام است:

قال عمرو بن الحمق لأمير المؤمنين عليه السلام: و الله ما جئتكم لمال من الدنيا تعطينيها ولا لالتماس سلطان يرفع به ذكري، إلا لأتلك ابن عم رسول الله صلى الله عليه وآله وأولى الناس بالناس، و زوج فاطمة سيدة نساء العالمين، وأبو الذرية التي هي بقية رسول الله صلى الله عليه وآله وأعظم سهما للإسلام من المهاجرين والأنصار؛ و الله لو كلفتنى نقل الجبال الرواسي ونزع البحور الطوامي أبدا حتى يأتي عليّ يومي، و في يدي سيفي أهزبه عدوك و اقوي به وليك و يعلو الله به كعبك و يفلج به حجتك ما ظننت أني أديت من حقتك كل الذي يجب لك عليّ! فقال عليه السلام: اللهم نور قلبه و اهده إلى الصراط المستقيم، ليت أن في شيعتي مائة مثلك!^۱ به خدا سوگند! برای این‌که از مال دنیا به من بدهی^۲ و نیز برای تقاضای سلطنت و ریاستی که با آن بلند آوازه شوم، نزد شما نیامده‌ام. من نزد شما آمده‌ام برای این‌که شما، پسر عموی پیامبر صلى الله عليه وآله، برترین مردم نسبت به خود آن‌ها،^۳ همسر فاطمه عليها السلام سیده زنان دو عالم،^۱ پدر

۱. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۸، ص ۸۲-۸۳.

۲. یعنی خودم گله‌های گوسفند، زمین و باغ‌های کشاورزی دارم، نیامدم که از شما حقوقی بگیرم و به دنیایی برسم.

۳. یعنی این فرمایش رسول خدا صلى الله عليه وآله را در مورد شما در روز غدیر فراموش نکرده‌ام: «من كنت

ذریه پیامبر ﷺ و دارای بیش‌ترین سهم از اسلام از میان مهاجران و انصار هستی. اگر مرا موظف کنی که کوه‌ها را جا به جا و آب دریاها را کدر را تخلیه کنم، این کار را خواهم کرد، تا این که روزم به پایان رسد؛ در حالی که در دست دیگرم شمشیر باشد، به رزم می‌روم تا با آن، دشمنانت بترسند و دوستانت تقویت شوند و خداوند بر اقتدارت بیفزاید و دلیل تو را غالب و پیروز کند. با وجود تمام این کارهایی که انجام می‌دهم، گمان نمی‌کنم که تمام حق واجبی را که شما بر من داری، ادا کرده باشم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پاسخ به این حماسه‌گویی عمرو بن حمق، برای او دعا کرد و فرمود: خدایا! قلبش را نورانی و او را به راه مستقیم هدایت کن! ای کاش در میان شیعیانم صد تا مثل تو را داشتم!

عمرو بن حمق از این سنخ انسان‌ها بود که بدون هیچ منتی خود را به طور کامل وقف خدمت به امام علی (علیه السلام) می‌کرد و توفیق این خدمت را منتی از امام برخود می‌دانست.^۱ او با جملاتی که بدان اشاره شد، می‌خواهد بگوید که به خدا قسم از تو پیروی نکردم، مگر از روی اعتقادی که به تو داشتم و آن به دلیل

مولاه فهذا علی مولاه..»

۱. بانویی که اگر علی (علیه السلام) نبود، در این دنیا همتایی برای او یافت نمی‌شد و هیچ کس غیر از آن حضرت لیاقت همسری ایشان را نداشت.

۲. او را در واقع می‌توان مشمول این آیه شریفه دانست: «يَمْتَنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا يَمْتَنُوا عَلَيَّ إِسْلَامُكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمْتَنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ «آن‌ها بر تو متّ می‌نهند که اسلام آورده‌اند؛ بگو: اسلام آوردن خود را بر من متّ نگذارید، بلکه خداوند بر شما متّ می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است، اگر [در ادّعای ایمان] راستگو هستید» (حجرات: ۱۷).

مقامات والایی است که برای شما نام بردم. حال با مقاماتی که داری، من آمده‌ام که با تمام ظرفیت و توانم در رکاب شما باشم و به دستور شما سخت‌ترین کارها را انجام دهم. ایشان از این نوع شخصیت‌ها بود که به این سطح از معرفت امام دست یافته بود.

هاشم بن عتبه مرقال

در این جا مناسب است که به اختصار به توصیف و شرح حال هاشم بن عتبه مرقال بپردازیم. ایشان با عمر بن سعد از یک خانواده‌اند و پسر عموی همدیگرند؛ اما این کجا و آن کجا! هاشم مرقال، سراپا معرفت است و تا پای جان در خدمت رهبری و امامت بود و در نهایت شهید شد؛ اما در مقابل، عمر بن سعد، جان امام علیه السلام را هدف گرفت. روز یازدهم، زینب کبرا علیها السلام به او فرمود: «سود الله وجهک یا بن سعد فی الدنيا والاخرة؛^۱ خدا در دنیا و آخرت رویت را سیاه کند!»

با دقت در شرح حال جناب هاشم بن عتبه مرقال، مشخص می‌شود که وی، معلول جنگی و جانباز بوده است. در تاریخ زندگی او نقل شده که عمّال حکومت طاغوت او را مسخره می‌کردند. بر اساس گزارش ابن سعد، شبی بحث رؤیت هلال شد و عامل کوفه سعید بن العاص (برادر مادری عثمان) پرسید: چه کسی ماه را در کوفه دیده است؟ حاضران گفتند: ما ندیده‌ایم؛ ولی

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۸۹.

هاشم در حالی که یک چشمش از دست داده بود، گفت: من دیده‌ام. سعید بن العاص، شروع می‌کند به خنده و مسخره کردن او می‌گوید: با آن چشم بیمار دیدی؟! می‌گوید: مسخره‌ام می‌کنی؟! من جانباز و معلول جنگ هستم و در راه خدا چشمم نابینا شده است. وقتی که ما در جبهه‌ها بودیم، شما کجا بودید که حالا مرا مسخره می‌کنی؟! ابن سعد می‌گوید: صبح آن شب، به دستور سعید بن العاص، او را دستگیر کردند، کتکش زدند و خانه او را نیز به آتش کشیدند.^۱

هنگامی که خبر سقوط حکومت عثمان به کوفه رسید و مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، هاشم به نزد استاندار کوفه، ابوموسی اشعری آمد و گفت: چرا با حضرت امیر علیه السلام بیعت و او را تأیید نمی‌کنی؟ مهاجر و انصار با حضرت بیعت کردند و همان مردمی که با قبلی‌ها بیعت کردند، با علی علیه السلام نیز بیعت کردند. ابوموسی گفت: تأمل کنید تا ببینیم چه پیش می‌آید؛ شاید خبری به ما برسد. هاشم به دلیل شناخت بالایی که نسبت به امام علی علیه السلام داشت، گفت: منتظر چه خبری هستی؟! عثمان کشته شده و مهاجران و انصار و خواص و عوام با علی علیه السلام بیعت کردند و حکومت دست علی علیه السلام است. می‌ترسی عثمان دوباره زنده شود و برگردد و تو را به دلیل بیعت با علی علیه السلام سرزنش کند؟! لذا خودش رو به جمعیت ایستاد و گفت:

۱. بلقان آبادی، حسن، أصحاب النبی صلی الله علیه و آله حول السید الوسی، ص ۷۳-۷۴.

این دست راست من و این دست چپ من. من با علی علیه السلام بیعت کردم. آن‌گاه چند بیت شعر خواند. خلاصه چون او پیشقدم شد و جلوتر از حکومتی‌ها با علی علیه السلام بیعت کرد، ابوموسی اشعری نیز وقتی با این صحنه مواجه شد، به ناچار ایستاد و با علی علیه السلام بیعت کرد.^۱

گزارش شده که امام علی علیه السلام پس از آگاهی از فتنه اصحاب جمل، برای مقابله با آن‌ها، چاره‌ای ندید جز این که برای تهیه نیرو از کوفه کمک بگیرد. بدین منظور، گروهی از بزرگان صحابه به رهبری «هاشم بن عتبہ مرقال» را همراه با نامه‌ای به سوی حاکم کوفه (ابوموسی اشعری) فرستاد که در آن چنین آمده است:

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنِّي قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكَ هَاشِمَ بْنَ عَتَبَةَ، لِتَشْخَصَ إِلَيَّ مِنْ قَبْلِكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لِيَتَوَجَّهُوا إِلَيَّ قَوْمَ نَكْتُوا بِيَعْتِي، وَقَتْلُوا شِيعَتِي، وَأُحْدِثُوا فِي الْإِسْلَامِ هَذَا الْحَدِثَ الْعَظِيمَ، فَاشْخَصْ بِالنَّاسِ إِلَيَّ مَعَهُ حِينَ يَقْدَمُ عَلَيْكَ، فَإِنِّي لَمْ أَوْلِكَ الْمَصْرَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ، وَلَمْ أَفَرِّكَ عَلَيْهِ إِلَّا لَتَكُونَ مِنْ أَعْوَانِي عَلَى الْحَقِّ، وَأَنْصَارِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ، وَالسَّلَامُ؛^۲ هَاشِمُ بْنُ عَتَبَةَ رَا بِه سَوِي تَوَفَرَسْتَادَمُ كِه مَسْلَمَانَان رَا بِا مِنْ هَمْرَاه كَنِي تَا بِا أَنَان كِه بِيَعْت مَرَا شَكْسَتَنْد و يَارَان مَرَا كَسْتَنْد و اَيْن حَادَثِه نَاگوار رَا بِه بَار آوَرْدَنْد، رَوَانِه جَنْگ شَوِي. پَس مَرْدَم رَا بِه هَمْرَاه هَاشِم بِه سَوِي مِنْ رَوَانِه كُنْ؛ زِيَرَا مِنْ، بِيَهْوَدِه تُو رَا وَالِي شَهْرِي كِه دَر آن هَسْتِي، نَكْرَدَم،

۱. همان، ص ۷۴-۷۵.

۲. همان، ص ۷۵.

جز آن که برای حق یاری ام کنی. والسلام.

هنگامی که هاشم به کوفه آمد، نامه را به ابوموسی اشعری داد و به او گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام برای تو نامه نوشته است، از او پیروی کن! ولی ابو موسی، زیر بار نرفت و مخالفت کرد و هاشم را تهدید کرد که اگر دوباره مطلبی بگویی، تو را زندان می اندازم و به قتل می رسانم. لذا هاشم مرقال، به امام علی علیه السلام نامه ای نوشت و ایشان را از موضع ابوموسی آگاه کرد.^۱

حضرت امیر علیه السلام برای سرکوب فتنه جویانی که بعد از حادثه بصره شورش کردند، تصمیم گرفتند به شام بروند؛ لذا جلسه ای با حضور یاران خویش و از جمله هاشم تشکیل دادند. در آن جلسه ایشان خطاب به یاران خویش فرمود: «فإنکم میامین الرأی، مراجیح الحلم، مقاویل بالحق، مبارکوا الفعل والأمر؛^۲ شما دارای رأی و اندیشه پسندیده، بسیار بردبار، گفتارتان حق و کارها و امورتان مبارک است.» مولا تصمیم گرفت در این زمینه با آن ها مشورت کند. لذا به حاضران در جلسه فرمود: می خواهیم با دشمنان بجنگیم؛ در این باره نظر شما چیست؟ هاشم مرقال برخاست و پس از حمد و ستایش خداوند، مطالبی می گوید که نشان از معرفت والای او دارد:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام: فأنا بالقوم جد خبیر، هم لک ولأشیاعک اعداء و

۱. همان.

۲. همان، ص ۷۶.

هم لمن يطلب حرث الدنيا اولياء، و هم مقاتلوك و هم مجاهدوك؛^۱ ای امیرمؤمنان! من این‌ها را می‌شناسم؛ اینان با شما و شیعیانتان دشمن‌اند و با دنیا طلبانی که به دنبال کشت و محصول دنیا می‌گردند، دوست هستند؛ و چون شما دنیای این‌ها را به خطر انداخته‌اید، به جنگ شما خواهند آمد.

هاشم مرقال در جنگ صفین حضور داشت و در آن روز خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت:

نجاهد فی طاعة الله مع ابن عم رسول الله ﷺ و اول من آمن بالله و افقه الناس فی دین الله؛ در راه اطاعت خدا، جهاد می‌کنیم و می‌جنگیم، همراه پسر عموی پیامبر ﷺ و اولین کسی که به خدا ایمان آورد و فقیه‌ترین مردم در دین خداست.^۲

گزارش شده است که در جنگ صفین، یک جوان شامی از لشکر معاویه به میدان آمد و حمله کرد و در حالی که به هر سو شمشیر می‌زد، به امیرالمؤمنین (علیه السلام)، دشنام و ناسزا می‌گفت. هاشم بن عتبۀ مرقال به او گفت: حرفی که تو می‌زنی مستلزم بازخواست و محاکمه است و این جنگ تو حساب و کتاب به دنبال دارد. بنابراین، از خدا بترس و بدان که بازگشت تو به سوی اوست و آن خالق هستی از تو درباره این موضع‌گیری و کردارت بازخواست خواهد کرد. جوان شامی گفت: من به این دلیل با شما می‌جنگم

۱. همان.

۲. یعنی حرکت و جبهه رفتن با شما، اطاعت از خداست و متنی سر شما نیست.

که به من گفته‌اند رهبر شما نماز نمی‌خواند و شما هم نماز نمی‌خوانید؛ و باز به این دلیل با شما می‌جنگم که رهبر شما، خلیفه ما، عثمان را کشته است و شما به او در قتلش کمک کرده‌اید. هاشم مرقال گفت: تو را چه به عثمان؟! او را اصحاب محمد ﷺ و قاریان قرآن کشتند و آن، هنگامی بود که دیدند، بدعت‌ها از او سر زده و بر خلاف حکم قرآن، عمل کرده است. اصحاب محمد ﷺ، همان اصحاب دین و دیندارانند و از هر کس برای نظر دادن در کار مسلمانان شایسته‌تر و ذی حق‌ترند و فکر نمی‌کنم، حتی یک لحظه به سرنوشت امت اسلام یا اسلام اعتنا و اهتمام کرده باشی... هاشم گفت: این که گفתי رهبر ما نماز نمی‌خواند، بدان که او اولین کسی بود که همراه پیامبر خدا ﷺ، نماز خواند و فقیه‌ترین و داناترین مردم نسبت به دین خداست و از همه به پیامبر ﷺ نزدیک‌تر؛ اما درباره این‌ها که همراه او هستند، همگی استاد قرآن و قاری قرآن‌اند و برای تهجد و شب زنده‌داری شب‌ها نمی‌خوابند...^۱ جوان شامی گفت: ای بنده خدا! من گمان می‌کنم تو انسان خوب و صالحی هستی و من گناهکارم و گمراه. به من بگو آیا راهی برای توبه‌ام هست؟ گفت: آری. توبه کن و به خدا باز گرد، تا توبه‌ات را بپذیرد. آن جوان شامی توبه کرد و رفت.^۲ جوان شامی به لشکرگاه خود رفت و یکی از شامی‌ها،

۱. بر این اساس، این گروه از قاریان قرآن، عثمان را به دلیل ارتکاب رفتارهایی برخلاف قرآن و قوانین مبین دین اسلام به قتل رساندند.

۲. مطالب یاد شده، گویای آن است که هاشم مرقال، در تبیین و آشکار سازی حقایق امامت و

خطاب به او گفت: این عراقی تو را فریب داد و مثل او شدی! او در پاسخ گفت: خیر؛ مرا فریب نداد، بلکه نصیحت کرد.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پایان جنگ صفین، هنگامی که می خواست برای مصر استاندار تعیین کند، فرمود:

اما والله لقد كنت اردت ان اولى المرقال هاشم بن عتبة بن ابي وقاص مصر، لو آتته وليها لما خلى لعمر بن العاص وأعوانه الفجرة العرصة و لما قتل الا سيفه في يده؛^۲ به خدا سوگند من می خواستم او را به عنوان استاندار مصر انتخاب کنم [ولی حیف که شهید شد] و اگر او را والی آن منطقه قرار داده بودم، عرصه را بر عمرو بن عاص و یاران فاسق و فاجر او خالی نمی گذاشت و به آن ها فرصت نمی داد^۳ و

رفع اتهامات مرتبط به این موضوع، نقش اساسی داشته است. گفتن این خاطره، خالی از لطف نیست که روزی کنار ضریح حضرت رقیه رضی الله عنها در شام نشسته بودم، یکی از زوّار که معلوم بود متدین است به امام خمینی رحمته الله جسارت کرد. کنارش نشستم تا حقیقت را برای او روشن کنم؛ زیرا زیارت مستحب است و توجیه او واجب. کمی با او صحبت کردم؛ وی گریه کرد و گفت: چه کنم بعضی آقایان عمامه به سر، به من این گونه گفته بودند که امام چنین و چنان است. سپس سجده کرد و در حال سجده شنیدم که می گریست و می گفت: خدایا! مرا ببخش که تاکنون به یک مرجع دینی و امام جامعه این گونه جسارت می کردم.

۱. یعنی با موعظه و نصیحت به من آگاهی بخشید و راه حق را به من نشان داد (بلقان آبادی، حسن، أصحاب النبی حول السید الوصی، ص ۷۷).

۲. همان، ص ۷۸.

۳. در واقع دلیل چنین تصمیمی از سوی آن حضرت این بود که هاشم کسی بود که اصلاً به شامیان اجازه شیطنت نمی داد و این افراد را در تنگنای شدید قرار می داد.

کشته نمی شد، مگر این که شمشیرش در دستش بود.^۱

هاشم مرقال سرانجام در سال ۳۷ هجری در جنگ صفین و در نبرد با لشکر معاویه به شهادت رسید. مردم از شهادت ایشان بسیار متأثر شدند، به گونه ای که به شدت ضجه زدند و در سوگ او فراوان گریستند.^۲

در شرح حال ایشان آمده است، در لحظات آخر عمر و در حالی که با بدنی مجروح روی زمین افتاده بود، عبید الله بن عمر بن خطاب را کنار خود دید.^۳ هاشم، سینه خیز خود را به او رساند و خودش را روی سینه اش انداخت و با شدت سینه اش را گاز گرفت. او در حالی از دنیا رفت که روی سینه عبید الله بن عمر بود.^۴ آری، او با این کار خود، می خواست بگوید حالا که دیگر سلاح و تیر ندارم؛ ولی دندان دارم، نمی گذارم زنده بمانی تا دوباره مداوایت کنند و به جبهه برگردی و توطئه کنی؛ من تا آخرین لحظه ای که جان دارم، از مولایم دفاع می کنم.

بر پایه مطالب پیش گفته، به جرأت باید گفت امام شناس واقعی امثال عمرو بن حلق و هاشم مرقال هستند. آیا ما می توانیم به گرد پای این ها برسیم؟! آیا معرفت این گونه افراد را از ما خواسته اند؟! اگر چنین است، باید در

۱. یعنی تا آخرین نفس جهاد کرد تا این که شهید شد.

۲. بلقان آبادی، حسن، أصحاب النبی حول السید الوصی، ص ۷۸.

۳. عبید الله از لشکریان سپاه معاویه و کسی بود که درگیری زیادی با سپاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشت.

۴. بلقان آبادی، حسن، أصحاب النبی حول السید الوصی، ص ۷۸.

خودمان تجدید نظر کنیم. بدین رو، در موضوع معرفت شناسی امام، باید با ژرف اندیشی بیش تر، به چستی معرفت مطلوب و سنجش مقدار لازم از آن پرداخت.

محمد بن ابی حذیفه

از دیگر ارادتمندان امیرالمؤمنین علیه السلام، محمد بن ابی حذیفه است. با مراجعه به شرح حال ایشان مشخص می شود که وی ولایتمدار و از جمله کسانی است که واقعاً امیرالمؤمنین علیه السلام را شناخته بود. بر اساس گزارش مرحوم کشی، محمد بن ابی حذیفه همراه با علی بن ابی طالب علیه السلام و از یاوران و شیعیان او بود. وی پسر دایی معاویه و از مسلمانان برگزیده بود.^۱

پس از شهادت علی علیه السلام، معاویه دستگیرش کرد و خواست او را به قتل برساند. محمد مدتی طولانی در زندان بود. روزی معاویه گفت: آیا به دنبال این سفیه نفرستیم تا او را بیاورند و ما او را توبیخ و از گمراهی اش باخبرش کنیم و به او فرمان دهیم تا به علی علیه السلام دشنام دهد؟^۲ حاضران گفتند: آری؛ چنین کن. محمد بن ابی حذیفه را از زندان آوردند. معاویه به او گفت: آیا وقت آن نرسیده است که به گمراهی خود در کمک کردن به علی بن ابی طالب علیه السلام کذاب، آگاه شوی؟^۳ آیا نمی دانی عثمان، مظلومانه کشته شد و عایشه، طلحه

۱. کشی، محمد بن عمر، رجال کشی (إختیار معرفة الرجال)، ص ۷۰.

۲. این موضوع یک کار تبلیغاتی برای معاویه محسوب می شد.

۳. باید توجه کرد که سیاست بازی معاویه تا چه حد است که نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام چنین

و زیر به خونخواهی او قیام کردند؟ آیا نمی‌دانی علی علیه السلام مردم را به قتل عثمان تحریک کرد و امروز ما در طلب خون او هستیم؟!

محمد بن ابی حذیفه گفت: ای معاویه! تو می‌دانی که من از همه کس به تو نزدیک‌تر و بهتر از دیگران تو را می‌شناسم. معاویه گفت: آری. محمد گفت: به خدا سوگند! من کسی را سراغ ندارم که بیش‌تر از تو در خون عثمان شریک و مردم را تحریک کرده باشد.^۱ عثمان تو را والی شام کرد و مهاجر و انصار از وی خواستند که تو را عزل کند؛ اما او تو را عزل نکرد و با عثمان کاری کردند که خبرش به تو رسیده است. به خدا سوگند طلحه، زبیر و عایشه در آغاز و پایان کار در ریختن خون او شرکت داشتند و مردم را بر کشتن او تحریک می‌کردند. به خدا از وقتی که تو را شناختم، از زمان جاهلیت تا اسلام تغییری نکرده‌ای و اسلام به تو ذره‌ای نیفزوده و علامت آشکارش نیز آن است که تو مرا به خاطر دوستی با علی علیه السلام و پذیرش ولایت ایشان ملامت می‌کنی. علی علیه السلام با همه روزه داران و نمازگزاران مهاجر و انصار به جنگ تو آمد. تو نیز با فرزندان منافقان و طلقا همراه شدی.^۲ تو آنان را در دینشان فریب دادی و آنان با تظاهر

می‌گوید. بر این اساس است که شیوه برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام با لشکر معاویه با سیاست خاصی بود و برخورد ایشان با اغتشاشگران بصره به گونه‌ای دیگر؛ چون شامیان دارای تشکیلات بودند و لذا می‌بایست به گونه‌ای برخورد کرد که تشکلشان به هم ریخته شود و نتوانند دوباره پا بگیرند.

۱. یعنی اگر فتنه‌ای، قتلی، توطئه‌ای، تحریکی باشد، اساس همه آن‌ها تو هستی.

۲. پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام، همگی اهل روزه و عبادت و طرفداران معاویه، زندانی‌هایی بودند که حقشان اعدام بود؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با یک درجه تخفیف آن‌ها را آزادشان کرد و شدند «ابناء الطلقاء».

به فریب خوردن، از دنیای تو سود بردند. به خدا سوگند، ای معاویه! تو می‌دانی چه کرده‌ای و آنان نیز می‌دانند که چه کرده‌اند. آنان با اطاعت از تو، خود را در معرض خشم الاهی قرار دادند. به خدا سوگند! من همیشه و تا زمانی که زنده‌ام، علی علیه السلام را به خاطر خدا دوست می‌دارم^۱ و تو را به خاطر خدا و پیامبرش دشمن می‌دارم. معاویه گفت: می‌بینیم که هنوز در گمراهی‌ات باقی هستی. سپس دستور داد که او را به زندان برگردانند. ایشان در زندان، این آیه را می‌خواند: ﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ﴾^۲؛ خدای من! زندان، از آنچه مرا به سوی آن می‌خوانند، بهتر است. «او تا پایان عمر در زندان بود و در زندان نیز از دنیا رفت.^۳

۱. سراسر دل و وجودش مهر علی علیه السلام بود، آن هم برای خدا، نه برای پست و مقام.

۲. یوسف: ۳۳.

۳. کشی، محمد بن عمر، رجال کشی (إختیار معرفة الرجال)، ص ۷۰-۷۲.



جلسه هشتم

معنای معرفت

روایت «من مات و لم يعرف امام زمانه»؛ فی الجمله بررسی و استقصا و معلوم شد که مضمون این روایت متواتر است؛ هم در کتاب های امامیه و هم در کتاب های اهل سنت. در بحث دلالتی، معنای «موت جاهلی» و مراد از آن را تبیین کردیم. اینک وارد محور بعدی بحث، یعنی معنای معرفت می شویم.^۱ در این جا در صدد پاسخ به این پرسش هستیم که منظور از معرفت امام در این روایات چیست. آیا به این معناست که ما باید عارف به حق و جایگاه آن ها باشیم و بدانیم که «مفترض الطاعه» هستند و پیروی از آن ها واجب است یا این که معنای عمیق تر از این، مراد است؟^۲ آیا مراد از معرفت و شناخت امام،

۱. شایسته است که پژوهشی در باب این که مراد از امام کیست، صورت گیرد. آیا مراد از امام، همان ائمه اثنا عشر علیهم السلام است که آخرین آن ها، حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، امام امروز ماست یا آن که مراد همان اثنا عشری است که اهل سنت مدعی هستند؟! اگر چه در نهایت نتوانستند به نقطه قابل قبولی برسند.

۲. در بحار الأنوار عنوانی وجود دارد، به نام «معرفه الامام و الرد الیه». در آن جا چهل حدیث در مورد شناخت امام می آورد (مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۹۰). شما نگاهی به این

همان شناختی است که ما در درس قبل از عمرو بن حمق و هاشم مرقال نقل کردیم؟ اگر چنین معرفتی مراد باشد، در این صورت، معرفت امام برای ما بسیار دشوار خواهد بود و به طور قطع ما در این زمینه مشکل داریم و باید در خودمان تجدید نظر کنیم. یا این که مراد از معرفت، برداشت هایی است که عامه اهل سنت دارند، از جمله ابن تیمیه؟

در پاسخ به این پرسش که مراد از معرفت چیست؟ باید افزود که بیش از چهارده روایت در کافی شریف با محوریت تبیین معرفت آمده است و در بحار الأنوار حدود چهل روایت، در زمینه معرفت امام آمده است که بعضی از آن ها از کتاب کافی شریف و اکثرش از کتاب هایی غیر کتب اربعه است. مرحوم علامه مجلسی تعدد داشته که در بحار از کتب اربعه جز در موارد اندک چیزی نقل نکند و علتش را خود علامه چنین بیان می کند:

ثم اعلم أنا إنما تركنا إيراد أخبار بعض الكتب المتواترة في كتابنا هذا كالكتب الأربعة لكونها متواترة مضبوطة لعله لا يجوز السعي في نسخها وتركها وإن احتجنا في بعض المواضع إلى إيراد خبر منها؛^۱ بدان علت این که من برخی از روایات متواتر، مانند روایات کتب اربعه را در

احادیث کنید و ببینید چه استفادهای از این ها می کنید. قبل از بحار، مرحوم کلینی در کافی شریف، چهارده روایت می آورد (کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۱۸۰). مرحوم مجلسی در مرآة العقول، به بررسی سند و دلالت این روایات می پردازد. بعضی از آن ها طبق نظر مشهور، اشکال سندی دارند و برخی مجهول هستند. گفتنی است که علامه بیاناتی مطرح می کند که به آن ها خواهیم پرداخت.

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۴۸.

کتاب بحار الانوار نیاورده‌ام، این است که این روایات متواتر و مضبوط هستند و از طرفی جمع‌آوری آن‌ها در بحار الانوار چه بسا موجب نسخ و متروک شدن آن‌ها گردد [لذا لازم نیست آن‌ها را در این کتاب ذکر کنیم]، اگرچه در برخی مواضع به ذکر روایتی از این کتاب‌ها احتیاج پیدا می‌کنیم.^۱

بر این اساس، مرحوم علامه مجلسی، برای این که کتب اربعه به عظمت و ابهت و مرجع بودن خودشان باقی بمانند و دستخوش نسخ و مورد بی‌توجهی واقع نشوند، در بحار الانوار، از کتب اربعه جز در موارد اندک روایت نقل نکرده که این امر نشانه تواضع این بزرگوار است.^۲

دو روایت از کمال الدین و تمام النعمة در تبیین معنای معرفت

علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار در تبیین معنای معرفت امام، دو روایت از کتاب کمال الدین و تمام النعمة شیخ صدوق نقل کرده است که در ادامه به ذکر آن می‌پردازیم:

۱. نظیر این مطلب را مرحوم محمد تقی مجلسی والد بزرگوارشان نیز فرمودند: «كنت أنا اضعف عباد الله محمد تقی. اردت فی عفوان الشباب أن أرتب الكتب الاربعة بترتيب أحسن، لأنها مع حسن ترتيبها. كثيراً ما ينقل المؤلفون الخبر فيها في غير بابه وهذا يسبب الاشتباه على بعض أصحابنا فأنهم كثيراً ما ينفون الخبر مع وجوده في غير بابه. لكن خفت أن تضيع هذه الكتب كما ضاعت الاصول ولهذا تركت الجمع والترتيب (مجلسی، محمد تقی، روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۸۷).

۲. اخیراً مصادر بحار را که تلاش فراوانی در مورد آن صورت گرفته، به چاپ رسیده است. با وجود این، کم‌تر به آن مصادر مراجعه می‌شود؛ چون خود بحار هست.

روایت اول

ب
ز
ن

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي طَرِيفُ أَبُو نَصْرِ
قَالَ دَخَلْتُ عَلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحِمَهُ اللَّهُ فَقَالَ عَلَيَّ بِالصَّنَدِلِ الْأَحْمَرِ
فَأَتَيْتُهُ بِهِ ثُمَّ قَالَ أَتَعْرِفُنِي قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ مَنْ أَنَا فَقُلْتُ أَنْتَ سَيِّدِي وَ
ابْنُ سَيِّدِي فَقَالَ لَيْسَ عَنْ هَذَا سَأَلْتُكَ قَالَ طَرِيفُ فَقُلْتُ جَعَلَنِي اللَّهُ
فِي ذَلِكَ فَبَيِّنْ لِي قَالِ أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَبِي يَدْفَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْبَلَاءَ عَنْ
أَهْلِي وَشِيعَتِي؛ أَبُو نَصْرِ طَرِيفُ مِي گويد: بر صاحب الزمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحِمَهُ اللَّهُ
وارد شدم؛ فرمود: برایم صندل سرخ بیاور. برایش آوردم. سپس
فرمود: آیا مرا می شناسی؟^۱ گفتم: آری. فرمود: من کیستم؟ گفتم:
شما آقای من و فرزند آقای من هستید. فرمود: از این نپرسیدم،
طریف می گوید: گفتم: فدای شما شوم، برایم بیان کنید،^۲ فرمود: من
خاتم^۳ الْأَوْصِيَاءِ هستم و خداوند متعال به واسطه من بلا را از

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰، ب ۱۸، ح ۲۵، به نقل از صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، باب ۴۳، ص ۴۴۱، ح ۱۲.

۲. مرحوم سید احمد مستنبط، روایتی را در کتاب القطره از کتاب کنز الفوائد کراچکی به این مضمون نقل کرده که روزی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به ابوذر می فرماید: «علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کیست؟ آیا این شخص را می شناسی و می دانی کیست؟» ابوذر در پاسخ می گوید: هذا اخوك وابن عمك و زوج فاطمة البتول و ابوالحسن سیدی شباب اهل الجنة. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این روایت مطالبی را که تقریباً سه صفحه است، در توصیف امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بیان می کند که علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ کیست (مستنبط، احمد، القطرة من بحار مناقب النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و العترة عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ج ۱، ص ۱۲۹، به نقل از مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۵۵، ح ۹۰).

۳. یعنی ببخشید! من دیگر بیش تر از این بلد نیستم، شما خود بفرمایید.

۴. حال یا خاتم یا خاتم.

خاندان و شیعیانم دفع می‌کند.

بررسی روایت

مضمون روایت ذکر شده، همان عبارتی است که در زیارت جامعه آمده است: «بکم ينزل الغيث و بکم يمسك السماء ان تقع على الأرض الا ياذنه و بکم ينفس الهم و يكشف الضر.» یا در دعای عدیله که آمده است: «ببقائه بقيت الدنيا، وبیمنه رزق الوری وبوجوده ثبتت الأرض والسماء» که در این زمینه، جزوه‌ای راجع به معرفت امام تحقیق شده است.^۱

روایت دوم

گفتنی است روایت دوم را مرحوم مجلسی در بحارالانوار از کفایه الاثر قمی^۲ نقل می‌کند. روایت مفصل است و ما تنها به ذکر بخش اندکی از آن که محل شاهد است، می‌پردازیم.^۳ در این روایت، امام صادق ع می‌فرماید:

وَأَذْنِي مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ أَنَّهُ عِدْلُ النَّبِيِّ إِلَّا دَرَجَةَ النَّبُوَّةِ وَوَارِثُهُ وَأَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ اللَّهِ وَطَاعَتُهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالتَّسْلِيمُ لَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ وَالرَّدُّ إِلَيْهِ وَ

۱. معرفت امام؛ تحقیق آقای فهیمی که نکات خوبی در جزوه هست.

۲. خزار رازی، علی بن محمد، کفایه الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثني عشر ع، ص ۲۶۰-۲۶۴.

۳. یاد وصیت مرحوم علامه حلی افتادم. در یک سخنرانی به این وصیت اشاره کردم، به آخر کتاب قواعد علامه که مراجعه شود، ایشان سفارش‌هایی دارد. می‌گوید: به حدیث دقت کنید و به معانی احادیث بپردازید. سفارش از سوی کسی است که از اعلام الطائفه است. خلاصه این آدرس‌هایی که من دادم همگی احادیثی در این موضوع است. شما وقت بگذارید و مطالعه کنید. نور در همین‌ها است.

الْأَخْذُ بِقَوْلِهِ وَيَعْلَمُ أَنَّ الْإِمَامَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ
 بَعْدَهُ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنَا ثُمَّ بَعْدِي
 مُوسَى ابْنِي وَبَعْدَهُ عَلِيُّ ابْنُهُ وَبَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدُ ابْنُهُ وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ ابْنُهُ وَ
 بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُهُ وَ الْحُجَّةُ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ؛ کمترین رتبه شناخت امام
 این است که بدانیم که او جانشین پیامبر ﷺ [در تمامی شؤون] البته
 غیر از نبوت و وارث ایشان است و این که اطاعت او، اطاعت خدا و
 پیامبر ﷺ است؛ و ما باید در برابر او امر ایشان تسلیم باشیم و هر چه
 گفتند، آن را بپذیریم و اگر مشکلی، پیش بیاید؛ باید مرجع ما امام علی علیه السلام
 باشد و به آن ها برگردیم و به گفتار ایشان عمل کنیم؛ و باید بدانیم امام
 بعد از رسول خدا ﷺ، علی بن ابی طالب علیه السلام است و پس از ایشان،
 حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، علی بن الحسین علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام و
 آن گاه من و سپس فرزندان موسی کاظم علیه السلام و بعد علی بن موسی علیه السلام،
 محمد بن علی علیه السلام، علی بن محمد علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام و سپس
 فرزندانم حجت بن الحسن علیه السلام و غیره.

بررسی روایت

تفاوت این کلام را با سخن ابن تیمیه بسنجیم تا مشخص شود که این کجا
 و حرف های امثال ابن تیمیه کجا؟ ابن تیمیه به گونه ای رفتار می کند که هارون
 الرشید و معاویه را کنار امام علی علیه السلام قرار دهد. برخی از علمای اهل سنت نیز با

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۶، باب ۴۶، ص ۴۰۶-۴۰۸، ح ۱۶ و همان، ج ۴، باب ۵،
 ص ۵۵، ح ۳۲.

شگردهای خاص، ضمن شبیه سازی، دیگران را جا می اندازند. به عنوان نمونه؛ طاعت یزید را هم ردیف با طاعت امام معصوم علیه السلام قرار می دهند؛ چنان که در کتابی نویسنده اهل سنت می گوید: امام حسین علیه السلام باید از یزید اطاعت کند و حتی ادعا می کند که آن حضرت می خواست ضمن اطاعت، با یزید بیعت کند؛ اما شمر نگذاشت. باز جای شکر دارد که سلفی ها شمر را مورد توبیخ قرار داده اند! چون آن ها معمولاً لعن شمر را جایز نمی دانند و با وجود این که به اهل بیت علیهم السلام جسارت می کنند، به امثال شمر کاری ندارند و شاید برای او حریم و حرمت هم قائل باشند.



جلسه نهم

معرفت از منظر شیخ صدوق

در جلسه گذشته، مراد از معرفت را توضیح دادیم و گفتیم که اگر کسی آن را نداشته باشد، گرفتار مرگ ضلال یا مرگ کفر خواهد شد و کافراز دنیا می‌رود. روایاتی در کافی شریف در این زمینه آمده که متعرض آن‌ها خواهیم شد. در ادامه به ذکر دیدگاه مرحوم صدوق درباره «معرفت» می‌پردازیم. ایشان در باب چهارم از کتاب هدایه^۱ خود، بحث جالب توجهی در مورد توحید، نبوت و امامت دارد که بسیار مناسب تدریس است. وی در آغاز این باب، ضمن

۱. المقنع والهدایة دو کتاب فقهی از شیخ صدوق هستند که همزمان چاپ شده‌اند؛ اما مرحوم صدوق قبل از فقه یک بحث اعتقادی را مطرح می‌کند؛ یعنی همان روالی که بعضی از مراجع معظم ما دارند که قبل از رساله عملیه و به اصطلاح فروع، مقدمه‌ای در اصول دین آورده‌اند. مرحوم والد ما، فرمودند که آقای حاج شیخ عبد الکریم حائری بزرگ، بنیان‌گذار حوزه علمیه قم، از من خواست که مقدمه‌ای در اصول دین بنویسم تا در مقدمه رساله ایشان چاپ شود و من نوشتم و ایشان نیز آن را در مقدمه رساله خود چاپ کردند. یک وقت آقا زاده بزرگوار ایشان، مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری، رساله‌ای را به من دادند و فرمودند این مقدمه رساله است که به قلم پدر شما است. اخیراً نیز این روش معمول شده که قبل از فقه یک مقدمه‌ای در اصول دین نوشته می‌شود.

تصریح به وجوب اعتقاد به دوازده امام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، به ذکر اسامی آن بزرگواران می پردازد و در این زمینه می نویسد:

يجب ان يعتقد ان حجج الله عز و جل على خلقه بعد نبیه محمد صلی الله علیه و آله الأئمة اثنا عشر عليهم السلام: اولهم اميرالمؤمنين على بن ابي طالب، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم على بن الحسين، ثم محمد بن على، ثم جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم الرضا على بن موسى، ثم محمد بن على، ثم على بن محمد، ثم الحسن بن على، ثم الحجة القائم صاحب الزمان خليفة الله في ارضه صلوات الله عليهم اجمعين؛^۱ واجب است اعتقاد داشته باشیم که حجت های الهی پس از حضرت محمد ص، امامان دوازده گانه عليهم السلام [به این شرح] هستند: اولین آن ها امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام است، سپس حسن عليه السلام، حسین عليه السلام، علی بن حسین عليه السلام، محمد بن علی عليه السلام، جعفر بن محمد عليه السلام، موسی بن جعفر عليه السلام، رضا علی بن موسی عليه السلام، محمد بن علی عليه السلام، علی بن محمد عليه السلام، حسن بن علی عليه السلام و آن گاه حضرت حجت قائم صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که خلیفه الهی در زمین است.

ایشان سپس برای معرفت مصادیقی را مطرح می کند و در این زمینه می فرماید:

و يجب ان يعتقد أنهم اولى الأمر الذين أمر الله بطاعتهم و انهم الشهداء

۱. صدوق، محمد بن علی، المقنع و الهدایة، کتاب الهدایة، باب ۴ (باب معرفة الأئمة عليهم السلام)، ص

على الناس وانهم ابواب الله والسبيل اليه والأدلاء اليه. وانهم عيبة علمه. وتراجمة وحيه، و اركان توحيدده. وانهم معصومون من الخطاء و الزلزل. وانهم الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً وان لهم المعجزات والدلائل. و امان لأهل الأرض كما ان النجوم امان لأهل السماوات. ومثلهم في الامة كمثل سفينة نوح وكباب حطة الله، وانهم عباد الله المكرمون الذين لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون. ويجب ان يعتقد ان حبهم ايمان و بغضهم كفر، وان امرهم امر الله. ونهيهم نهى الله و طاعتهم طاعة الله، و معصيتهم معصية الله و وليهم ولى الله و عدوهم عدو الله. و يجب أن يعتقد ان حجة الله فى أرضه و خليفته على عبادده فى زماننا هذا القائم المنتظر ابن الحسن بن على... وأنه هو الذى يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.^۱

توضیح کلام شیخ صدوق

مرحوم صدوق در عبارات پیش گفته، برای معرفت مصادیق را بر شمرده است که در ذیل به توضیح آن می پردازیم:

یک: «و يجب ان يعتقد أنهم اولى الأمر الذين امر الله بطاعتهم» واجب است اعتقاد داشته باشم که این دوازده نفر، ولی امر هستند و همان کسانی هستند که خداوند به اطاعت و پیروی از آن ها فرمان داده است.

۱. صدوق، محمد بن علی، المقنع والهدایة، کتاب الهدایة، باب ۴ (باب معرفة الائمة عليهم السلام)، ص ۲۵۳.

دو: «و انهم الشهداء على الناس»

بر اساس فرمایش مرحوم صدوق، یکی از مصادیق معرفت این است که اعتقاد داشته باشیم ائمه علیهم السلام بر اعمال ما شاهد هستند و اعمال ما بر آن بزرگواران عرضه می شود. عبارت ایشان مبنی بر این که ائمه علیهم السلام «الشهداء على الناس» هستند؛ اشاره است به این آیه شریفه: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛^۱ «و این گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید». امام صادق علیه السلام در توضیح این آیه می فرماید: «قَالَ نَحْنُ الْأُمَّةُ الْأَوْسَطَى وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجَجُهُ فِي أَرْضِهِ»؛^۲ ما هستیم امت میانه و ماایم شاهدان خدا بر خلقش و حجت های او در زمینش.

در کتاب های روایی ما، بابی به این موضوع اختصاص یافته است که اعمال بندگان خدا، بر امامان معصوم علیهم السلام عرضه می شود. بحث عرضه اعمال خدمت ائمه از مباحث بسیار مهم است و به نظر می رسد که در وسائل و مستدرک، پنجاه روایت در زمینه مسئله عرضه اعمال بر ائمه علیهم السلام و بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده باشد.

سوم: «و انهم ابواب الله»

باید اعتقاد داشته باشیم که این بزرگواران همگی «ابواب الله» هستند؛ و اگر

۱. بقرة: ۱۴۳.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۱۹۰، ح ۲.

ما می خواهیم به طرف خدا برویم، باید از این جا وارد شویم، نه از طریق دیگر. در دعای ندبه، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را با این عبارت می خوانیم: «أین باب الله الذی منه یؤق.»

چهارم: «والسبیل الیه والأدلاء الیه»

ائمّه عليه السلام راه و راهنمای ما به سوی خدا هستند. این فرمایش مرحوم صدوق، همان عبارت دعای ندبه است که می فرماید: «فکانوا هم السبیل الیک» یا این عبارت: «السبب المتصل بین الارض و السماء.» براین اساس، اگر می خواهی به طرف خدا بروی، سبیل و راه این است و باید از این مسیر بروی.

ششم: «وأنهم عیبة علمه»

«عیبه» به معنای ظرف و مخزن است و چیزهای مهمی که نباید در دسترس هرکس باشد در آن جا قرار می دهند. لذا عبارت «انهم عیبة علمه»، به این معناست که ما باید اعتقاد داشته باشیم، ائمّه عليه السلام، مخازن علم و دانش و گنجینه اسرار الاهی هستند: «حفظة لسه و خزنة لعلمه.»

هفتم: «وتراجمة وحیه»

مبین حقیقی قرآن و وحی الاهی، ائمّه اطهار عليه السلام هستند؛ همان کسانی که مخاطبان اصلی آیات الاهی اند: «لا یعرف القرآن الا من خوطب به» و از دیگران

به قرآن آگاه‌ترند: «اهل البیت ادری بما فی البیت.»^۱ مگر هرکس می‌تواند وحی را تفسیر و بیان کند و قرآن را بفهمد؟! لذا اگر به جای این که در محضر سخنان نورانی اهل بیت علیهم‌السلام باشیم، سراغ گفتار اشخاص دیگر، از قبیل عکرمه، ثوری، زهری، ضحاک و مقاتل برویم، این‌ها انحراف محسوب می‌شود. اینان در مقابل ائمه علیهم‌السلام جایگاهی ندارند و ما باید سخن حق را از ائمه معصوم علیهم‌السلام بیاموزیم.

هشتم: «و ارکان توحیده»

ائمه علیهم‌السلام ارکان و ستون‌های اصلی توحید و یکتا پرستی هستند: «جعلکم الله ارکانا لتوحیده.» بدین‌رو، هر راهی غیر از مسیر آن‌ها، طریق کفر و ضلالت و گمراهی است.

نهم: «انهم معصومون من الخطاء و الزلل»

با آن که به شیخ صدوق نسبت می‌دهند که ایشان به «سهو النبی» قائل بوده است؛ در این جا معرفت امام را به این نحو تبیین می‌کند که ائمه علیهم‌السلام از خطا و لغزش پاک و معصومند. به نظر می‌رسد در همان نسبت نیز باید تأمل و تجدید نظر بشود. باید بحث شود که آیا منظور ایشان «سهو النبی» است؛ یعنی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خودش دچار سهو می‌شود یا منظور ایشان «اسهاء الله للنبی» است؛ یعنی خدا او را به فراموشی دچار می‌کند؟ به نظر ما، قول اول، همان حرف اهل

۱. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِيَ أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرِهِ وَ بَاطِنِهِ غَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ» (کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۲۲۸، ح ۲).

سنت است و ما در نقد آن می‌گوییم: مرحوم صدوق چنین عقیده‌ای ندارد؛ زیرا ایشان، ائمه علیهم‌السلام را از خطا و لغزش معصوم می‌داند، چه برسد به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

دهم: «وانهم الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً»^۱
این عبارت اشاره به آیه قرآن است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۲. معرفت امام این است که ما اعتقاد داشته باشیم تنها مصداق حقیقی این آیه اهل بیت علیهم‌السلام هستند. گفتنی است در این آیه،

۱. عکرمه اصرار دارد که این آیه در مورد زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است: «من شاء باهلهت أنها نزلت فی نساء نساء النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خاصة» (ذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء ج ۲، ص ۲۰۸). این، در حالی است که طبق گفته عامه، عکرمه مروج تفکر خوارج بود. شرح حالش را نگاه بکنید: از کنار مسجدی رد شد؛ گفت: اگر سلاح دستم بود، همه این‌ها را می‌کشتم؛ همین کاری که امروز وهابی‌ها انجام می‌دهند. با این توضیح، حرف ما به عکرمه این است که ما از تو که حامی خوارج هستی، توقعی نداریم. از تو چه توقعی است؟! حق تو همان کاری بود که پسر ابن عباس با تو کرد: تو را در دستشویی زندانی کرد. خود ذهبی می‌گوید: «حبسه فی الحش» «حش» یعنی دستشویی. عکرمه اصرار دارد که این آیه در مورد زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است! به عکرمه باید گفت که حرفی که تو می‌زنی، خود زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین حرفی را نگفتند که این آیه در مورد ماست. ما با یکی بحثمان شد. او می‌گفت که شما هزار و چهارصد سال است که شعار می‌دهید این آیه در مورد زنان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. من به او گفتم که تو یک مورد برایم بیاور که بگوید زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفتند این آیه در مورد ماست. تو الان چنین شعار می‌دهی، در حالی که آن روز، زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین چیزی را نگفتند! برعکس آنچه تو شعار می‌دهی، عامه خودشان در شأن نزول آیه گفته‌اند که ام سلمه گفت: این آیه در منزل من نازل شد و من خواستم وارد شوم؛ ولی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قبول نکرد و بساط را از زیر پای عائشه کشید.

منظور از «یرید»، اراده تکوینی است، نه اراده تشریعی؛ زیرا اراده تشریعی خداوند به عصمت و پاکی، برای همه انسان‌ها است و به اهل بیت علیهم‌السلام منحصر نیست.

یازدهم: «و ان لهم المعجزات والدلائل»

مرحوم صدوق می‌گوید: معرفت امام به این است که بگوییم آن‌ها صاحب معجزات و دلائل هستند. این سخن ایشان گواهی می‌دهد که او به معجزات ائمه علیهم‌السلام اعتقاد کامل داشته و آن‌ها را غلو نمی‌دانسته است. لذا این که به مرحوم صدوق نسبت می‌دهند که گفته است اگر بگویید ائمه علیهم‌السلام معجزات دارند غلو است؛ صحیح نیست.

دوازدهم: «و امان لأهل الأرض كما ان النجوم امان لأهل السماوات»

ائمه اطهار علیهم‌السلام مایه امنیت تمام ساکنان روی زمین‌اند. شاید این تعبیر نارسایی است که بگوییم، اگر شیر اطمینان نباشد هیچ تضمینی نیست که آن دستگاه منفجر نشود و همین شیر اطمینان است که امنیت ساکنان را تأمین می‌کند. با وضعی که مردم و مسلمانان در زندگی دارند، هیچ اطمینانی به عذاب الهی نیست. به تعبیر قرآن: «فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ»^۱. تنها چیزی که برای ما امنیت بخش و مایه اطمینان است،

۱. «سپس [شهر و آبادی آن‌ها را زیر و رو کردیم] بالای آن را پایین قرار دادیم؛ و بارانی از سنگ بر آن‌ها فرو ریختیم!» (حجر: ۷۴).

همان وجود ائمه اطهار علیهم السلام است و آن‌ها برای اهل زمین امان هستند. به برکت وجود مقدس مهدی آل محمد و علیهم السلام است که زمین زیر و رو نمی‌شود.

سیزدهم: «ومثلهم فی الامة کمثل سفينة نوح وکباب حطة الله»

در مورد آیه «باب حطة»^۱، به تفاسیر مراجعه شود. مجموعاً ۵ یا ۶ مورد تفسیر دارد؛ و تفسیری که در این زمینه عنوان می‌کند باب حطة، مراد اهل بیت علیهم السلام است.^۲ مطابق همان عبارات زیارت جامعه است که می‌فرماید: «ان بینی و بین الله ذنوباً لا یأتی علیها الا رضاکم».^۳ از این رو، معرفت امام علیه السلام، یعنی این که بدانید

۱. «وَ إِذْ قُلْنَا اَدْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ اَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»؛ و [به خاطر بیاورید] زمانی را که گفتیم: «در این شهر [= بیت المقدس] وارد شوید! و از نعمت‌های فراوان آن، هر چه می‌خواهید بخورید! و از در [معبد بیت المقدس] با خضوع و خشوع وارد گردید! و بگویید: خداوند! گناهان ما را بریز! تا خطاهای شما را ببخشیم؛ و به نیکوکاران پاداش بیش‌تری خواهیم داد» (بقره: ۵۸).

۲. گفتنی است در مورد باب حطه بودن اهل بیت علیهم السلام روایاتی وارد شده است. به عنوان نمونه می‌توان به این روایت اشاره کرد: «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ دَانَ بِدِينِي وَ سَلَكَ مِنْهَا جِي وَ اتَّبَعَ سُنَّتِي فَلَيْدِنْ يَتَفَضَّلُ الْأُمَّةُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي عَلَى جَمِيعِ أُمَّتِي فَإِنَّ مَثَلَهُمْ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ» (صدوق، محمد بن علی، امالی، مجلس هفدهم، ص ۷۴). روایت دیگر: «قَالَ أَبُو ذَرٍّ الْغَفَارِيُّ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: أَمَّا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيَكُمُ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، وَ مَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ مَنْ دَخَلَهُ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَدْخُلْهُ هَلَكَ» (طوسی، محمد بن حسن، امالی، مجلس دوم، ص ۶۰، ح ۵۷).

۳. خودم از استادم، آیت الله وحید خراسانی سه دفعه در سه جلسه شنیدم که فرمودند: قطعاً زیارت جامعه از دولب امام معصوم علیه السلام است؛ و همچنین به یک واسطه از فرد موثق نقل می‌کنم که گفت: از امام خمینی رحمته الله علیه در نجف اشرف شنیدم که در مورد زیارت جامعه فرمود: این نفَس، نفَس معصوم علیه السلام است.

امامان علیهم السلام باب حطه هستند و باب حطه بودن آن بزرگواران به این معناست است که اگر می خواهید که خداوند گناهان شما را بیامرزد، از در آن ها وارد شوید و از آن ها تبعیت کنید.

چهاردهم: «و انهم عباد الله المکرمون»

مقاماتی که ما برای ائمه علیهم السلام قائل شدیم، شما را دچار اشتباه نکند که این ها را نعوذ بالله رب و خدا می دانیم. این گونه نیست. این که چندین بار قبل از زیارت، «تکبیر» می گوییم، برای آن است که دیگران بدانند ما موحد هستیم و خدا را قبول داریم. از نظر ما، ائمه علیهم السلام بندگان شایسته و مورد عنایت خدا هستند: «انهم عباد الله المکرمون.»

«الذین لا یسبقونه بالقول»

اگرچه خواست اهل بیت علیهم السلام، خواست خداوند است؛ ولی آن ها چیزی را می خواهند که خدا بخواهد: «اذا شئنا شاء الله، لکن لا نشاء الا ما شاء الله»

پانزدهم: «و هم بامرہ یعملون»

امامان علیهم السلام کاملاً در اختیار اوامر خداوند عز و جل هستند و آنچه را خداوند فرمان دهد، انجام می دهند.

«یحیب ان یعتقد ان حبه م ایمان و بغضهم کفر»

واجب است که معتقد باشیم دوستی آن ها، نشانه ایمان و بغض و دشمنی آن ها، نشانه کفر است. بر این اساس، باید گفت: وای به حال کسانی که شمشیر را از رو می بندند و با اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اعلام جنگ می کنند و

این دشمنی خود را در کتاب‌های تفسیری و فقهی‌شان بیان می‌کنند و با وجود این دشمنی و ضدیت که کاملاً مشهود است، مدعی اسلام هم هستند.

به عنوان نمونه، عامه در حالات لمازه بن زبار گفته‌اند که وی به علی علیه السلام دشنام می‌داد. ذهبی در مورد او می‌نویسد: «کان ناصباً ینال من علی رضی الله عنه و یمدح یزید؛^۱ او ناصبی و کسی بود که علی بن ابی طالب علیه السلام را سب و یزید را مدح می‌کرد.» ابن حجر عسقلانی نیز در مورد او می‌نویسد: «و کان شتّاماً ... کان یشتم علی بن ابی طالب علیه السلام.»^۲ با وجود این، می‌گویند، این شخص ثقه و انسان خوبی است: «ثقة إلا أنه کان یشتم علیاً.»^۳ زید بن علاقه از دیگر دشمنان اهل بیت علیهم السلام است. ازدی به دشمنی وی با اهل بیت پیامبر اکرم علیه السلام تصریح کرده و می‌نویسد: «سئء المذهب، کان منحرفاً عن أهل بیت التّبی علیهم السلام؛^۴ زیاد بن علاقه اعتقادات خوبی نداشت و از اهل بیت پیامبر علیهم السلام منحرف بود.» نمونه دیگر در این زمینه، عمر بن سعد از قاتلان حادثه کربلا است. در مورد او نوشته‌اند: «وهو تابعی ثقة وهو الذی قتل الحسین.»^۵

بر پایه مطالب یاد شده، پرسش اساسی ما از علمای اهل سنت آن است که

۱. ذهبی، شمس الدین، میزان الإعتدال فی نقد الرجال، ج ۴، ص ۵۶۵، ش ۱۰۵۴۵.

۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۱۰، ش ۸۳۱.

۳. همان، ج ۳، ص ۴۱۹، ش ۶۹۸۹.

۴. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۲۸، ش ۶۹۳، شرح حال زیاد بن علاقه.

۵. همان، ج ۷، ص ۳۹۶، ش ۷۴۷.

چگونه می شود بر اساس دیدگاه شما، سب، لعن، قتل و هرگونه موضع گیری منفی در برابر دیگران، موجب ارتداد و خروج از دین می شود و عامل آن را با تعابیری نظیر مجوسی، سفاک الدماء و ملعون برچسب می زنید؛ اما موضع گیری در مقابل اهل بیت علیهم السلام را بد نمی دانید. آیا این موضع گیری، ضد ارزش نیست؟! و آیا سب، لعن، بغض و کشتن اهل بیت علیهم السلام با ایمان و اسلام منافات ندارد؟!^۱

ما معترفیم که نسبت به اهل بیت علیهم السلام، معرفت و شناخت حقیقی نداریم؛ اما می گوییم، شناخت امام به این است که ما بدانیم بغض و دشمنی با آن ها موجب کفر می شود. با این توضیح، چگونه اعلان جنگ علیه امام علیه السلام، با ادعای مسلمانی سازگار است و چگونه است که ابن تیمیه در مورد خوارج می گوید: «فالخوارج من أعظم الناس صلاة وصياما وقراءة للقران، وهم جيوش وعساكر، وهم متدينون بدين الإسلام باطنا وظاهرا»^۲ خوارج از بزرگ ترین مردم از حیث نماز و روزه و قرائت قرآن می باشند که دارای لشکر و لشکرگاه بودند. آنان به دین اسلام در باطن و ظاهر متدین هستند! وی در جایی دیگر به مقایسه خوارج با شیعیان می پردازد و آن ها را نسبت به شیعیان، راستگوتر، متدین تر و با ورع تر می خواند: «والخوارج أصدق من الرافضة وأدين وأورع، بل الخوارج لا نعرف عنهم أنهم

۱. برای مطالعه بیش تر در این زمینه؛ رک: طبسی، نجم الدین، السلف و السلفیون، ص ۳۱-۳۸.

۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنة النبویة، ج ۴، ص ۳۸.

یتعمدون الکذب، بل هم من أصدق الناس؛^۱ خوارج از رافضه راستگوتر و متدین‌تر و با ورع‌ترند، بلکه خبر نداریم که خوارج عمداً دروغ بگویند، بلکه آنان راستگوترین مردمند.» باز جای شکرش باقی است که شیعیان را هم متدین و مسلمان می‌داند! البته کسی که از نسل بنی امیه است، باید این‌گونه سخن بگوید و از او انتظاری غیر از این نباید داشت.

شانزدهم: «و ان امرهم امر الله و نهیهم نهی الله و طاعتهم طاعة الله و معصیتهم معصية الله و ولیهم ولی الله و عدوهم عدو الله»

امر و نهی ائمه علیهم‌السلام، امر و نهی خدا، اطاعت و نافرمانی از آن‌ها، اطاعت و نافرمانی از خدا، دوست آن‌ها، دوست خدا و دشمنشان، دشمن خداست. در شرح حال احمد بن ازهر، نکاتی وجود دارد که بیان می‌کنیم. در کتاب میزان الاعتدال می‌گوید: «و لم يتكلموا فيه الا لروايته عن عبدالرزاق عن معمر حديثاً في فضائل علي عليه‌السلام؛^۲ در مورد احمد بن ازهر، بحثی نیست و او هیچ مشکلی ندارد؛ ولی از معمر حدیثی را در فضایل علی عليه‌السلام نقل می‌کند که قلب گواهی می‌دهد که او باطل است و مشکل دارد.»

پرسش ما از ذهبی این است که چرا وقتی به این جا می‌رسی این ملاک را می‌آوری؟! آیا شهادت قلبی، در مورد این نوع از روایات، جزء معیارها و ملاکات

۱. همان، ج ۷، ص ۳۶.

۲. ذهبی، شمس الدین، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۱، ص ۸۲.

تضعیف است؟! این شهادت، از ملاکات محسوب نمی‌شود. با آن که تمامی سند تا پیامبر ﷺ هیچ مشکلی ندارد؛ ولی صرفاً به این دلیل که حدیث در مورد فضایل امام علی علیه السلام است، از پذیرش آن سرباز می‌زند و با تکیه بر شهادت قلبی خود، احمد بن ازهر را که ناقل این حدیث است، نامعتبر می‌داند و گویا می‌خواهد بگوید: چه کنم که قلبم به درد می‌آید، از کسی که این حدیث را نقل کرده است. متن روایتی که ذهبی تحمل شنیدنش را ندارد، به این صورت است: «عن الرسول الله ﷺ: عدوك يا علي عليه السلام عدوى و عدوى عدو الله؛^۱ پیامبر ﷺ به علی علیه السلام می‌فرماید: ای علی! دشمن تو، دشمن من است و دشمن من، دشمن خداست.»

مرحوم صدوق، در نهایت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌پردازد و مطالبی را در زمینه وجوب اعتقاد به ایشان بیان می‌کند:

و يجب أن يعتقد أن حجة الله في أرضه و خليفته علي عباده في زماننا هذا، القائم المنتظر ابن الحسن بن علي... وأنه هو الذي أخبر النبي ﷺ به عن الله عز و جل^۲ باسمه و نسبه و انه هو الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً؛^۳ واجب است اعتقاد داشته باشیم

۱. همان.

۲. پیامبر ﷺ آنچه می‌فرماید همه وحی الاهی است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ (نجم: ۳). براین اساس، گزارش ایشان در مورد ظهور و قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز برخاسته از وحی الاهی است.

۳. صدوق، محمد بن علی، المقنع و الهدایة، کتاب الهدایة، باب ۴ (باب معرفة الأئمة عليهم السلام)، ص

حجت خدا در زمین و خلیفه الهی بر بندگان در زمان کنونی، امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى، حضرت حجت بن الحسن العسکری عَلَيْهِ السَّلَام است... و او کسی است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از سوی خدا در مورد اسم و نسبش خبر داده و او کسی است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است.

معنای معرفت از منظر روایات

مرحوم کلینی در کافی شریف، بابی را تحت عنوان «باب معرفة الإمام و الرد إليه»، به موضوع معرفت امام اختصاص داده و در آن جا چهارده روایت در این زمینه ذکر کرده است که ما در ادامه به منظور فهم و درک بهتر از معنای معرفت امام، به عنوان نمونه به بررسی و تبیین شماری از آن‌ها می‌پردازیم:

روایت اول

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُشَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي حمزة قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهُ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا. قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: تَصَدِّقُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَصَدِّقُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ مَوَالَاهُ عَلَيْهِ السَّلَام وَ الْإِثْمَامُ بِهِ وَ بِأَيِّمَةِ الْهُدَى عَلَيْهِ السَّلَام وَ الْبِرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ هَكَذَا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ؛ ابو حمزه می‌گوید: امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام به من فرمود: همانا خدا را کسی می‌پرستد که

او را بشناسد و اما کسی که خدا را نشناسد، او را این گونه [مانند عامه از مردم] گمراهانه می‌پرستد. عرض کردم: قربانت گردم؛ معرفت خدا چیست؟ فرمود: تصدیق به خدای عز و جل و پیغمبرش ﷺ و موالات علی علیه السلام و اقتدا به او و همچنین به ائمه هدا علیه السلام و بیزاری جستن به خدای عز و جل از دشمن ایشان، این چنین خدای عز و جل شناخته می‌شود.

بررسی روایت

سند روایت به این صورت است: «الحسین بن محمد عن معلى بن محمد عن الحسن بن ابی الوشاء قال حدثنا محمد بن فضیل عن ابی حمزه...»

محمد بن فضیل

مرحوم مجلسی در مورد سند این روایت می‌فرماید: «ضعیف علی المشهور»^۱ البته بر اساس دیدگاه ایشان، به فرض اگر سند روایت، مشکل نیز داشته باشد، اشکالی ندارد؛ زیرا افزون بر وجود روایات صحیح السند در مورد معرفت امام علی علیه السلام، شمار روایات مطرح شده در این زمینه به میزانی است که به حد تواتر می‌رسد و این امر، ما را از بررسی سندی این سنخ از روایات بی‌نیاز می‌کند. با وجود این، ما در این جا از نظر فنی بحث می‌کنیم. ایشان فرمودند که این روایت بر اساس نظر مشهور ضعیف است. به نظر

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ، ج ۲، ص ۳۰۰.

می‌رسد که مشکل از ناحیه محمد بن فضیل باشد.^۱ در مورد محمد بن فضیل، بین علمای رجال اختلاف دیدگاه است. بعضی از فقهای بزرگ او را توثیق می‌کنند و برخی دیگر از وی ایراد می‌گیرند.^۲ مشکل اساسی این راوی، مشترک بودن او بین ضعیف و موثق است.

پرسش این است که ما از چه طریقی می‌توانیم این مشکل را حل کنیم. در پاسخ می‌گوییم برای حل این مشکل، می‌توان به کتاب‌هایی از قبیل معجم رجال الحدیث مرحوم آقای خویی (که یکی از شاهکارها و امتیازاتش تمییز مشترکات است) و نیز به جامع الرواة مرحوم اردبیلی (که زمان نگارش آن پیش از کتاب معجم رجال الحدیث است) و کتاب مشترکات مرحوم کاظمی مراجعه کرد و با کمک آن‌ها، محمد بن فضیل را تمییز داد و از اشتراک خارج کرد. اگر تمییز او از این راه ممکن نبود، از طریق راوی و مروی عنه می‌توان او را تمییز داد و اگر با این طریق هم میسر نبود، این شخص بین ثقه و ضعیف مشترک می‌ماند و در این جا سخن مرحوم مجلسی که نتیجه‌اش قابل اعتماد نبودن روایت است، مقبول واقع می‌شود.

گفتنی است که از نظر ما در این جا، مراد از محمد بن فضیل، صیرفی است؛ چون کسی که از ثابت بن دینار، روایت نقل می‌کند، کسی است که از ابو حمزه

۱. البته ممکن است که شخص دیگری باشد که باید مراجعه کرد.

۲. برای رسیدن به یک جمع بندی در این زمینه، رک: خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۴۶-۱۵۵.

ثمالی روایت نقل می‌کند. صیرفی دو تا مشکل دارد: مشکل نخست، غالی بودن است که از سوی ابن غضائری مطرح شده است:

محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد الصیرفی ابن أخت خلاد المقری أبو جعفر الملقب بأبي سمينة کوفي. کذاب غال. دخل قم واشتهر أمره بها و نفاه أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري رحمه الله عنها. و كان شهيرا في الارتفاع لا يلتفت إليه ولا يكتب حديثه؛^۱ صیرفی، دروغ‌گو و غالی است. وارد قم شد و نام و نشانی پیدا کرد. آن‌گاه، احمد بن محمد بن عیسی او را از قم اخراج کرد. او به ارتفاع در مذهب مشهور بود. به او اعتنا نمی‌شود و احادیثش نوشته نمی‌شود.

شایان ذکر است بعضی از مواردی که آن روز می‌گفتند غلو است؛ امروز جزء اعتقادات ماست. پس ما مسئله غلو را به این راحتی نمی‌توانیم در این جا بپذیریم.

مشکل دوم، تضعیف او از سوی شیخ طوسی است:

محمد بن علي الصيرفي الكوفي، يكتي أبا سمينة، له كتب... أخبرنا جماعة عن محمد بن علي بن الحسين، عن أبيه و محمد بن الحسن و محمد بن علي ماجيلويه، عن محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي الصيرفي إلا ما كان فيها من تخليط أو غلو أو تدليس أو ينفرد به ولا يعرف من غير طريقه؛^۲ محمد بن علی صیرفی، کنیه اش اباسمینه و دارای کتاب‌هایی

۱. ابن غضائری، واسطی بغدادی، احمد بن حسین، رجال، ص ۹۴، ش ۱۳۴.

۲. طوسی، محمد بن حسن، فهرست، ص ۴۱۲، ش ۶۲۵.

است. روایات محمد بن علی صیرفی را جماعتی از محمد بن علی بن الحسین و او از طریق سه نفر که عبارتند از: پدرش علی بن الحسین، محمد بن الحسن و محمد بن علی ماجیلویه و این سه نفر نیز از محمد بن ابی القاسم برای ما نقل کرده‌اند.^۱ به استثنای روایاتی که مشتمل بر غلو، تخلیط و تدلیس باشد و یا آن که فقط وی ناقل آن‌ها باشد و از طریق دیگری نقل نشده باشد.

گفتنی است که تضعیف ابن غضائری و شیخ طوسی، با دو توثیق معارض است: یکی توثیق ابن قولویه که در مقدمه کامل الزیارات وجود دارد که علی المبناء است و توثیق دیگر نیز از ناحیه شیخ مفید است. مرحوم آقای خویی در این باره می‌نویسد:

وقد عد الشيخ المفيد في رسالته العددية محمد بن الفضيل، من الفقهاء والرؤساء الأعلام، الذين يؤخذ منهم الحلال والحرام والفتيا والأحكام، ولا يظعن عليهم بشيء، ولا طريق لزم واحد منهم؛^۲ شيخ مفيد در رساله عددیه خود، محمد بن فضیل را جزء فقها و بزرگان و رؤسای دانسته که حلال و حرام و فتاوا و احکام از آن‌ها گرفته می‌شود^۳ و هیچ طعنی بر آن‌ها نیست و برای مذمت ایشان هیچ راهی وجود

۱. بر این اساس، در این جا، طریق شیخ طوسی به صیرفی عبارت است: ۱. جماعة؛ ۲. محمد بن علی بن الحسین؛ ۳. علی بن الحسین، محمد بن الحسن و محمد بن علی ماجیلویه؛ ۴. محمد بن ابی القاسم.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۱۵۳، ش ۱۱۵۹۱.

۳. این شخص جزء مراجع دین ما و جزء کسانی است که از او فتوا می‌گرفتیم.

ندارد.

ب
ر
ق
ب

مرحوم آقای خویی در نهایت، به دلیل تعارض تضعیف شیخ طوسی با توثیق شیخ مفید، وثاقت محمد بن فضیل را نمی‌پذیرد و در این زمینه می‌نویسد:

إلا أن ذلك معارض بما عرفت من تضعيف الشيخ إياه، إذا لم تثبت وثاقة الرجل فلا يعتمد على روايته؛^۱ مشکل این جا است که این توثیق شیخ مفید با تضعیف شیخ طوسی معارض است. از این رو، وثاقت این مرد ثابت نیست و لذا نمی‌توان به روایت او اعتماد کرد. گفتنی است، مرحوم ابن قولویه در مقدمه کتاب کامل الزیارات، در مورد راویان موجود در این کتاب، به «ثقات» تعبیر کرده است و بر این اساس، مرحوم آقای خویی، در ابتدا مبنایشان این بود که تمام راویانی موجود در اسناد این کتاب، ثقه هستند؛ البته ایشان بعدها از این مبنای خود برگشتند؛ ولی ما همان مبنای قبلی مرحوم آقای خویی را قبول داریم. از این رو، محمد بن فضیل از سوی ابن قولویه توثیق شده است. از سوی دیگر، شیخ مفید نیز بر وثاقت او شهادت داده و او را از شخصیت‌ها و مراجع بزرگ به شمار آورده است.

از این رو، اگر به قرینه راوی و مروی عنه، بتوانیم ثابت کنیم که محمد بن فضیل همان صیرفی است؛ او دارای دو توثیق است و دو تضعیف. تضعیفش از سوی شیخ طوسی و ابن الغضائری و توثیق وی نیز از ناحیه ابن قولویه و

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۱۵۳، ش ۱۱۵۹۱.

شیخ مفید است. از نظر ما، شهادت شیخ مفید و شهادت ابن قولویه بر توثیق محمد بن فضیل با شهادت شیخ طوسی بر تضعیف وی تعارض می‌کند. اگر توانستیم آن دو شهادت را بر شهادت شیخ طوسی ترجیح بدهیم چه بهتر؛ در غیراین صورت، این دو تا شهادت، با هم تعارض و آنگاه تساقط می‌کنند و این شخص مجهول باقی می‌ماند و نتیجه‌اش این می‌شود که روایت از این شخص قابل قبول نیست.

باز می‌گردیم به سخن مرحوم مجلسی که فرمودند: «ضعیف»؛ اگر این ضعف سند، به اعتبار محمد بن فضیل باشد، این ضعف، به اعتبار این متون، هیچ ضرری نمی‌زند؛ چون این متون، متواتر معنوی هستند و چهارده روایت در این جا وجود دارد و سه برابر آن هم در کتاب‌های دیگر است. از این رو، متن مشکلی ندارد.

ابوحمزه ثمالی

در مورد ابوحمزه ثمالی باید گفت؛ او همان صاحب دعای معروف به ابوحمزه و پدر سه شهید است. در شأن ایشان همین بس که از منظر روایات، جایگاه و رتبه وی در دوران خودش، همانند سلمان معرفی شده است. در این زمینه می‌توان به این روایت از امام صادق علیه السلام اشاره کرد: «أبو حمزة في زمانه، مثل سلمان في زمانه»^۱ در روایتی دیگر نیز امام رضا علیه السلام در مورد وی فرموده است:

۱. همان، ج ۴، ص ۲۹۳، ش ۱۹۶۰.

«أبو حمزة الثمالي، في زمانه كسلمان في زمانه.»^۱ وی در نجف، کرسی تدریس فقه داشت که در این مورد باید به منابع تاریخی مراجعه شود و کسانی که می‌گویند سابقه حوزه علمیه نجف، به دوران قبل از شیخ طوسی می‌رسد، دلیل و مدرکشان، همین سند تاریخی است.

بررسی دلالتی

در این روایت، ابو حمزه ثمالی می‌گوید: «قال لي ابو جعفر عليه السلام: انما يعبد الله من يعرف الله». جمله با ادات حصر آمده است؛ یعنی فقط کسی که خدا را می‌شناسد، خدا را عبادت می‌کند. در جمله بعد چنین آمده است: «فأما من لا يعرف الله فإنما يعبد هكذا ضلالاً»^۲ در مورد واژه «هكذا» این بحث مطرح است که اشاره به چه چیزی است؟ مرحوم مجلسی چندین تفسیر و بیان در مورد آن مطرح می‌کند:

فإنما يعبد هكذا، كأنه أشار بذلك إلى عبادة جماهير الناس أو إلى جهة الخلف، أي يمشون على خلاف جهة الحق أو إلى جهة الشمال، فإنها طريق أهل الضلال، أو إشارة إلى العبادة على غير المعرفة، وقيل: غمض عينيه أو أشار بيده إلى عينه لبيان العمى.^۳

در این عبارت، مرحوم مجلسی، در توضیح واژه «هكذا» در مجموع پنج

۱. همان، ۲۹۲.

۲. هكذا ضلالاً یا ضلالاً.

۳. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول عليه السلام، ج ۲، ص ۳۰۰.

احتمال مطرح می‌کند:

احتمال اول:

«اشار بذلك الى عبادة جماهير الناس.» اشاره است به عبادت عامه و عوام مردم. یعنی عامه مردم این‌گونه هستند که به رغم این‌که خدا را عبادت می‌کنند؛ ولی او را نمی‌شناسند.

احتمال دوم:

«اشار الى جهة الخلف أي يمشون على خلاف جهة الحق.» اشاره است به پشت سر. گویا امام علیه السلام با دستش به پشت سر اشاره کرد و فرمود: کسی که خدا را نمی‌شناسد، خلاف جهت حق راه می‌رود، مانند کسی که پشت به قبله خدا را عبادت می‌کند.

احتمال سوم:

«او الى جهة الشمال فانها طريقة اهل الضلال.» اشاره است به جهت شمال که راه گمراهان است.

احتمال چهارم:

«او إشارة الى العبادة على غير المعرفة.» اشاره است به عبادتی که بدون معرفت باشد.

احتمال پنجم:

«و قيل: غمض عينيه أو أشار بيده إلى عينه لبيان العمى.» بعضی گفته‌اند: هکذا

اشاره است به این معنا که افرادی که بدون شناخت و معرفت، خدا را عبادت می‌کنند، کور هستند، یا این‌که، امام با این واژه، با دست به چشم خود اشاره کرده است، تا کور بودن این‌گونه افراد را بیان کند که در این صورت، باز معنا یکی است.

در ادامه، راوی از معنای معرفت می‌پرسد: «جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ معرفت خدا به چه معناست؟» امام علیه السلام در پاسخ مواردی را بر می‌شمارد:

تَصَدِيقُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَصَدِيقُ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ مَوَالَاةُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْإِثْمَامُ بِهِ وَ بِأَيِّمَةِ الْهُدَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْبِرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ هَكَذَا يُعَرَّفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؛ ۱. تصدیق خداوند؛ ۲. تصدیق رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ ۳. پیروی از علی بن ابی طالب علیه السلام و پیروی از ایشان و از ائمه هدا علیهم السلام؛ ۴. برائت و بیزاری به درگاه الهی از دشمنان آن‌ها.

کلام مرحوم مجلسی در تبیین روایت

در پاسخ به این پرسش که چرا تصدیق به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و موالات ائمه علیهم السلام و برائت از دشمنان آن‌ها جزء معرفت خدا قرار داده شده است؛ علامه مجلسی بیاناتی دارد که در ادامه به ذکر آن‌ها می‌پردازیم:

بیان اول

در بیان اول، ایشان می‌فرمایند:

إِنَّمَا أَدْخَلَ التَّصَدِيقَ بِالرَّسُولِ وَ مَوَالَاةَ الْأَيِّمَةِ وَ الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ فِي مَعْرِفَةِ

الله تعالی لاشرط قبول معرفته سبحانه بها؛^۱ علت این که تصدیق به رسول خدا ﷺ و موالات ائمه علیهم السلام و براءت از دشمنان آن ها جز معرفت خدا قرار داده شده؛ این است که شرط قبولی معرفت خدا، به همین امور است.

بر پایه این فرمایش از مرحوم مجلسی، تصدیق به رسول گرامی اسلام ﷺ و موالات ائمه علیهم السلام و براءت از دشمنان ایشان، شرط اساسی در معرفت خدا است و بر این اساس است که در حدیث متواتر سلسله الذهب^۲، امام رضا علیه السلام شرط پذیرش ایمان به خدا و ورود به بهشت ابدی را، پذیرش ولایت خویش معرفی کرده است. بر اساس این حدیث، امام رضا علیه السلام، در حالی که در کجاوه نشسته بود، راویان حدیث دور حضرت جمع شدند و از ایشان در خواست کردند که آن حضرت، حدیثی را به یادگار بیان فرماید. امام علیه السلام، سر خود را از کجاوه بیرون آورد و پس از نام بردن از پدران بزرگوارش، از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرد که فرمود:

سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي
فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي قَالَ فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا
وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛^۳ از پیامبر خدا ﷺ چنین شنیدم: از خداوند عز

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۰۰.

۲. گفتنی است که امام رضا علیه السلام، در سفر به خراسان، در شهر نیشابور، حدیثی را به یادگار نهاد که به حدیث «سلسله الذهب» مشهور شده است.

۳. صدوق، محمد بن علی، عیون أخبار الارضا علیهم السلام، ج ۲، ص ۱۳۵.

وجل شنیدم که فرمود: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، دژ من است و هر کس وارد دژ من شود، از عذابم در امان است. راوی می گوید: هنگامی که شتر به راه افتاد، امام علیه السلام با صدای بلند به ما فرمود: اَمَّا اَيْنَ، شروطی دارد و من، یکی از آن شروط هستم.

بر این اساس، شرط معرفت خداوند متعال، معرفت ائمه علیهم السلام است و بدین رو است که در زیارت جامعه کبیره چنین می خوانیم: «مَنْ ارَادَ اللَّهُ بَدْءَ بَكْمٍ؛ هر کسی که خدا را بخواهد از شما آغاز می کند.»

بیان دوم

در پاسخ به پرسشی که پیش تر به آن اشاره شد، بیان دوم علامه مجلسی بدین صورت است:

مَنْ لَمْ يَصْدُقْ بِتِلْكَ الْأُمُورِ لَمْ يَعْرِفِ اللَّهَ بِصِفَاتِهِ الْكَمَالِيَّةِ، مِنَ اللَّطْفِ وَالْحِكْمَةِ وَالرَّحْمَةِ... وَمَوَالَاةِ الْأَئِمَّةِ مُتَابِعَتِهِمْ بِتَسْلِيمِ الْأَمْرِ إِلَيْهِمْ بِالْإِمَامَةِ وَاتِّخَاذِهِمْ أَئِمَّةً وَالْإِقْتِدَاءَ بِهِمْ وَالْإِنْقِيَادَ لَهُمْ، وَالْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ الْمَفَارِقَةَ عَنْهُمْ اعْتِقَادًا قَلْبًا وَلِسَانًا وَإِطَاعَةً؛ کسی که به این امور تصدیق نکند، خدا را به صفات کمالی از لطف، حکمت و رحمت، نشناخته است... و موالات ائمه علیهم السلام به معنای پیروی از آنهاست، به این صورت که امور را به آنها واگذار کنیم و آنان را به عنوان امام و پیشوای خود برگزینیم و به آنها اقتدا کنیم و تسلیم آن بزرگواران

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۲، ص ۳۰۰.

باشیم و برائت از دشمنانشان به معنای دوری از آن‌ها از جهت اعتقادی، قلبی، زبانی و اطاعت است.

بر اساس فرمایش علامه مجلسی، پذیرش پیامبر ﷺ و ائمه اطهار ﷺ و موالات ایشان و برائت از دشمنان آن‌ها، شرط اساسی در معرفت الاهی است و بدون آن، این شناخت میسور نیست. به گفته ایشان، موالات ائمه ﷺ به معنای متابعت و پیروی از آن بزرگواران است و صرف محبت، منظور نیست. کیست که محبت اهل بیت ﷺ را نداشته باشد؟! تمام مسلمین، اعم از شیعه و سنی، (البته به غیر از ناصبی‌ها که اصلاً مسلمان نیستند)، نسبت به اهل بیت ﷺ محبت و ارادت دارند. چه کسی غیر از کور می‌تواند خورشید را انکار کند؟!^۱ منظور از متابعت از ائمه ﷺ نیز به این معناست که امور خود را به ایشان واگذار و به آن بزرگواران به عنوان امام و پیشوای خود اقتدا کنیم و تسلیم آن‌ها باشیم.^۲ بر اساس گفتار علامه مجلسی، برائت از دشمنان

۱. در یک جلسه همایش وحدت که در سیستان و بلوچستان با برادران اهل سنت برگزار شده بود، همه امضا کردند که محبت اهل بیت ﷺ جزء دین ماست و کسی که محبت اهل بیت ﷺ نداشته باشد، مسلمان نیست.

۲. با آن شخص وهابی در مکه چند ساعت بحث می‌کردیم. مرتباً تأکید می‌کرد که ما محب اهل بیت ﷺ هستیم. گفتیم: این منتهی نیست که می‌گذارید؛ باید محب باشید؛ ولی آیا فقط محبت مراد بوده است. گفت: متابعت هم می‌کنیم. گفتیم: در کجای کتاب‌های فقهی‌تان به اهل بیت ﷺ تمسک می‌کنید؟! بعد حرف یکی از علمای اردن را آوردم و گفتیم: ببینید از علمای خودتان چه می‌گویند! او می‌گوید: ما اصلاً به فرهنگ اهل بیت ﷺ اعتنا نمی‌کنیم. البته او در مقام گله‌مندی از علمای اهل سنت می‌گوید! که اصلاً به فرهنگ اهل بیت ﷺ چه در فقه، چه

پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام، نیز به این معناست که در اعتقاد، قلب، زبان و اطاعت از آن‌ها دوری کنیم.^۱

اهل سنت و استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد در مورد حدیث ثقلین

در این جا مناسب است به این که نکته اشاره شود که در حدیث ثقلین، پیامبر ﷺ، مردم را به تمسک به قرآن و اهل بیت علیهم السلام سفارش کرده است. اهل سنت در توضیح آن می‌گویند: مراد از تمسک به قرآن، عمل به قرآن است؛ اما به اهل بیت علیهم السلام که می‌رسند، می‌گویند منظور از تمسک به اهل بیت علیهم السلام، محبت به ایشان است! سؤال ما این است که چرا در این جا استعمال لفظ را

در تفسیر و... اعتنائی نداریم و اصلاً ما معارفشان را کنار گذاشتیم، مگر در دو جا: یکی در مواردی است که خواسته باشیم شیعیان را محکوم کنیم که در این موارد، قصه ابوجهل و قصه ازدواج امیرالمؤمنین علی با دختر ابوجهل را می‌آوریم و بعد می‌گوییم این مطلب علی بن الحسین علیهم السلام گفته است؛ یا این که قصه فضیلت فلاتی بر علی بن ابی طالب علیهم السلام را می‌آوریم و می‌گوییم این نکته را محمد بن حنفیه گفته است. دومین جایی که از معارف شیعه استفاده می‌کنیم، برای اثبات مبنای خودمان است (ر.ک: هران حداء، امین بن صالح، فقه الآل بین دعوی الإهمال و تهمة الإنتحال، مقدمه کتاب). پس این که ما باید اهل بیت علیهم السلام را دوست داشته باشیم، مسلم است؛ ولی صرف دوستی آن‌ها مطلوب نیست، بلکه باید در عمل نیز پیرو آن بزرگواران باشیم.

۱. در این جا مناسب است که به آن ماجرای معروف اشاره کنم که یکی از اهل سنت، به عمر سعد می‌گوید: تو روز عاشورا نماز خواندی؟ لابد می‌گویی آری؛ در نماز، تشهد هم به جا آوردی؟ لابد می‌گویی آری؛ در تشهد این جمله را: «اللهم صل علی محمد و آل محمد» گفتی یا نگفتی؟ حتماً می‌گویی گفتیم. با وجود این، آیا تو می‌دانی آل محمد علیهم السلام کیست؟! یکی از افراد آل محمد، حسین علیهم السلام است. از این رو تو روز عاشورا گفتی «اللهم صل علی حسین» و در عین حال آب را به رویش بستی! تو گفتی «اللهم صل علی حسین» و چنین جنایت سوزناکی را علیه ایشان مرتکب شدی!

در اکثر از یک معنا استعمال می‌کنید؟ در مورد قرآن واژه «تمسک» را به معنای عمل به قرآن می‌دانید؛ اما در مورد اهل بیت علیهم‌السلام همین واژه را به معنای محبت به آن بزرگواران گرفته‌اید؟! ما نمی‌توانیم بگوییم که لفظ تمسک در دو معنا به کار رفته است؛ در قرآن به معنای عمل به آن و در مورد اهل بیت علیهم‌السلام به معنای محبت به آن باشد. تمسک در هر دو، به یک معناست و آن، عبارت است از عمل به آیات قرآن و گفتار اهل بیت علیهم‌السلام.

بیان سوم

در پاسخ به این پرسش که چرا تصدیق به رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و موالات ائمه علیهم‌السلام و برائت از دشمنان آن‌ها جزء معرفت خدا قرار داده شده است؛ تاکنون دو بیان از علامه مجلسی ذکر شد. ایشان بیان دیگری نیز در این خصوص دارند که در ذیل به ذکر آن می‌پردازیم:

و قيل: إنما اعتبر معرفة الإمام فيما لا تتم العبادة إلا به من المعرفة، لأنه ما لم يعرف استناد الأمر والنهي والطلب إليه سبحانه لا يكون الإتيان بالعمل عبادة له تعالى، وإنما تحصل تلك المعرفة بالأخذ عن الحجة، و ما لم يعرف الحجة امتنع الأخذ عنه فيجب على من يريد أن يعبد إماماً، فعليه معرفة الإمام كما كان يجب عليه الإقرار به تعالى موحداً، و رسوله مصداقاً له في جميع ما جاء به؛^۱ گفته شده که معرفت امام در جاهایی معتبر است که عبادت بدون آن محقق نمی‌شود؛ زیرا در اعمال

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ج ۲، ص ۳۰۰-۳۰۱.

عبادی تا ندانیم امر و نهی از ناحیه خداست، عمل ما عبادت محسوب نمی‌شود و این معرفت زمانی حاصل می‌شود که ما امر و نهی الاهی را از حجت خدا دریافت کنیم و تا زمانی که حجت را شناسیم، نمی‌توانیم این امر و نهی را از او دریافت کنیم. پس کسی که قصد عبادت خدا را دارد، معرفت امام بر او واجب است؛ همان‌طور که اقرار به یگانگی خدا و رسول ﷺ او و تمامی آنچه ایشان آورده، بر او واجب است.

بر پایه فرمایش مرحوم مجلسی، در بیان دلیل وجوب معرفت امام علیه السلام برخی گفته‌اند که این معرفت در تحقق عبادت خداوند، نقش اساسی و بنیادین دارد و بدون آن، عبادت خدا ممکن نیست؛ زیرا در اعمال عبادی، زمانی عمل به دستوره‌ای خدا، عبادت به شمار می‌آید که ما بدانیم این دستورها از ناحیه خدا صادر شده است و این علم نیز زمانی حاصل می‌شود که ما این دستورها را از امام علیه السلام دریافت کرده باشیم و این دریافت از امام علیه السلام نیز بدون معرفت و شناخت او ممکن نیست؛ زیرا تا ما امام علیه السلام را شناسیم، نمی‌توانیم بفهمیم که دستورهایی که او آورده از ناحیه خداست. لذا برای ما یقین حاصل نمی‌شود که دستوره‌ای خدا را از او دریافت کرده‌ایم. از این‌رو، عبادت خداوند، بدون معرفت امام علیه السلام امکان‌پذیر و قابل‌پذیرش نیست و کسی که امام را شناسد، تمام عباداتش مشکل دارد. بر این اساس است که در دعای معرفت، نتیجه عدم معرفت امام علیه السلام، گمراهی از دین خدا عنوان شده است: «... اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حَجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنَّمَا تَعْرِفُنِي حَجَّتَكَ ظَلَلْتُ عَنْ دِينِي.»

متأسفانه، عامه، امام جعفر صادق عليه السلام را در حد یک راوی معرفی می‌کنند؛ ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در حد یک مجتهد! البته درهمین حد هم، باز جای شکر دارد که آن حضرت را در حد یک راوی معرفی می‌کنند! ابن قیم جوزی در کتاب اعلام الموقعین، همین دیدگاه را دارد و در مورد سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جای تعبیر به وحی می‌گوید: «این‌ها اجتهادات و فتاوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است!»^۱ او با این بیان می‌خواهد اجتهادات، خلاف کاری و بدعت دیگران را توجیه کند، تا کسی اسم این موارد را حتی بدعت هم نگذارد؛ بلکه بگوید اجتهاد است! تعجب است که خود خلیفه می‌گوید «بدعت»؛ ولی عامه می‌گویند تو بگو «اجتهاد»؛ و در این زمینه، ادعا دارند که مخالفت مجتهد با مجتهد دیگر ضرری نمی‌زند. سخن قوشجی همین است.^۲

کسی که مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تا حد عمرو عاص، زید بن ثابت و... پایین می‌آورد؛ در این صورت طبیعی است که امام صادق عليه السلام را در حد یک راوی معرفی کند. البته سخن ما، به عامه این است که اگر ایشان را در همین حد هم قبول داشته باشید و روایتش را نقل کنید، باز هم ما حرفی نداریم. سید مرتضی در ابتدای کتاب انتصار، در اعتراض به مخالفان مطالبی می‌گوید که خلاصه و مضمون آن به این صورت است که چرا شما فقهای شیعه را به دلیل دیدگاه‌های شاذ و منفرد نقد می‌کنید؛ اما فقهای نظیر ابوحنیفه را به دلیل

۱. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، أعلام الموقعین عن رب العالمین، ج ۱، ص ۱۵.

۲. ر.ک: عبدالحسین، امینی، الغدير فی الکتاب و السنة و الأدب، ج ۶، ص ۳۳۵.

دیدگاه‌های شاذ نقد نمی‌کنید؟! بین دیدگاه‌های شاذ و منفرد این دو دسته از فقها چه تفاوتی وجود دارد؟! در واقع سید مرتضی می‌خواهد بگوید که چرا این‌گونه با فقه شیعه برخورد می‌کنید و آن را کنار می‌گذارید و می‌گویید فقه شیعه شاذ است؟! شما هم فقه شاذ دارید. ابوحنیفه و مالک نیز فقه شاذ دارند.

اگر بگویید تفاوت آن‌ها در این است که فقهای اهل کوفه و فقهای متقدم با دیدگاه‌های شاذ ابوحنیفه و فقهای اهل حجاز با دیدگاه‌های شافعی موافقت؛ ولی فقهای شیعه این‌گونه نیستند؛ در پاسخ می‌گوییم: اولاً، این‌گونه نیست که فقهای کوفه و حجاز با تمام دیدگاه‌های شاذ ابوحنیفه یا شافعی موافق باشند و فقه شیعه منفرد باشد و هیچ موافقی نداشته باشد؛ ثانیاً، بر فرض که منفرد باشد، امام صادق علیه السلام، امام باقر علیه السلام، امام سجاد علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام با فقه شیعه موافق هستند. لذا شما همان رتبه و جایگاهی را که برای افرادی نظیر ابوحنیفه و شافعی قائلید، برای امام صادق علیه السلام، امام باقر علیه السلام و... قائل باشید و یا حداقل آن‌ها را در رتبه احمد بن حنبل، ابن داوود و محمد بن جریر طبری قرار دهید.^۱

مرحوم مجلسی در بخش پایانی شرح حدیث اول که پیش‌تر به آن اشاره شد، در یک جمع بندی کلی، معرفت امام علیه السلام را همانند اقرار به یگانگی خدا و

۱. سید مرتضی، علی بن حسین، الانتصار، ص ۷۶-۷۷.

رسالت پیامبر اسلام ﷺ واجب دانسته است و می نویسد:

فيجب على من يريد أن يعبد إمام، فعليه معرفة الإمام كما كان يجب عليه الإقرار به تعالى موحدًا، ورسوله مصدقًا له في جميع ما جاء به؛^۱ پس کسی که قصد عبادت خدا را دارد، معرفت امام بر او واجب است؛ همان طور که اقرار به یگانگی خدا و رسول او و تمامی آنچه ایشان آورده، بر او واجب است.

بر این اساس، همان طور که اقرار به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اسلام ﷺ واجب است، معرفت ائمه علیهم السلام نیز واجب است. گفتنی است سخن گروهی که معتقدند کسانی که امام علی را نمی شناسند، عبادتشان مشکل دارد؛ از همین مطلب مرحوم مجلسی اخذ شده است.

کلام ملا صالح مازندرانی در شرح روایت

در بررسی روایت اول، بیان مرحوم مجلسی را نقل کردیم. برای تکمیل بحث، توضیحی از مرحوم ملا صالح مرحوم مازندرانی را مطرح می کنیم. ایشان، بررسی سندی نمی کند و فقط به محتوا و دلالت می پردازد. حالا یا مفروغ عنه می گیرد، یا به بررسی اسناد کاری ندارد. بر اساس دیدگاه مرحوم ملا صالح مازندرانی، روایت اول، دارای دو نکته است: نکته اول به عبارت «و موالات علی علیهم السلام» ناظر است که ایشان در توضیح آن می نویسد:

قوله (و موالات علی) عطف علی التصدیق، و الموالات ضدّ المعادات. و

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ، ج ۲، ص ۳۰۰-۳۰۱.

فیه تصدیق بولایتیه مع زیاده هی المحبّة البالغة له؛^۱ عبارت «مولاة علی علیه السلام» عطف بر تصدیق خداست. «موالات»، ضد «معادات» است و در آن تصدیق به ولایت علی علیه السلام است، همراه نکته‌ای اضافی که آن عبارت است از محبت زیاد به آن حضرت.

بر اساس گفتار ملاصالح مازندرانی، موالات علی علیه السلام، تصدیق به ولایت آن حضرت است که این تصدیق باید این محبت فوق العاده را هم داشته باشد؛ یعنی شخص باید خیلی به مولا عشق بورزد و ایشان را بسیار دوست داشته باشد.^۲ از این رو، از روایت استفاده می‌شود که معرفت به امام علی علیه السلام، به معنای تصدیق به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام همراه با نکته‌ای که گویای محبت و عشق

۱. مازندرانی، محمد صالح، شرح الکافی (الأصول و الروضة)، ج ۵، ص ۱۵۷.

۲. شما به کتاب‌های رجال عامه نگاه کنید. آن‌ها یکی از عوامل جرح و قدح را حب علی علیه السلام می‌دانند؛ نه زیاده در حب علی علیه السلام؛ بلکه خود حب علی. ممکن است برای بعضی‌ها تعجب آور باشد و باور نکنند. ابن حجر عسقلانی در کتاب «هدی الساری مقدمة فتح الباری» در بحثی تحت عنوان «من ضعفه بسبب الاعتقاد» به دلیل اعتقادی که دارد، می‌نویسد: «والتشيع محبة علي وتقديمه علي الصحابة، فمن قدمه علي أبي بكر وعمر فهو غال في تشيعه، ويطلق عليه رافضي، وإلا فشيعة. فإن انضاف إلى ذلك السب أو التصريح بالبغض فغال في الرفض وإن اعتقد الرجعة إلى الدنيا فأشد في الغلو؛ تشيع محبت علي علیه السلام و مقدم کردن او بر صحابه است؛ ولی کسی که علی علیه السلام را بر ابوبکر و عمر مقدم بدارد، او غالی در تشيع است و بر او رافضي اطلاق می‌شود. در غیر این صورت، شیعه است. اگر کسی افزون بر این مقدم دانستن علی علیه السلام بر ابوبکر و عمر، آن دو نفر را سب و یا تصریح به بغض آن‌ها کند، او غالی در رفض است و اگر به رجعت اعتقاد داشته باشد، او در غلو شدید است.» (ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، هدی الساری مقدمة فتح الباری، ص ۴۵۹). بر این اساس از نظر عامه، سب و شتم شیخین جایز نیست؛ اما سب علی بن ابی طالب علیه السلام به نظر آن‌ها اشکالی ندارد!

فراوان به آن حضرت است.

نکته دوم مرحوم مازندرانی، به «والإتتمام به» ناظر است که ایشان در توضیح آن می نویسد:

قوله (والإتتمام به) أي الاقتداء به في عقائده وأعماله وأقواله. وفيه دلالة على أَنَّ العمل معتبر في تحقُّق المعرفة وهو كذلك لأنَّ من لم يمتثل بأوامره و لم ينزجر عن نواهيه فهو ليس من أهل العلم والمعرفة كما قال الله تعالى: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾؛^۱ إتمام، به معنای اقتدا^۲ به امام علی علیه السلام در عقاید، اعمال و گفتار است؛^۳ و این دلالت دارد که عمل، در تحقق معرفت معتبر است و نظر ما نیز چنین است؛ زیرا کسی که به او امر مولا عمل نکند و از نواهی آن حضرت دوری نورزد، او از اهل علم و اهل معرفت به شمار نمی آید؛^۴ همان طور که خداوند فرموده است: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾؛^۵ از بندگان خدا تنها علما هستند که از خدا

۱. مازندرانی، محمد صالح، شرح الکافی (الأصول والروضة)، ج ۵، ص ۱۵۷.

۲. مرحوم آیت الله العظمی اراکی کتابی دارد حدود هزار صفحه. ایشان در آن جا بیانی دارد به این مضمون که تطور و تهذیب و تبیین عقاید با امیر المؤمنین علیه السلام بود و آن حضرت بود که به تبیین مسائلی مانند خدا مکان ندارد و جسم نیست و ... پرداختند؛ از این رو، عقاید را باید از علی بن ابیطالب علیه السلام گرفت.

۳. یعنی تمامی این امور را باید از امام علی علیه السلام گرفته باشد.

۴. این نکته ظریفی است که اگر عمل ما مطابق با رفتار امام نباشد، از اهل معرفت به شمار نمی آییم.

۵. فاطر: ۲۸.

می ترسند.»

د
ز
ع
ن



جلسه دهم

بحث در تبیین معنای معرفت از منظر روایات است. در جلسه گذشته روایت اول مورد بررسی قرار گرفت. در ادامه به ذکر روایت دیگری در این زمینه می‌پردازیم:

روایت دوم

الْحُسَيْنُ عَنْ مُعَلَّى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ قَالَ حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَعْرِفَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأُمَّتَةَ كُلَّهُمْ وَإِمَامَ زَمَانِهِ وَيُرَدَّ إِلَيْهِ وَيُسَلِّمَ لَهُ ثُمَّ قَالَ كَيْفَ يَعْرِفُ الْآخِرَ وَهُوَ يَجْهَلُ الْأَوَّلَ؛^۱ یکی از دو امام باقر و صادق علیه السلام فرمود: بنده خدا مؤمن نباشد؛^۲ مگر این که خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم و همه ائمه علیهم السلام و امام زمانش را بشناسد و در امور خود به امام زمانش رجوع کند و تسلیمش باشد. سپس فرمود:

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، باب معرفة الإمام والرد إليه، ص ۱۸۰، ح ۲.

۲. «اسلام» با «ایمان» متفاوت است و لذا ممکن است یک شخص، در مواردی مسلمان باشد؛ ولی مؤمن نباشد؛ مانند همین جا که اگر شخص، شرط مذکور در روایت را نداشته باشد، مؤمن نیست.

چگونه ممکن است کسی امام آخر را [که امام زمان اوست]
بشناسد و امام اول را نشناسد.^۱

بررسی سندی

معلى بن محمد

در بحث سندی این روایت، مرحوم مجلسی می‌فرماید: «ضعیف علی المشهور»^۲ ظاهراً ضعف از ناحیه معلى بن محمد باشد. نجاشی در مورد او می‌نویسد: «مضطرب الحديث والمذهب»^۳ هم حدیثش اضطراب و مشکل دارد و هم مذهبش؛ چون در اعتقاد و فکر تزلزل داشته است؛ ولی مرحوم آقای خویی او را توثیق می‌کند و می‌فرماید:

الظاهر أن الرجل ثقة يعتمد على رواياته، وأما قول النجاشي من اضطرابه في الحديث والمذهب فلا يكون مانعاً عن وثاقته. أما اضطرابه في المذهب فلم يثبت كما ذكره بعضهم، وعلى تقدير الشك فهو لا ينافي الوثاقة، و أما اضطرابه في الحديث فعنايه أنه قد يروي ما يعرف، وقد يروي ما ينكر، وهذا أيضاً لا ينافي الوثاقة... وأما روايته عن الضعفاء على ما ذكره ابن الغضائري، فهي على تقدير ثبوتها لا تضر بالعمل بما يرويه عن

۱. توضیح آن خواهد آمد که چگونه ممکن است امام زمان عجل الله فرجه را بشناسند؛ در حالی که امامان عليهم السلام قبل را شناخته است؟

۲. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول عليه السلام، ج ۲، ص ۳۰۱.

۳. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۴۱۸، ش ۱۱۱۷، ترجمه معلى بن محمد بصری.

الثقات، فالظاهر أن الرجل معتمد عليه، والله العالم؛ ظاهراً این شخص ثقة است و بر روایاتش اعتماد می‌شود؛ اما این سخن نجاشی مبنی بر این که این شخص در حدیث و مذهب اضطراب دارد، مانع وثاقت وی نیست؛ زیرا اضطرابش در مذهب که اثبات نشده و بر فرض ثبوت، این اضطراب با وثاقت او منافاتی ندارد... و اما این که از ضعفاً روایت نقل کرده است، این مطلبی است که این غضائری ذکر کرده و بر فرض ثبوت این مطلب، در زمینه عمل به روایاتی که وی از افراد ثقة نقل کرده است، به ما ضرری نمی‌رساند. بدین رو، ظاهراً این شخص قابل اعتماد است.

بر اساس فرمایش مرحوم آقای خویی، معلى بن محمد، ثقة است و اضطراب وی در حدیث و مذهب، بر فرض این که اثبات شود، مشکلی ایجاد نمی‌کند. ممکن است کسی از اهل سنت باشد، مثل نوفلی، سکونی، غیاث بن ابراهیم و حفص بن غیاث که افراد این چنینی فراوان داریم؛ ولی ثقة‌اند.

بررسی دلالتی

مرحوم مجلسی در توضیح و تبیین این عبارت از روایت: «لا یكون العبد مؤمناً» می‌نویسد:

قوله لا یكون العبد مؤمناً: «لا یكون العبد مؤمناً»^۱، أي مصدقاً بالمعارف التي تحب عليه

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۲۷۹، ش ۱۲۵۳۶.

۲. بحثی با این عنوان مطرح است که اگر کسی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه را در دنیا نشناسد، آیا این شخص مسلمان است، یا این که حداقل به ظاهر با او معامله مسلمان می‌شود؛ همان طور که

فلا یفلح إلا بها، ما لم یحصل له معرفة الله و التصدیق بوجوده و وحدته و صفاته اللاتقة به، و معرفة رسوله بالرسالة، و التصدیق بجميع ما جاء به، و معرفة الأئمة عليهم السلام کلهم و إمام زمانه بالإمامة، و وجوب الرد إلیه و الأخذ عنه و إطاعته، و ذلك لأنه إنما یحصل له المعرفة من جهتهم و بتعريفهم و هدايتهم، فکل عبد یحتاج فی معرفته إلی إمام زمانه، و معرفته إنما یتيسر له غالبا بالنقل من الإمام السابق علیه، فیحتاج فی معرفة إمام زمانه إلی معرفة الأئمة کلهم؛^۱ بنده تصدیق کتنبه معارف واجبى که سبب رستگارى انسان است، به شمار نمى آید، مگر در صورتى که به این امور معرفت پیدا کرده باشد: خدا و تمام صفات او، رسالت پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله وسلم و وحى و دستورهاى او، تمامى ائمه اطهار عليهم السلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و وجوب مراجعه به آن ها و اخذ دستورهاى الهى و پیروى از آن ها؛ زیرا معرفت تنها از ناحیه آن ها و شناخت و هدایت آن بزرگواران برای انسان حاصل مى شود. بر این اساس، هر بنده اى در معرفت خود، به امام زمانش محتاج است و معرفت امام زمان هم، غالباً از طریق نقل و نص امام سابق برای او امکان پذیر است. پس او برای معرفت امام زمان خود، به معرفت تمام امامان عليهم السلام محتاج است.

در توضیح این عبارت از روایت: «و یرد إلیه و یسلم له» مى نویسد: «قوله و یرد

اکثر فقها مى گویند؟ یا این که مخالفان هم مشکل دارند، همان طور که صاحب حدائق بیان مى کند؟ این بحث مهمی است که در جای خود باید به آن پرداخت.

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول عليهم السلام، ج ۲، ص ۳۰۱.

إليه و يسلم له»، بیان لجهت الاحتیاج إلى معرفة إمام زمانه؛^۱ این عبارت، بیان کننده دلیل احتیاج به معرفت امام است» و در واقع، در پاسخ به این پرسش است که چرا ما باید امام زمان خودمان را بشناسیم؟ می‌گوید: معرفت امام برای این واجب است که ما به او مراجعه کنیم و او را مرجع خود قرار دهیم و در برابر او تسلیم باشیم.

ایشان همچنین در بیان این عبارت: «كيف يعرف الآخر وهو يجهل الأول» می‌نویسد:

قوله: «كيف يعرف الآخر وهو يجهل الأول»؛ إشارة إلى أن سبب اعتبار معرفة الأئمة كلهم هو توقف معرفة الزمان على معرفة الأئمة السابقين كلهم، لأن إمامة كل لاحق إنما تعرف بنص السابق عليه، أو أن طريق المعرفة واحدة، فلو علم إمامة إمام زمانه بالمعجزة فقد تواترت المعجزات عن السابقين، و أما معرفة إمام الزمان و مدخليتها في الإيمان، فلما تواتر عن النبي ﷺ: من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية؛^۲ این عبارت اشاره است به سبب و علت معتبر بودن معرفت تمام امامان عليه‌السلام که آن عبارت است از متوقف بودن معرفت امام زمان عليه‌السلام بر معرفت تمام امامان سابق عليه‌السلام؛ زیرا هر امام لاحق با نص امام سابق شناخته می‌شود؛ یا این که اشاره است به این که طریق و راه معرفت یکی است؛ و لذا اگر امامت امام زمان عليه‌السلام را از

۱. همان.

۲. همان.

طریق معجزه شناخت، در مورد امامان سابق معجزات متواتر است و از این طریق، آن بزرگواران را نیز می‌تواند بشناسد؛^۱ اما معرفت امام زمان علیه السلام و نقش و مدخلیت آن در ایمان به دلیل این حدیث متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة».^۲

بر اساس فرمایش مرحوم مجلسی، عبارت «کیف یعرف الآخر و هو یجهل الأول»؛ یا بیانگر علت وجوب معرفت تمام امامان علیهم السلام است و یا بیانگر واحد بودن طریق و راه معرفت امام معصوم علیه السلام. در مورد احتمال اول، علامه، علت وجوب معرفت تمام امامان علیهم السلام را، متوقف بودن معرفت امام زمان علیه السلام بر معرفت امامان سابق علیهم السلام دانست؛ یعنی تا ائمه سابق علیهم السلام را نشناسد، نمی‌تواند امام لاحق را که امام زمان علیه السلام است بشناسد؛ زیرا پذیرش امام لاحق، به امام سابق بستگی دارد. بر این اساس است که بر پایه روایات، هر کس یک نفر از ائمه اطهار علیهم السلام را انکار کند، گویا تمام ائمه علیهم السلام را انکار کرده است: «من انکر واحدا منّا فکأنما انکر الجميع» اهل سنت این حقیقت را نادیده گرفته و نوعاً ائمه علیهم السلام را انکار می‌کنند و به همین دلیل، در مورد امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف در محذور واقع می‌شوند. بر همین اساس، اینان فقط امام دوازدهم را منکر نشدند، بلکه کل ائمه علیهم السلام را منکر شدند. در مورد احتمال دوم نیز ایشان فرمود: اگر امام زمان علیه السلام

۱. اگر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را به وسیله معجزه بشناسد، همین طریق، ائمه علیهم السلام قبل را معرفی می‌کند.

۲. مرحوم مجلسی، هرکجا حدیث معرفت را ذکر می‌کند، به متواتر بودن آن تصریح می‌کند.

را با معجزه شناختی، سایر امامان علیهم‌السلام را نیز می‌توانی با معجزه بشناسی.

نکته دیگر در کلام مرحوم مجلسی، به چرایی وجوب معرفت امام علیه‌السلام و نقش و تأثیر آن در ایمان ناظر است که علامه در بیان خود، علت این وجوب را، حدیث متواتر معرفت دانست.

اشکال اهل سنت در مورد امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف در کلام شیخ بهایی

در کتاب کافی، روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که در بخشی از آن، به خالی نبودن زمین از حجت الاهی تصریح شده است.^۱ مرحوم مجلسی در مرآة العقول در ذیل این روایت، مطلبی را از شیخ بهایی که در کتاب شرح الأربعین ایشان آمده، نقل کرده است که با بحث ما بی‌ارتباط نیست. در این متن ضمن اشاره به حدیث معرفت، شبهه‌ای از سوی اهل سنت در مورد این

۱. عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنِي الثَّقَةُ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام أَنَّهُمْ سَمِعُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام يَقُولُ فِي خُطْبَةٍ لَهُ اللَّهُمَّ وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرُزُ كُلُّهُ وَلَا يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ وَأَنَّكَ لَا تُغْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ - ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطْلَعِ أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ كَيْلًا تَبْطُلُ حُجُجُكَ وَلَا يَضِلُّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بَلْ أَيْنَ هُمْ وَكَمْ أَوْلِيَاؤُكَ الْأَقْلُونَ عِدَدًا وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ قَدَرًا الْمُتَّبِعُونَ لِقَادَةِ الدِّينِ - الْأَيُّمَةُ الْهَادِيْنَ الَّذِينَ يَتَّأَذُّبُونَ بِأَدَابِهِمْ وَيَنْهَجُونَ نَهَجَهُمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَهْجُمُ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ فَتَسْتَحِيبُ أَرْوَاحَهُمْ لِقَادَةَ الْعِلْمِ وَيَسْتَلْبِثُونَ مِنْ حَدِيثِهِمْ مَا اسْتَوْعَرَ عَلَى غَيْرِهِمْ وَيَأْتَسُونَ بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْمُكَذِّبُونَ وَأَبَاهُ الْمُسْرِفُونَ أَوْلِيَاؤُكَ أَتَبَاغُ الْعُلَمَاءِ صَحْبُوا أَهْلَ الدُّنْيَا بِطَاعَةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَأَوْلِيَاؤُهُ وَدَانُوا بِالْتَّقِيَّةِ عَنْ دِينِهِمْ وَالْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَأَرْوَاحُهُمْ مُعَلِّقَةٌ بِالْحَلِّ الْأَعْلَى فَعُلَمَاؤُهُمْ وَأَتَبَاعُهُمْ خُرُسٌ صُمْتُ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ مُنْتَظَرُونَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ وَ سَيَحْقُ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَتَخَقَّقُ الْبَاطِلُ مَا هَا ظَوْبِي هُمْ عَلَى صَبْرِهِمْ عَلَى دِينِهِمْ فِي حَالِ هَذَبَتِهِمْ وَيَا شَوْقَاهُ إِلَى رُؤْيَتِهِمْ فِي حَالِ ظُهُورِ دَوْلَتِهِمْ وَسَيَجْمَعُنَا اللَّهُ وَ إِيَّاَهُمْ فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَرْوَاحِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ (كلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، باب نادر فی حال الغیبة، ص ۳۳۵، ح ۳).

حدیث مطرح شده است، به این مضمون که وقتی دسترسی به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و دریافت مسائل دینی از او ممکن نباشد، این معرفت، متضمن چه فایده‌ای است؟!

استقامة ما دل علیه هذا الحديث من عدم خلو الأرض من إمام موصوف بتلك الصفات، وكذا ما يفيد الحديث المتفق عليه بين الخاصة والعامة من قوله: من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية، ظاهرة على ما ذهب إليه الإمامية من أن إمام زماننا هذا هو مولانا الإمام الحجة بن الحسن المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ومخالفهم من أهل السنة يشنعون عليهم بأنه إذا لم يمكن التوصل إليه ولا أخذ المسائل الدينية عنه فأی ثمرة تترتب على مجرد معرفته حتى يكون من مات وليس عارفا به فقد مات ميتة جاهلية؛^۱ این روایت دلالت می‌کند که زمین از امامی که متصف به این صفات است [= صفات مذکور در روایت] خالی نمی‌ماند و همچنین حدیث مورد اتفاق بین خاصه و عامه که می‌گوید: «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية»؛ ظهور دارد بر این اعتقاد شیعه که امام زمان ما، مولای ما امام حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف است. مخالفان شیعیان امامیه، بر آن‌ها اشکال می‌کنند که وقتی که دسترسی به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و دریافت مسائل دینی از او ممکن نباشد، این معرفت، چه فایده‌ای دارد؟!

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول عليه السلام، ج ۴، ص ۲۷.

پاسخ علامه مجلسی به اشکال

مرحوم مجلسی با استفاده از کلام شیخ بهایی، دو جواب به اشکال مطرح شده می‌دهد؛ یک «جواب نقضی» و یک «جواب حلی».

جواب نقضی:

قالت الإمامية أن تشنيعكم علينا مقلوب عليكم، لأنكم تذهبون إلى أن المراد بإمام الزمان في هذا الحديث صاحب الشوكة من ملوك الدنيا كائنا من كان، عالماً أو جاهلاً عدلاً أو فاسقاً فأی ثمة تترتب على معرفة الجاهل الفاسق ليكون من مات ولم يعرفه فقد مات ميتة جاهلية؛^۱ شیعه امامیه می‌گوید: ما همین اشکال را به شما وارد می‌دانیم؛ زیرا شما می‌گویید مراد از امام زمان، در این حدیث، هر صاحب قدرتی از پادشاهان دنیا است، هرکس که می‌خواهد باشد؛ عالم باشد یا جاهل، عادل باشد یا فاسق، تفاوتی نمی‌کند.^۲ با این توضیح، ما از شما می‌پرسیم که شناخت این امام زمان جاهل و فاسق، چه فایده‌ای دارد تا این که بگوییم اگر کسی بدون شناخت او بمیرد، به

۱. همان.

۲. نقل شده است که روزی حسن البکر (رئیس جمهور عراق قبل از صدام) به نجف اشرف رفته بود. کلیدار حرم، برای او قرآنی به عنوان قرآن‌های تحفه و قدیمی آورد و به او گفت: آقا این قرآن برای سه هزار سال قبل است. ایشان گفت: عجب پس خیلی مهم است از آن نگهداری کنید. این فرد، این مقدار نمی‌فهمد که قدمت تاریخ نزول قرآن به سه هزار سال قبل نمی‌رسد. حالا شما ببینید که این آقا با این حجم از درک و آگاهی، ولی امر می‌شود و می‌گویند اطاعتش واجب است. مثل آن بنده خدا که گفت: من قرآنی دارم به خط حضرت یوسف، پس این قرآن خیلی مهم‌تر از قرآن قبلی است! باید از آن نگهداری کنیم!

مرگ جاهلیت مرده است؟!۱

جواب حلّی:

و الإمامیة یقولون: لیست الثمرة منحصرة فی مشاهدته و أخذ المسائل عنه، بل نفس التصدیق بوجوده عَلَيْهِ السَّلَام و أنه خلیفة الله فی الأرض أمر مطلوب لذاته، و رکن من أركان الإيمان کتصدیق من کان فی عصر النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوجوده و نبوته؛^۱ شیعیان امامیه در پاسخ می‌گویند: ثمره و فایده معرفت امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام و رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى، در دیدن و گرفتن مسائل از ایشان منحصر نیست؛ بلکه تصدیق به وجود آن حضرت و این‌که او خلیفه خدا روی زمین است، خود امری است که مطلوبیت ذاتی دارد و از ارکان ایمان به شمار می‌آید؛ همانند تصدیق به وجود پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و نبوت ایشان از سوی کسانی که در عصر ایشان زندگی می‌کردند.

با این توضیح، معرفت به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از سوی کسی مانند او پس قرنی که در عصر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌زیست؛ اما ایشان را ندید و مسائل را مستقیم از او دریافت نکرد، نیز امری مفید و ثمره بخش است؛ و نمی‌توان گفت چون او، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را ندیده و مسائل را به صورت مستقیم از ایشان دریافت نکرده است؛ پس معرفت او فایده‌ای ندارد؛ زیرا ثمره معرفت به مشاهده آن حضرت و دریافت مسائل از ایشان منحصر نیست؛ بلکه تصدیق به وجود پیامبر

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ج ۴، ص ۲۷.

اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نبوت ایشان از سوی او پس قرنی، خود امری مطلوب و رکنی از ارکان ایمان است.

کلام ملا صالح مازندرانی در شرح روایت

در روایت دوم، این عبارت: «کیف یعرف الآخر و هو یجهل الأول»، به توضیح نیاز دارد که ما در این زمینه به کلام مرحوم مازندرانی اشاره می‌کنیم. ایشان در مورد این عبارت، دو احتمال مطرح کرده است:

احتمال اول:

لعلّ المراد بالأوّل هو الله و رسوله و بالآخر هو الإمام. و فیه ردّ علی المخالفین حیث قالوا عرفنا علیاً بأنّه إمام مفترض الطاعة و هم لم یعرفوا الله و رسوله لأنّهم عرفوا إلهاً لم یأمر بخلافة علیّ و لم یجعل حجة بعد رسوله و عرفوا رسولاً لم ینصّ بخلافة علیّ و لم یصرّح بإمامته بعده، و الاله الموصوف بهذه الصفات لیس یاله، و الرسول المنعوت بهذه النعوت لیس برسول، فهم لما لم یعرفوا الأوّل لم یعرفوا الآخر؛^۱ شاید مراد از اول، خدا و پیامبر ایشان صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مراد از آخر، امام عَلَيْهِ السَّلَام باشد [که در این صورت، روایت می‌خواهد بگوید، چگونه ممکن است کسی امام را شناخته باشد، در حالی که هنوز خدا و پیامبر او را نشناخته است]. این جمله در واقع، ردی بر مخالفان است؛ زیرا آن‌ها می‌گویند ما علی عَلَيْهِ السَّلَام را به عنوان امام مفترض الطاعة شناخته‌ایم؛

۱. مازندرانی، محمد صالح، شرح الکافی - الأصول و الروضة، ج ۵، ص ۱۵۷-۱۵۸.

در حالی که آن‌ها خدا و پیامبر ﷺ را نشناخته‌اند؛ زیرا آن‌ها خدایی را شناختند که به خلافت علی علیه السلام امر نکرده و او را حجت بعد از رسولش قرار نداده است و همچنین پیامبری را شناختند که به خلافت علی علیه السلام و امامت ایشان تصریح نکرده است. خدای موصوف به این صفات، خدا نیست و همچنین پیامبری که به این ویژگی‌ها متصف است، پیامبر ﷺ نیست. بدین‌رو، این‌ها، چون هنوز خدا و رسول ﷺ او را نشناخته‌اند، امام را نیز نشناخته‌اند.

بر اساس احتمال ذکر شده، معرفت خدا و رسول ﷺ با معرفت امام مرتبط است و میان آن‌ها پیوند عمیق و گسست ناپذیری وجود دارد و تفکیک بین آن‌ها معنا ندارد. با این بیان، آن‌ها نه خدا شناخته‌اند و نه پیامبر ﷺ را؛ چون خدایی را که آن‌ها شناختند، خدایی است که به خلافت علی علیه السلام امر نکرده و او را حجت بعد از رسول الله ﷺ قرار نداده، بلکه تعیین خلیفه را به مردم واگذار کرده است، تا آن‌ها خود از طریق شورا، اجماع و... در مورد آن اقدام کنند. پس خدایشان غیر از خدای ماست. همچنین پیامبری را شناختند که برخلاف علی علیه السلام و امامت ایشان تنصیص و تصریحی نکرده است. بدین‌رو، خدا و پیامبر آن‌ها با خدا و پیامبر ما متفاوت است و طبق فرمایش مرحوم ملا صالح مازندرانی می‌توان گفت که آن‌ها نه خدا را شناختند، نه رسول او را.

احتمال دوم:

و یحتمل أن یکون المراد بالآخر إمام الزمان و بالأول الأئمة قبله یعنی کیف يعرف الآخر من لم يعرف الأول و الحال أن إمامة الآخر تثبت بنص الأول و

هذا أظهر والأول أنسب ببعض أحاديث هذا الباب؛^۱ احتمال دارد که مراد از آخر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و مراد از اول، ائمه عليهم السلام پیش از ایشان باشد؛ یعنی چگونه ممکن است کسی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را شناخته باشد، در حالی که هنوز امام قبل را شناخته است؟! در حالی که امامت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، با نص امام قبل ثابت می شود و این احتمال اظهر است؛ ولی احتمال اول با بعضی از احادیث این باب مناسب تر است.

بیان مرحوم مجلسی، که پیش تر ذکر شد، با محوریت بیان دوم مرحوم مازندرانی و تأیید همین بیان است. گفتی است که این بیان دوم مرحوم مازندرانی، قوی و به روایات ناظر است و نتیجه سخن مرحوم مازندرانی و علامه این شد که اینان خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در حقیقت نشناخته اند. بدین رو، به شناخت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز نایل نشده اند.

گفتنی است کسانی که نسبت به ائمه عليهم السلام شناختی ندارند، نه به عنوان این - که این بزرگواران فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند؛ بلکه در حد یک راوی عادی و معمول نمی شناسند. این مطلب، همان گله ای است که آقای اربلی صاحب کتاب کشف الغمة مطرح می کند. او در بین اهل سنت بوده و به اصطلاح برخی، از شیعیان معتدل است و در این کتاب، از اهل سنت گله می کند و می گوید من از شما تعجب می کنم.^۲

۱. همان، ص ۱۵۷.

۲. شخصی می گوید: با یکی از اهل سنت در مسیری می رفتیم که به حرم امام کاظم عليه السلام رسیدیم. شخص سنی حاضر نشد داخل حرم بیاید؛ او بیرون نشست تا من رفتم زیارت کردم و آمدم. همین

شخص، به زیارت قبور افراد معمول می‌رود؛ اما حاضر نیست کنار قبور فرزندان پیامبر ﷺ برود. جای اشکال و انتقاد به این جوی است که وی در کتاب صفة الصفوة، نام بسیاری از اشخاص را «صفوة» [= شخصیت‌ها و نخبگان] می‌گذارد و حتی اسامی بعضی نخبه‌ها را هم بلد نیست. می‌گوید: «رجل»؛ اما اسم امام کاظم ﷺ و امام رضا ﷺ و... را در کتابش نمی‌آورد. این چه نوع تعصب و عصبیتی است؟! دلیل این تعصب آن است که این افراد نسبت به ائمه ﷺ اصلاً اعتنایی نمی‌کنند؛ یا به قول عالم اردنی که می‌گوید: به ما اشکال وارد است؛ زیرا ما به فرهنگ اهل بیت ﷺ اعتنا نمی‌کنیم؛ نه در عقاید، نه در احکام، نه در اخلاق، نه در تفسیر و... اصولاً فرهنگ اهل بیت ﷺ را کنار گذاشته‌ایم. بلکه فقط در دو جا با اهل بیت ﷺ کار داریم: یک مورد، جایی است که خواسته باشیم به شیعه حمله کنیم؛ که در این موارد، مطلب را از اهل بیت ﷺ می‌گیریم تا با آن، شیعیان را محکوم کنیم. مورد دوم، در جایی است که خواسته باشیم مبانی خودمان را تقویت کنیم. در غیر از این دو مورد، به فرهنگ اهل بیت ﷺ اصلاً اعتنا نمی‌کنیم (ر.ک: هران حداء، امین بن صالح، فقه الآل بین دعوی الإهمال و تهمة الإنتحال، مقدمه کتاب).

جلسه یازدهم

بحث در تبیین معنای «معرفت» از منظر روایات است. در جلسات قبل اشاره شد که مرحوم کلینی در کافی شریف، بابی را تحت عنوان «باب معرفة الإمام و الرد إليه» به موضوع معرفت امام اختصاص داده است و در آن جا چهارده روایت در این زمینه ذکر کرده است. در جلسه گذشته، روایت دوم مورد بررسی قرار گرفت و ما در ادامه به ذکر روایت دیگری در این زمینه می‌پردازیم:

روایت سوم

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا- وَلَا تَعْرِفُوا حَتَّى تُصَدِّقُوا وَلَا تُصَدِّقُوا حَتَّى تُسَلِّمُوا أَبْوَابَ أَرْبَعَةٍ لَا يَصْلُحُ أُولَئِكَ إِلَّا بِآخِرِهَا صَلَّ أَصْحَابُ الثَّلَاثَةِ وَ تَاهُوا تَمِيمًا بَعِيدًا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الْوَفَاءَ بِالشُّرُوطِ وَ الْعُهُودِ فَتَنَ وَفَى لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِشَرْطِهِ وَ اسْتَعْمَلَ مَا وَصَفَ فِي عَهْدِهِ نَالَ مَا عِنْدَهُ وَ اسْتَكْمَلَ مَا وَعَدَهُ- إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَخْبَرَ الْعِبَادَ بِطُرُقِ الْهُدَى وَ شَرَعَ لَهُمْ فِيهَا الْمَنَارَ وَ أَخْبَرَهُمْ كَيْفَ يَسْلُكُونَ فَقَالَ: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ

صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى^١ وَقَالَ: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^٢ فَبَنِىَ اللَّهُ
فِيمَا أَمَرَهُ لَبَّىَ اللَّهُ مُؤْمِنًا بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ فَاتَ قَوْمٌ
وَمَا تَوَاتَوْا قَبْلَ أَنْ يَهْتَدُوا وَظَنُوا أَنَّهُمْ آمَنُوا وَآشْرَكُوا مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّهُ
مَنْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا اهْتَدَى وَمَنْ أَخَذَ فِي غَيْرِهَا سَلَكَ طَرِيقَ الرَّذَى
وَصَلَ اللَّهُ طَاعَةً وَلِيَّ أَمْرِهِ بِطَاعَةِ رَسُولِهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ بِطَاعَتِهِ فَكُنْ تَرَكَ
طَاعَةَ وَلَاةِ الْأَمْرِ لَمْ يُطِيعِ اللَّهَ وَلَا رَسُولَهُ وَهُوَ الْإِفْرَارُ بِمَا أُنْزِلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ: «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»^٣ وَالتَّمَسُّوا الْبُيُوتَ الَّتِي:
«إِذَنْ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»^٤ فَإِنَّهُ أَخْبَرَكُمْ أَنَّهُمْ: «رِجَالٌ لَا
تُلْهِمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ
يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»^٥ إِنَّ اللَّهَ قَدْ اسْتَخْلَصَ الرُّسُلَ لِأَمْرِهِ ثُمَّ
اسْتَخْلَصَهُمْ مُصَدِّقِينَ بِذَلِكَ فِي نُذُرِهِ فَقَالَ: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا
نَذِيرٌ»^٦ تَاهَ مَنْ جَهَلَ وَاهْتَدَى مَنْ أَبْصَرَ وَعَقَلَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ:
«فَاتَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»^٧ وَكَيْفَ
يَهْتَدِي مَنْ لَمْ يُبْصِرْ وَكَيْفَ يُبْصِرُ مَنْ لَمْ يَتَدَبَّرْ اتَّبِعُوا رَسُولَ اللَّهِ وَأَهْلَ
بَيْتِهِ وَأَقْرُوا بِمَا نَزَلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاتَّبِعُوا آثَارَ الْهُدَى فَإِنَّهُمْ عَلَامَاتُ

١. طه: ٨٥.

٢. مائدة: ٣١.

٣. اعراف: ٣١.

٤. نور: ٣٦.

٥. همان: ٣٧.

٦. فاطر: ٢٢.

٧. انبياء: ٤٦.

الْأَمَانَةِ وَالثَّقَى وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَوْ أَثْكَرَ رَجُلٌ - عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَقَرَّ
 بِمَنْ سِوَاهُ مِنَ الرُّسُلِ لَمْ يُؤْمِنْ أَقْتَصُوا الطَّرِيقَ بِالتَّمَاسِ الْمُنَارِ وَ التَّمَسُّوا
 مِنْ وَرَاءِ الْحُجُبِ الْأَثَارِ - تَسْتَكْمِلُوا أَمْرَ دِينِكُمْ وَ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ؛^۱ امام
 صادق عليه السلام فرمود: به راستی شما مردمی صالح و شایسته نخواهید
 بود، مگر این که معرفت پیدا کنید و معرفت پیدا نکنید تا تصدیق
 کنید و تصدیق نکنید، مگر این که تسلیم شوید. چهار در است که
 نخستین آن ها شایسته نباشد، جز به همراهی آخرشان. کسانی که
 از سه در وارد شوند، گمراه شده اند و در سرگردانی و در بی راهی
 دوری افتاده اند. خدای تبارک و تعالی جز عمل صالح نپذیرد و جز
 وفا به شروط و پیمان ها را نپذیرد. کسی که شرطش را با خدای عز و
 جل وفا کند و آنچه را خدا در پیمانش بیان کرده است، به کار
 بندد، به آنچه نزد خداست برسد و وعده خدا را کاملاً دریابد.
 خدای تبارک و تعالی بندگان را به راه های هدایت خبر داده و
 برای ایشان در آن راه ها، چراغ های بلند قرار داده و به آن ها خبر داده
 است که چگونه راه پیمایند و فرموده است: «به راستی من بسیار
 آمرزنده ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند و
 سپس به راه حق رهبری شود» (طه: ۸۳)؛ و فرموده است «همانا خدا
 فقط از پرهیزکاران بپذیرد» (مائده: ۳۱). پس کسی که از خدا نسبت
 به او امرش باک داشته باشد، خدا را ملاقات کند؛ در حالی که مؤمن
 باشد به آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده است. افسوس، افسوس، که مردمی

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، باب معرفة الإمام و الرد إليه، ص ۱۸۱-۱۸۳، ح ۶.

از دست رفتند و پیش از آن که هدایت یابند، مردند و گمان بردند که مؤمن هستند؛ ولی چون نمی دانستند، مشرک بودند. هر کس از در، وارد خانه شود، رهبری شده است و آن کس که راهی غیر از در، پیش گیرد راه هلاکت پیموده است. خدا اطاعت ولی امرش را به طاعت رسولش پیوند زده و طاعت رسولش را به طاعت خودش. پس هر کس از والیان امر اطاعت نکند، خدا و رسولش را اطاعت نکرده است که این همان اقرار است به آنچه از طرف خدای عز و جل نازل شده که فرموده است: «در هر مسجدی زیور به تن کنید.» (اعراف: ۳۱) و خواهش کنید و بجوید خانه هایی را که: «خدا اجازه داده رفعت گیرند و نامش در آن ها برده شود» (نور: ۳۶)؛ زیرا خدا به شما خبر داده که آن ها: «مردانی باشند که هیچ تجارت و داد و ستدی ایشان را از یاد خدا، گزاردن نماز و دادن زکات باز ندارد و از روزی که دل ها و دیده ها در آن دگرگون شود، بیم دارند» (نور: ۳۷). همانا خداوند رسولان خود را برای امرش برگزید و تصدیق دهندگان به بیم های خود قرار داد و فرمود: «هیچ امتی نیست، مگر این که در میانشان بیم دهنده ای بوده است» (فاطر: ۲۴). گمراه شد آن کس که ندانست و ره یافت آن که بینا و عاقل گشت. خدای عز و جل می فرماید: «چشم های ظاهر کور نمی شود؛ بلکه دل هایی که در سینه هاست، کور می شود» (حج: ۴۶). چگونه ره یابد کسی که بینا نیست و چگونه بینا شود کسی که تفکر نکند. از رسول خدا ﷺ و اهل بیتش علیهم السلام پیروی کنید و به آنچه از نزد خدا نازل شده است، اعتراف کنید و به دنبال نشانه های هدایت روید؛ زیرا

ایشان، علامات امانت و تقوایند و بدانید که اگر کسی عیسی بن مریم را انکار و به پیغمبران دیگر اعتراف کند، ایمان ندارد. راه را در پرتو چراغ‌گاه بینمایید و آثار پشت پرده و پنهان را بخواهید تا امر دینتان کامل شود و به خدای پروردگارتان مؤمن شوید.

بررسی سندی

سند روایت به این صورت است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ [= محمد بن خالد] عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ...»

مرحوم مجلسی در بررسی سندی این روایت می‌فرماید: «ضعیف و سیاتی بأدنی اختلاف فی کتاب الإیمان و الکفر بهذا السند؛^۱ این روایت ضعف دارد و به زودی در کتاب کفر و ایمان همین روایت، با اختلاف اندکی؛ اما با همین سند می‌آید.» گفتنی است این ضعف یا به اعتبار «عمن ذکره» و ارسال آن است و یا به اعتبار «محمد بن عبد الرحمن».

بررسی دلالی

در بخش ابتدایی این روایت چنین آمده است: «إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا وَلَا تَعْرِفُوا حَتَّى تُصَدِّقُوا وَلَا تُصَدِّقُوا حَتَّى تُسَلِّمُوا أَبْوَاباً أَرْبَعَةً...»

۱. برای درک این مطلب که در عبارت: «عدة من اصحابنا»؛ مراد از این عده، چه کسانی هستند، رک: علامه حلی، حسن بن یوسف، خلاصة الأقوال فی معرفة أحوال الرجال، ص ۲۷۱.
۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۰۵.

مرحوم علامه مجلسی در توضیح این عبارت می نویسد:

«إنکم لا تكونون صالحین» أي لا صلاح ولا نجاة ولا قبول عند الله إلا بالمعرفة، إذ لا صلاح إلا بالعبادة لمن يستحق أن يعبد، ولا عبادة إلا بالمعرفة، «ولا تعرفوا» بصیغة النهی و معناه النفی، و الظاهر «ولا تعرفون» كما فیما سیأتی، أي لا معرفة إلا بالتصديق لله و لرسوله ﷺ و للحجج ﷺ، و لا تصديق إلا بالتسليم و الرضا بما من جانب المصدق به أعنی الأبواب الأربعة، و قيل: المراد بالتسليم الانقياد للأئمة ﷺ و الرضا بما یصدر منهم «و أبوابا» منصوب بتقدير: ألزموا، أو خذوا، أو اعلموا؛^۱ صالح بودن، نجات و قبولی اعمال نزد خدا ممکن نیست، مگر با معرفت؛ زیرا صالح بودن بدون عبادت خداوند و عبادت بدون معرفت ممکن نیست. عبارت «ولا تعرفوا» صیغه نهی است؛ ولی معنای آن نفی است و ظاهراً «ولا تعرفون» همان طور که خواهد آمد، به این معناست که معرفت محقق نمی شود، مگر با تصدیق خدا، رسول ﷺ و حجت های الهی ﷺ؛ و تصدیق حاصل نمی شود، مگر با تسلیم و رضایت به آنچه از جانب تصدیق شونده است، یعنی ابواب چهارگانه.^۲ برخی گفته اند مراد از تسلیم، انقیاد و اطاعت محض به ائمه ﷺ و رضایت است در مورد آنچه از سوی

۱. همان.

۲. بر این اساس، صالح بودن، به معرفت بستگی دارد و معرفت هم درمداً تصدیق و تصدیق هم درمداً تسلیم، تسلیم هم به معنای انقیاد و اطاعت محض از ابواب اربعه [= ائمه طاهرين ﷺ] است.

آن‌ها صادر می‌شود.^۱ واژه «ابواب» منصوب است و در این جا فعل «الزموا»، «خذوا» و یا «اعلموا» در تقدیر است [یعنی منظور این است که یا ملازم ابواب اربعه باشید، یا این ابواب را بگیرید و یا به آن، علم داشته باشید].

مشکل در عبارت «حَتَّى تُسَلِّمُوا أَبْوَاباً أَرْبَعَةً» است. در این جا پرسش این است که تسلیم در برابر ابواب اربعه به چه معناست؟ مرحوم مجلسی در توضیح این عبارت، مجموعاً پنج معنا و احتمال برای عبارت «ابواب اربعه» در نظر می‌گیرد:

معنای اول:

ما سمعته من الوالد علیه السلام^۲ و هو أنها إشارة إلى الأربعة المذكورة في الآية الآتية، أي التوبة، والإيمان، والعمل الصالح، والاهتداء بولاية أهل البيت عليهم السلام، و أصحاب الثلاثة هم التاركون للرابعة، مع أنهم أصحاب الثلاثة على وجه آخر أيضاً لقولهم بخلافة الخلفاء الثلاثة؛^۳ احتمال اول، چیزی است که از پدرم شنیدم و آن عبارت است از این که «ابواب اربعه» اشاره است به چهار چیزی که در آیه بعد ذکر شده است که عبارتند از:

۱. یعنی منظور از «تسلیم» این است که بدون هیچ تأمل و تردید، در برابر ائمه معصوم علیهم السلام انقیاد و پذیرش و تبعیت داشته باشیم؛ راضی باشیم به هر چیزی که از سوی آن بزرگواران صادر می‌شود و هرچه فرمودند و هر دستوری که دادند، بی‌درنگ بپذیریم که این، معنای «معرفت» است.

۲. مرحوم مجلسی برای پدر بزرگوارش خیلی احترام قائل است. تعبیرات ایشان در مورد پدر بزرگوارشان را به ویژه در کتاب ملاذ الأخیار ببینید.

۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۰۵.

توبه، ایمان، عمل صالح و اهتدا به ولایت اهل بیت علیهم السلام؛ و اصحاب ثلاثه، کسانی هستند که چهارمی [= اهتدا و هدایت یافتن به ولایت اهل بیت علیهم السلام] را رها کردند. افزون بر این که این گروه، از این جهت که به خلافت سه خلیفه قائل هستند و از اهل بیت علیهم السلام پیروی نکردند نیز، اصحاب ثلاثه هستند.^۱

۱. مطلبی را از کتاب‌های «الکامل فی ضعف الرجال» ابن عدی جرجانی، نقل می‌کنیم. این کتاب، از کتاب‌های قدیمی رجالی اهل سنت است. نویسنده به داود بن ابی عوف ابوجحاف کوفی را که یکی از روایان شیعه است، این‌گونه تضعیف می‌کند: «وهو من غالبية أهل التشيع وعامة حديثه في أهل البيت ولم أر لمن تكلم في الرجال فيه كلاما، وهو عندی ليس بالقوی» (ابن عدی جرجانی، عبدالله بن عدی، الکامل فی ضعف الرجال، ج ۳، ص ۵۴۵). می‌گوید غالب روایتش در فضایل اهل بیت علیهم السلام است؛ آیا این ضعف است؟! از جمله روایانی است که از ابوجحاف روایت نقل می‌کند، زیاد بن منذر است. ابن عدی او را از ابوجحاف ضعیف‌تر می‌داند و در مورد او می‌نویسد: «أبو الجارود واسمه زیاد بن المنذر و لعله أضعف من أبي الجحاف» (همان). این افراد از روایان شیعه هستند و ابن عدی نمونه‌ای از روایاتشان را که دال بر ضعف است، می‌آورد؛ چون یکی از مبانی قدمای اهل سنت در تضعیف یا تقویت روات، بررسی روایاتشان است. آن‌ها از طریق روایات، اشخاص را ارزیابی می‌کنند که چه سنخ روایاتی دارند. آیا این روایات، دال بر عدالتشان است یا دال بر ضعفشان؟ متأخرینشان مثل ابن حجر و ذهبی همین مبنا را عنوان می‌کنند. در سوره طه آیه ۸۵ می‌فرماید: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى». در مورد این آیه، زیاد بن منذر (ابوجارود) روایتی را از امام باقر علیه السلام چنین نقل می‌کند: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»؛ قال تاب من ظلمه وأمن من كفر وعمل صالحا بعد إساءة ثم اهتدى إلى ولايتنا أهل البيت. ابن عدی پس از نقل این روایت، به تضعیف زیاد بن منذر می‌پردازد و در این زمینه می‌نویسد: «وعامة ما يروي زیاد بن المنذر هذا في فضائل أهل البيت، وهو من المعدودين من أهل الكوفة الغالين... يحيى بن معين إنما تكلم فيه وضعفه لأنه يروي أحاديث في فضائل أهل البيت؛ عمده روایاتی که زیاد بن منذر نقل می‌کند در مورد فضایل اهل بیت علیهم السلام است و او از غالبان اهل کوفه به شمار می‌آید. یحیی بن معین در مورد او سخن گفته و او را تضعیف کرده است؛ زیرا او احادیثی را در مورد فضایل اهل بیت علیهم السلام نقل کرده است» (ابن عدی جرجانی، عبدالله بن عدی، الکامل فی ضعف الرجال، ج ۴،

ص ۱۳۴). لذا عملاً مبنایشان این است که نقل روایات مدح اهل بیت علیهم السلام، موجب تضعیف راوی است، صرفاً به این بهانه که این قبیل روایت بدعت گذارند. در واقع اعتقاد به این که اهل بیت علیهم السلام احق هستند، این را می‌گویند «بدعت» و راوی‌ای که آن را بیان کند، می‌شود «بدعت گذار»؛ چون اعتقادش این است که اهل بیت علیهم السلام اولی هستند. پس نقل روایات فضایل اهل بیت علیهم السلام از منظر آن‌ها ترویج بدعت است. از این رو، می‌گویند روایتی که بیانگر فضیلت اهل بیت علیهم السلام است، قابل قبول نیست و راوی آن نیز ضعیف است. البته نیک می‌دانیم که اساس این کار و این حرف از امویان است و در مراحل بعدی همین ایده، مکتوب شد و جرجانی و همفکران او در این زمینه پیش قدم شدند و این مبنا را در رجال آوردند و به اصطلاح آن را به «قانون» تبدیل کردند و مقصودشان از این کار این بود که فضایل اهل بیت علیهم السلام را منکر شدند که این کار را هم کردند.

یکی از علمای اهل سنت در پاسخ به ابن عدی جرجانی می‌گوید: این بی‌حیا کاری کرد که نتیجه‌اش این شد که بگوییم علی بن ابی طالب علیه السلام حتی یک فضیلت هم ندارد. چرا؟! چون روش ابن عدی بر حذف مناقب اهل بیت علیهم السلام بوده است. راویان و هر کس فضایل اهل بیت علیهم السلام را نقل می‌کرد، پالایشش کردند و گفتند: ضعیف است. وقتی که فضایل را نقل می‌کردند مانع شدند. در چنین وضعیتی همگام با حذف اهل بیت علیهم السلام، کتاب‌هایشان را از فضایل عمروعاص، معاویه، مغیره بن شعبه و... پر کردند، گویا اهل بیت علیهم السلام فضیلتی ندارند! کارشان همین بود.

این جا دیگر صحبت شست و شوی مغزی نیست. معاویه با فرهنگ سازی، نسلی را این گونه تربیت کرد. این سخن ذهبی است که باید در حق او گفت: «ذهب الله بنور بصره وبصیرته!» وی در شرح حال معاویه می‌گوید: «معاویه ربّاً جیلاً من المنافقین»؛ او نسلی را تربیت کرد. خودش می‌گوید: از صفر با این‌ها کار کرد. چهل سال که کم نیست، سه یا چهار نسل را شامل می‌شود. به قول امروزی‌ها، از مهد کودک‌ها شروع کرد. معاویه دستور داد از مهد کودک، با این‌ها کار کنند تا این‌که آن‌ها بزرگ شدند و از دوره ابتدایی به دبیرستان آمدند. درمدارس، در دانشگاه‌ها، در مراکز لشکری، کشوری، حوزه‌ها، امام جمعه، امام جماعت و مراکز فرهنگی به شدت کار می‌کردند و همین‌ها را هم استخدام کردند. نتیجه آن همه فعالیت علیه اهل بیت علیهم السلام آن شد که فلانی روستا به روستا می‌رفت و می‌گفت مردم! علی علیه السلام کافر است. روستا به روستا می‌رفت و علیه مولا تبلیغات می‌کرد. روزی نبود که صد و چهل مرتبه، مولا را لعن نکنند. در مقابل، روایاتی را در فضیلت معاویه به دستور خود او جعل و بر سر منابر، در هر روستا و مسجدی نقل کردند. معلمان مکتب‌خانه‌ها را نیز موظف کرد که این روایات جعلی را همچون تعلیم قرآن به بچه‌ها بیاموزند

بر اساس این معنا، در عبارت «ابواب اربعة»، باب چهارم، اهل بیت علیهم السلام هستند و معرفت نیز به معنای تسلیم و پیروی از اهل بیت علیهم السلام است. در مورد مخالفان نیز از دو جهت، «اصحاب الثلاثة» خوانده می‌شوند: نخست آن‌که، آن‌ها باب چهارم را که ولایت اهل بیت علیهم السلام است، کنار گذاشتند. جهت دیگر آن است که آنان فقط به سه خلیفه معتقدند و از آن‌ها پیروی می‌کنند و از اهل

(ر.ک: طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۲۹۵). معاویه برای مردم خطبه می‌خواند: «انت منی بمنزلة قارون من موسی». این قضیه معاویه و شبیخون فرهنگی او و امویان جای مطالعه و دقت دارد. ما می‌دانیم که خواب معصوم حجت است. شیعه و سنی همگی این خواب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نقل می‌کنند که روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید که میمون‌ها بر منبر ایشان جست و خیز می‌کنند. اولین نفر خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این خواب را به بنی امیه تأویل کرد و فرمود: این‌ها همان شجره ملعونه‌ای هستند که در قرآن آمده است: «وهم الشجرة الملعونة فی القرآن». پس از این خواب، دیگر کسی، پیامبر صلی الله علیه و آله را خندان ندید (بدر العینی، محمود بن احمد، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج ۱۹، باب ما جعلنا الرؤیا، ص ۳۰). مراد حضرت این آیه شریفه است: «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (بقره: ۶۵). تعبیر میمون در آیه خطاب به یهود است و با توجه به این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب خود این آیه را بر امویان تطبیق دادند، نتیجه این می‌شود که امویان، یهودی‌اند، بلکه بدتر از یهودی هستند؛ اما با قیافه و ظاهر اسلامی. الان وهابی‌ها، نسل همان‌ها هستند؛ اما با ظاهری اسلامی. به نظر من در مورد قضیه امویان مطالعه و تحقیق درست صورت نگرفته است. کار به جایی می‌رسد که بعضی از خودی‌ها می‌گویند امویان مخلصانه اسلام را به اروپا منتقل کردند. کدام اسلام را منتقل کردند؟! اسلامی که اهل بیت علیهم السلام در آن نباشد؟! تعجب است که در بعضی مجله‌ها و روزنامه‌ها می‌بینیم که از امویان و عباسیان دفاع می‌کنند. اینان از حقیقت دین چه چیزی برای ما گذاشتند. به اعتقاد من، امویان نفوذی و برای هدم اسلام آمده بودند، وهابی‌ها هم الان نفوذی هستند و برای هدم اسلام آمده‌اند و در این راه کوتاهی هم نکرده‌اند. هر چه در توانشان بود، انجام دادند. در مورد این قضیه مطالعه بشود. ذهبی می‌گوید: «و خلف معاوية خلق كثير يحبونه ويتغالون فيه، ويفضلونه، إما قد ملكهم بالكرم والحلم والعطاء، وإما قد ولدوا في الشام على حبه، وتربي أولادهم على ذلك» (ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۲۸، ش ۲۵).

بیت عليه السلام پیروی نمی کنند. بر این اساس، عبارت «اصحاب الثلاثة» دارای دو معنا خواهد بود.

معنای دوم:

أن يكون المراد بها الأربعة الذين كانوا مع النبي عليه السلام في الكساء فحمل الثلاثة على الخلفاء أنسب؛^۱ مراد از «اربعة»، همان چهار نفری است که در کنار پیامبر اکرم عليه السلام در قضیه کساء بودند. بر اساس این معنا، در عبارت «ضل اصحاب الثلاثة»، حمل واژه «ثلاثة»، بر خلفا [= ابوبکر، عمر و عثمان] مناسب تر است.

بر اساس این معنا، تسلیم در برابر ابواب اربعه، به معنای تسلیم در برابر اهل بیت عليه السلام و پیروی از آن بزرگواران است؛ چون واژه «ثلاثة» نیز به معنای خلفا است، «اصحاب الثلاثة» به معنای پیروان آن سه نفر است. از این رو، معنای دوم، بیانگر همان معنای اول است.

معنای سوم:

أن يكون المراد بالأربعة الأصول الخمسة، بجعل العدل داخلا في التوحيد، فإنه يرجع إلى صفاته تعالى، وبالثلاثة ما سوى الإمامة؛^۲ مراد از «اربعة»، همان اصول پنج گانه است؛ به این صورت که عدل، به دلیل این که از صفات خداست، در بطن توحید قرار می گیرد. لذا ما

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲. همان.

باید تابع توحید، نبوت، امامت و معاد باشیم. مراد از «ثلاثة» نیز، آن

سه مورد دیگر غیر از امامت است؛ یعنی توحید، نبوت و معاد.

بر اساس این معنا، ما باید چهار اصل توحید، نبوت، امامت و معاد را با هم داشته باشیم. لذا امامت جزء این چهار اصل است؛ اما مخالفان، از میان این چهار اصل، فقط توحید، نبوت و معاد را گرفتند و امامت را رها کردند.

معنای چهارم:

أن أحد الأربعة ما يتعلق بمعرفة الله تعالى و تصديقه، و ثانيها ما يتعلق

بتصديق رسوله، و ثالثها ما يتعلق بموالاته ولي الأمر من أهل البيت عليه السلام، و

رابعها ما يتعلق بالبراءة من أعدائهم؛^۱ یکی از این چهار تا، معرفت به

خدا و تصدیق اوست و دومی به تصدیق رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلق

یافته است و سومی به موالات ولی امر از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

و چهارمی به برائت از دشمنان ایشان متعلق است.

بر اساس این معنا، عبارت «ضل اصحاب الثلاثة» به خلفا بر نمی گردد و باید

توجیه دیگری برای آن پیدا کرد؛ البته مرحوم مجلسی، به این موضوع اشاره نمی کند.

معنای پنجم:

أن يكون المراد بها المذكورات في أول الخبر من الصلاح و المعرفة، و هي

معرفة الله، و التصديق، أي لرسول الله صلی الله علیه و آله و التسليم أي الرضا و

الطاعة والانقياد لولي الله و حججه؛^۱ همان مواردی است که در ابتدای روایت ذکر شده که عبارتند از: صلاح، معرفت خدا، تصدیق رسول خدا ﷺ و تسلیم. تسلیم به معنای رضایت، اطاعت از ولی و حجت خدا و انقیاد نیست به اوست.

بر اساس این معنا، مراد امام صادق علیه السلام این است که صلاح، معرفت و تصدیق، بدون تسلیم در برابر امام علیه السلام فایده ندارد.

در قسمت دیگری از این روایت آمده است: «لَا يَصْلُحُ أَوْلَهَا إِلَّا بِآخِرِهَا». علامه مجلسی در توضیح آن می‌فرماید:

المراد إما الأول و الآخر الحقیقین أو الأعم منهما و من الإضافین، أي لا يتم كل سابق إلا بلا حقه، و تطبیقهما علی كل من المعانی ظاهر؛^۲ این جا مراد از اول و آخر، یا حقیقی است، یا اعم از حقیقی و اضافی؛ و معنای این جمله آن است که تمام نمی‌شود مواردی قبلی، مگر با مورد لاحق آن [یعنی این‌ها مکمل همدیگر هستند]. تطبیق این دو بر هر یک از معانی ذکر شده، روشن و واضح است.

ایشان همچنین در توضیح این عبارت از روایت: «صَلَّ أَصْحَابُ الثَّلَاثَةِ وَ تَأَهُوْا نَتِهَا بَعِيداً»، می‌نویسد:

أي الذين يرون الاكتفاء بالثلاثة الأول من الأربعة، و الغناء عن الرابع. «و

۱. همان، ص ۳۰۶.

۲. همان.

تاهوا» أي ضلوا «تیها بعیدا» عن الحق أو عن العقل؛^۱ کسانی که اعتقاد دارند سه تایی اول کافی است و به چهارمی نیازی نیست، یا از حق دور شدند، یا از عقل دور.^۲

مرحوم مجلسی سپس به توضیح این عبارت از روایت: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْعَمَلَ الصَّالِحَ» می پردازد و در این زمینه می نویسد:

أي إنما يقبل من الأعمال العمل الصالح، فعليكم أن تكونوا صالحين، بالإتيان به على الوجوب المطلوب الذي بالخروج عنه يخرج عن الصلاح، وإنما يقبل الله ما يكون الإتيان به وفاء بالشروط التي شرطها على عباده؛^۳ خداوند از میان اعمال، تنها عمل صالح را قبول می کند. از این رو، بر شما واجب است که از طریق انجام دادن عمل صالح به نحو وجوب مطلوب از صالحان باشید؛ واجب مطلوبی که با خروج از آن، از صلاحیت خارج می شوید. همانا خداوند عملی را قبول می کند که طبق شرایطی که برای بندگان خود تعیین کرده است، انجام شود.

در قسمتی دیگر از این روایت چنین آمده است: «وَصَلَّ اللَّهُ طَاعَةً وَلِيَّ أَمْرِهِ بِطَاعَةِ رَسُولِهِ وَطَاعَةَ رَسُولِهِ بِطَاعَتِهِ فَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ وَلاَءِ الْأَمْرِ لَمْ يُطِيعِ اللَّهَ وَلاَ رَسُولَهُ» که علامه مجلسی در توضیح این عبارت می نویسد:

۱. همان.

۲. کسانی که تابع سه خلیفه هستند، گمراهند و از نقطه مرکزی خیلی دور شدند.

۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۰۶.

«وصل الله إلخ» اشاره‌ی قوله تعالى: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱ حیث لم يفصل و لم يقل: و أطيعوا أولی الأمر منکم، مع تکراره فی السابق للدلالة علی أنهما تکلیف واحد، متعلق بأحدهما، ففی زمان الرسول یتعلق بالرسول، و بعده یتعلق بولی الأمر، و دلیل علی أن المراد بأولی الأمر لیس أمراء السرایا و نحوهم کما توهمه المخالفون، إذ لا ریب أنه تعالى لا یحکم بطاعة غیر المعصوم عموماً؛^۲ این عبارت اشاره است به این فرمایش خداوند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ زیرا در زمینه اطاعت، «اولی الامر» را از خداوند و پیامبر ﷺ جدا نکرده است و نفرموده است: «و أطيعوا أولی الامر منکم». با این که در مورد «رسول»، فعل «اطيعوا» را تکرار کرده است. این عدم تکرار فعل «اطيعوا»، دلالت بر این مطلب دارد که در هر دو، یک تکلیف وجود دارد که این تکلیف در زمان رسول خدا ﷺ به ایشان و بعد از آن حضرت، به ولی امر تعلق گرفته است؛ و همچنین این عدم تکرار، بر این مطلب دلالت می‌کند که مراد از اولی الامر، امرا، سرایا و مانند آن‌ها نیستند، همان طور که مخالفان توهم کرده‌اند؛ زیرا بدون شک، خداوند به صورت عمومی به اطاعت غیر معصوم حکم نمی‌کند.

در توضیح کلام مرحوم مجلسی باید افزود که ما نباید مقام امامت را کوچک کنیم؛ ولی متأسفانه مخالفان بر اثر فاصله گرفتن از اهل بیت (علیهم السلام) دچار اشتباه

شده‌اند و آن قدر سطح این مقام را پایین می‌آورند تا با کسانی که مورد نظر خودشان است مطابقت کند؛ و حاضر نیستند سطح امامت را بالا بیاورند تا با نبوت متناسب باشد، بلکه، سطح نبوت را پایین می‌آورند. خلیفه دوم دچار اشتباه شد و مواردی از قبیل «متععه حج»، «متععه نساء» و «حی علی خیر العمل» را ممنوع کرد.

سؤال ما این است شما که به عصمت خلفای ثلاث اعتقاد ندارید، چه اصراری دارید که اقدامات آن‌ها را توجیه کنید؟! ما شیعیان به عصمت ائمه علیهم‌السلام اعتقاد داریم و فعل و گفتار آنان را توجیه می‌کنیم. شما که نمی‌گویید معصوم هستند، پس بگویید اشتباه کرده‌اند. من ندیده‌ام جایی بگویند که فلان خلیفه اشتباه کرده است؛ بلکه دایره عصمت آنان را خیلی وسیع می‌دانند. ما می‌گوییم چهارده نفر معصوم‌اند؛ اما آن‌ها می‌گویند صد و بیست هزار نفر صحابی همگی معصوم‌اند! با تغییر نام عصمت به «عدالت»، می‌گویند همه اصحاب عادلند. ابداً نمی‌پذیرند که خلفا اشتباه کرده‌اند. همین ابن تیمیه که به راحتی به اهل بیت عصمت علیهم‌السلام هتاک می‌کند، یک جا به خلیفه دوم جسارت کرد و گفت: «خطا کرده است» این کلمه را که گفت، گویا آسمان به زمین آمده است! احضارش کردند و به او گفتند: تو گفته‌ای که خلیفه دوم «خطا کرده است» ابن تیمیه گفت: ببخشید؛ اشتباه کردم، توبه می‌

کنم و توبه هم کرد.^۱ اما او در مورد حضرت علی علیه السلام می گوید: «أخطأ في سبعة عشر شيئاً ثم خالف فيها نص الكتاب؛^۲ علی علیه السلام در هفده مورد دچار اشتباه شده و با نص قرآن مخالفت کرده است.»

کوتاه سخن آن که، این افراد به جای این که بپذیرند خلفا اشتباه کرده اند، برای سرپوش گذاشتن بر اشتباهات آن ها و به منظور توجیه مخالفت ایشان با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، می گویند که خلفا مجتهد هستند و مقام آن حضرت را نیز در حد یک مجتهد تنزل می دهند و می گویند چون خلفا هم مجتهد هستند، مخالفتشان با آن حضرت، از نوع مخالفت مجتهد با مجتهد دیگر است و اشکالی ندارد.^۳ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اساس اجتهادش فرمود: حلال است و فلانی هم بر اساس اجتهادش گفت: حرام است! ببینید که چه قدر مقام نبوت را تنزل دادند تا با نظراتشان همسو و هماهنگ شود!

۱. طبسی، نجم الدین، السلف و السلفیون، ص ۲۸.

۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة، ج ۱، ص ۱۷۹.

۳. مرحوم امینی در این خصوص به کلام مرحوم قوشچی اشاره می کند و می نویسد: «أقرأ و اضحك أو ابك: ذكر القوشجي (م ۸۷۹ ق.) في شرح التجريد في مبحث الإمامة أن عمر قال وهو على المنبر: أيها الناس ثلاث كن على عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أنا أنهى عنهن و أحرمهن و أعاقب عليهن: متعة النساء و متعة الحج و حى على خير العمل. ثم اعتذر عنه بقوله: إن ذلك ليس مما يوجب قدحا فيه فإن مخالفة المجتهد لغيره في المسائل الاجتهادية ليس ببدع» (عبدالحسين، امینی، الغدير فی الكتاب و السنة و الأدب، ج ۶، ص ۳۳۵) و ر.ک: طبسی، نجم الدین، دراسات فقهية فی مسائل خلافية، ص ۸۴.

جلسه دوازدهم

روایت چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِعِبَادَةٍ يُجَاهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَلَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعِيُّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَهُوَ صَالٍ مُتَحَيِّرٌ وَاللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ وَمَثْلُهُ كَمَثَلِ شَاةٍ صَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا وَقَطِيعِهَا فَهَجَمَتْ ذَاهِبَةً وَجَائِيَةً يَوْمَهَا فَلَمَّا جَتَّهَا اللَّيْلُ بَصُرَتْ بِقَطِيعِ غَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَاعْتَرَتْ بِهَا فَبَاتَتْ مَعَهَا فِي مَرْبِضِهَا فَلَمَّا أَنْ سَاقَ الرَّاعِي قَطِيعَهُ أَتَكَرَّتْ رَاعِيَهَا وَقَطِيعِهَا فَهَجَمَتْ مُتَحَيِّرَةً تَظْلُبُ رَاعِيَهَا وَقَطِيعَهَا - فَبَصُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَاعْتَرَتْ بِهَا فَصَاحَ بِهَا الرَّاعِي الْحَقِي بِرَاعِيكَ وَقَطِيعِكَ فَأَنْتِ تَائِهَةٌ مُتَحَيِّرَةٌ عَنْ رَاعِيكَ وَقَطِيعِكَ فَهَجَمَتْ ذَعْرَةً مُتَحَيِّرَةً تَائِهَةً لَا رَاعِي لَهَا يُرْشِدُهَا إِلَى مَرْعَاهَا أَوْ يَرُدُّهَا فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا اغْتَنَمَ الذِّئْبُ صَنِيعَهَا فَأَكَلَهَا وَكَذَلِكَ وَاللَّهُ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ظَاهِرٌ عَادِلٌ أَصْبَحَ صَالًا تَائِهًا وَإِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ مَاتَ مِيتَةَ كُفْرٍ وَنِفَاقٍ وَاعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ أَنَّ أُمَّةَ الْجَوْرِ وَاتِّبَاعَهُمْ لَمَعُزُولُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَأَضَلُّوا فَأَعْمَاهُمْ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا «كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي

يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يُقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ - ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ
 الْبَعِيدُ^۱؛^۲ محمد بن مسلم می گوید: شنیدم که امام باقر (علیه السلام)
 فرمود: هر کس خداوند عز و جل را دین داری کند به وسیله عبادتی
 که خود را در آن به زحمت افکند؛ ولی امام و پیشوایی که خداوند
 معین کرده است، نداشته باشد، زحمتش پذیرفته نمی شود و او
 گمراه و سرگردان است و خدا اعمال او را مبعوض و دشمن
 می دارد. حکایت او، حکایت گوسفندی است که از چوپان و گله
 خود گم شده و تمام روز سرگردان می رود و بر می گردد. هنگامی که
 شب فرا می رسد، گله ای با چوپان به چشمش می آید، به سوی آن
 می رود و به آن فریفته می شود و شب را در خوابگاه آن گله به
 سر می برد، هنگامی که چوپان گله را حرکت می دهد، گوسفند
 گمشده، گله و چوپان را ناشناس می بیند، باز متحیر و سرگردان در
 جست و جوی چوپان و گله خود می باشد که باز هم گوسفندانی را با
 چوپانش می بیند، به سوی آن می رود و به آن فریفته می گردد. چوپان
 او را صدا می زند که بیا و به چوپان و گله خود پیوند که تو
 سرگردانی و از چوپان و گله خود گم گشته ای. پس ترسان و سرگردان
 و گمراه حرکت کند؛ اما چوپانی نباشد که او را به چراگاه رهبری
 کند و یا به جایش برگرداند. در همین میان، گرگ، گم شدن آن
 گوسفند را غنیمت می شمارد و او را می خورد. به خدا سوگند ای

۱. ابراهیم: ۱۸.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، باب معرفه الامام و الرد الیه، ص ۱۸۳-۱۸۴، ح ۸.

محمد! کسی که از این امت باشد و امامی ظاهر و عادل از طرف خدای عز و جل نداشته باشد، این چنین، گم گشته و گمراه است؛ و اگر با این حال بمیرد، با کفر و نفاق مرده است. بدان ای محمد! که پیشوایان جور و پیروان ایشان از دین خدا برکنارند، خود گمراهند و مردم را گمراه می‌کنند، اعمالی را که انجام می‌دهند، همچون خاکستری است که تندبادی در روز طوفانی به آن بتازد؛ لذا از کردارشان چیزی عایدشان نمی‌شود. این است گمراهی دور.

بررسی سندی

مرحوم مجلسی، در بررسی سندی این حدیث می‌فرماید: «صحیح».^۱ دقت کنید که تعبیر به «صحیح» از سوی مرحوم مجلسی است؛ کسی که از شانزده هزار حدیث، نه هزار تا را با تردید مواجه می‌کند.

بررسی دلالی

در ذیل، ما با محوریت کلام مرحوم مجلسی به شرح و توضیح روایت می‌پردازیم:

کلام مرحوم مجلسی در شرح روایت

بر اساس بیان مرحوم مجلسی، عبارت «کل من دان الله»، سه معنا می‌تواند داشته باشد: ۱. هر کس خدا را اطاعت کند؛ ۲. هر کس خدا را عبادت کند؛ ۳.

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ، ج ۲، ص ۳۱۳.

هر کس با خدا معامله کند: «کل من دان الله؛ أي أطاع الله بزعمة أو عبد الله أو عامل الله.»^۱ عبارت: «يجهد فيها نفسه» نیز طبق بیان ایشان، یعنی کسی که تلاش کند و در این تلاش مبالغه ورزد و بیش از طاقت خویش، بر خود بار تحمیل کند:^۲ «أي يجهد و يباليغ فيها و يحمل على نفسه فوق طاقتها.»^۳

ایشان همچنین در توضیح عبارت «ولا إمام له من الله» می نویسد: «أي منصوب من قبل الله بأن لا يعتقد إمامته، ولا يكون عمله بالأخذ عنه؛^۴ در حالی که امامی منصوب از ناحیه خدا نداشته باشد و به او معتقد نباشد و دستورالعملش را از او نگیرد.»

طبق این روایت، این شخص گمراه و سرگردان است: «و هو ضال متحير.»^۵ علامه مجلسی در چرایی این گمراهی می نویسد: «حيث لم يأخذها عن مأخذها الموجب لصحة المعرفة، فعمله لم يكن لله؛^۶ او گمراه و سرگردان است؛ چون او دستورها و احکام الهی را از امامان معصوم عليهم السلام که مأخذ، منبع اصلی و سرچشمه آن هستند، نگرفته است.» این شخص، اگر امامان عليهم السلام را

۱. همان.

۲. همین امسال برای رمی جمرات می رفتیم؛ روز دوم یا سوم بود که یک نفر همین طور که می دوید، می گفت: «حق، حق، حق.» دهانش هم کف کرده و بی حال بود؛ ولی همین طور این کلمه را می گفت. اگر من جای ایشان بودم، ده بار از نفس افتاده بودم.

۳. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول عليه السلام، ج ۲، ص ۳۱۳.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

می‌شناخت تکالیف را از خودشان می‌گرفت.^۱

این نکته مهمی است که امام، از ناحیه خدا منصوب است؛ زیرا برخی تأکید دارند که علی بن ابی طالب علیه السلام را، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نصب و تعیین کرده است، در حالی که وظیفه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیست که امام تعیین کند؛ بلکه امام منصوب از سوی خداست و نقش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه، تنها ابلاغ و رساندن این انتصاب الاهی به مردم است.^۲ لذا در این روایت امام علیه السلام می‌فرماید: «لا امام له من الله؛ ای منصوب من قبل الله.»

در هر صورت، چون دستورها و احکام را از اهل بیت علیهم السلام دریافت نکرده است، معرفت و شناخت او در این زمینه، درست نیست. از این رو، عمل او

۱. زمانی با یکی از علمای اهل سنت فراتر از این مسائل بحث کردیم؛ ایشان سؤال داشت که امت اسلامی چرا اختلاف دارند؟ گفتیم: می‌خواهی اختلاف امت اسلام به وفاق تبدیل شود؟ گفت: بله. گفتیم: به این حدیث عمل کن! گفت: کدام حدیث؟ گفتیم: «ای تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدًا.» گفت: والله ما اهل بیت علیهم السلام را قبول داریم. یعنی چه اهل بیت علیهم السلام را قبول دارید، مگر کسی می‌تواند قبول نداشته باشد؟! گفت: دوست هم داریم. گفتیم: این روایت می‌فرماید دوست داشته باشید، یا می‌فرماید: تمسک کنید؟! بحث مفصلی بود. من به او گفتم: شما پیرو چه فقهی هستی؟ گفت: شافعی هستم. گفتیم: آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود به شافعی تمسک کنید یا اینکه فرمود به اهل بیت علیهم السلام تمسک کنید؟! حالا که آن حضرت فرموده است به اهل بیت علیهم السلام تمسک کنید، آیا آن‌ها فقهی دارند یا ندارند؟ اگر دارند، چرا شما به فقه آنان عمل نمی‌کنید و فقه را از دیگری می‌گیرید؟! اگر فقه ندارند، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تأکید می‌کنند که تمسک کنید؟! دست آخر گفتیم: شما نسبت به «تمسک» ادعا دارید؛ ولی عمل نمی‌کنید.

۲. «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»؛ (مائده: ۶۷).

برای خدا نیست: «فعله لم یکن لله»^۱ و نه تنها عملش برای خدا نیست، بلکه خداوند مبغض و دشمن اعمالش است؛ به این معنا که این اعمال نزد خدا مقبول نیست و صاحب این اعمال مورد رضایت خداوند نیست: «والله شافی سبحانه مبغض لأعماله؛ یعنی آنها غیر مقبولة عند الله و صاحبها غیر مرضی عنده سبحانه»^۲

بر این اساس، معرفت به امامان معصوم علیهم السلام و اعتقاد به ولایت و امامت ایشان، شرط اساسی در قبولی اعمال به شمار می آید و بدون آن، خداوند هیچ عملی را از انسان نمی پذیرد. طبق این روایت، حکایت کسانی که به امام علیه السلام معرفت و اعتقاد ندارند، در زمینه اعمال و سرگردانی، حکایت گوسفندی است که از گله جا مانده و گم شده و هنگام شب، گله ای را می بیند و به گمان این که گله خودش است، وارد آن می شود؛ ولی صبح متوجه می شود که اشتباه کرده و گله خودش نیست. دوباره همین گونه سرگردان می شود تا این که در نهایت طعمه گرگ می شود.

در قسمت پایانی روایت، امام علیه السلام چنین سوگند یاد می کند:

به خدا قسم ای محمد! کسی که از این امت [= امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم] باشد و امامی ظاهر و عادل از طرف خدای عز و جل نداشته باشد، چنین است، گم گشته و گمراه است و اگر با این حال بمیرد، با کفر

۱. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیه السلام، ج ۲، ص ۳۱۳.

۲. همان.

و نفاق مرده است. بدان ای محمد! که پیشوایان ظلم و پیروان آن‌ها، از دین خدا فاصله گرفته‌اند. هم خود گمراهند و هم مردم را گمراه می‌کنند. اعمالی را که انجام می‌دهند مانند خاکستری است که تندبادی در روز طوفانی به آن بتازد، از کردارشان چیزی برای آن‌ها نمی‌ماند.^۱ این است گمراهی دور.

بر اثر فاصله‌گیری از دین و گمراهی است که اهل سنت در شأن و شخصیت افرادی مثل اوزاعی و سفیان ثوری دچار مبالغه‌گویی شدند. برای نمونه در مورد اوزاعی می‌گویند که چند مرتبه پیامبر ﷺ به خوابش آمد؛ و نیز گفته‌اند که چند مرتبه خدا را در خواب دید! و او را دیدند که کنار خدا نشسته است!^۲ گفتنی است این افراد که این‌گونه مورد تمجید قرار می‌گیرند؛ از جمله کسانی هستند که در تثبیت حکومت امویان نقش داشتند و پس از سرنگونی و برچیده بساط این‌ها نیز، به دلیل محبتی که در دل به امویان داشتند، همچنان به جانبداری و مواضع مثبت خود نسبت به آن‌ها باقی ماندند.

براساس گزارشی، پس از این‌که عباسیان روی کار آمدند و به تعقیب امویان پرداختند، از اوزاعی خواستند که نظرش را در این زمینه ابراز کند. او پاسخ داد:

۱. ﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَاهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ بِمَا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾؛ اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی! آن‌ها توانایی ندارند کم‌ترین چیزی از آنچه را انجام داده‌اند، به دست آورند؛ و این همان گمراهی دور و دراز است» (ابراهیم: ۱۸).

۲. ذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۱۱۸.

ریختن خون مسلمان جایز نیست!^۱ واقعاً این سخن جای تعجب دارد که چه قدر این‌ها دلسوز مسلمان‌ها هستند؛ در حالی که کربلا را به طور کل فراموش کرده‌اند! گویا عزیزان کربلا، مسلمان نبودند، خون اهل بیت پیامبر ﷺ در کربلا به دست همین شجره ملعونه ریخته شد؛ اما چرا امثال اوزاعی چیزی نگفتند؟!

مرحوم مجلسی در جمع بندی پایانی، یاد آور می‌شود که این روایت هم به کفر مخالفان صراحت دارد و هم در نفاق آن‌ها. کفرشان به دلیل انکار اصل امامت است که از مهم‌ترین اصول دین به شمار می‌آید و نفاق آن‌ها نیز به این دلیل است که آن‌ها در ظاهر می‌گویند ما تابع سنت پیامبر ﷺ هستیم؛ اما در واقع منکر آن را هستند و اصولش را زیر پا می‌گذارند:

و هذا الخبر صريح في كفر المخالفين لإنكارهم أصلاً عظيماً من أصول الدين، و نفاقهم لأنهم يقرون ظاهراً بما جاء به النبي ﷺ و ينكرون في القلب عمدتها و أضلوا،^۲ این روایت صریح است در کفر مخالفان؛ زیرا اصل بزرگی از اصول دین را منکر شدند و همچنین صریح است در نفاق آن‌ها؛ زیرا آن‌ها در ظاهر به آنچه پیامبر ﷺ آورده اقرار می‌کنند و می‌گویند ما تابع سنت پیامبریم؛ ولی در قلب و دل، ستون و اصل آن سنت را منکر می‌شوند و زیر پا می‌گذارند و مردم را گمراه می‌کنند.

۱. همان، ص ۱۲۸-۱۲۹.

۲. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ، ج ۲، ص ۳۱۶.

در این روایت، جمله: «فَاعْمَالُهُمْ...»، تضمین^۱ و اشاره به آیه یازدهم سوره ابراهیم است:^۲ «فَاعْمَالُهُمْ إِلَى آخِرِهِ، تضمین للآية الكريمة، و هي قوله تعالى: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ﴾ أي حملته و طيرته ﴿فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ﴾ أي شديدة ريعه، و وصف اليوم بالعصف للمبالغة.»^۳

این گروه از مردم، در روز قیامت از اعمالشان چیزی به دست نمی آورند؛ زیرا گمراهی، عمل آن ها را حبط و نابود کرده است؛ با این که خودشان خیال می کنند که کاردرستی انجام داده اند. آن ها در گمراهی دوری هستند؛ زیرا از طریق حق بسیار دور شده اند: «﴿لَا يَقْدِرُونَ﴾؛ أي يوم القيامة ﴿مَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ﴾» محبوطه ﴿ذَلِكَ﴾ أي ضلالتهم مع حساباتهم أنهم يحسنون ﴿هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾ لكونهم في غاية البعد عن طريق الحق.»^۴

کلام ملا صالح مازندرانی در شرح روایت

در قسمت ابتدایی روایت، در مورد سعی و تلاش کسی که به امام اعتقاد نداشته باشد، چنین آمده است: «فسعيه غير مقبول؛ سعی و تلاش او مقبول نیست.» مرحوم ملاصالح مازندرانی در توضیح و تبیین آن می نویسد:

قوله (فسعيه غير مقبول) لأن العمل لله تعالى لا يتصور إلا بتوسط هاد

۱. گاهی در شعر یا یک جمله، آیه ای را هم می آورند که به آن «تضمین» گفته می شود.

۲. ﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾ (ابراهیم: ۱۸).

۳. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (ع)، ج ۲، ص ۳۱۶.

۴. همان.

مرشد إلى دين الله و شرائطه و كیفیة العمل به، و العامل المعتمد برأیه أو
 بإمام اختاره لنفسه و إن قصد الصلاح في عمله و اجتهد فيه فإنه يقع في
 الباطل فيحصل انحراف من الدّین و ضلال عن الحقّ فیضیع العمل و
 يخسر الكدح كدأب الخوارج و العامة العادلين عن العترة الطاهرين و
 إليهم يشير قوله تعالى: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا* الَّذِينَ
 ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾.^۱
 عمل برای خدا تصویر ندارد، مگر این که زیر نظر امام هادی و
 مرشدی باشد که ما را به دین خدا و شرایط و کیفیت عمل به آن
 دین راهنمایی کند. عمل کننده ای که به رأی خود و یا به امامی که
 برای خود انتخاب کرده است، اعتماد و تکیه کند، اگرچه در عمل،
 قصد و نیت صحیح و درستی هم داشته باشد و در این زمینه
 تلاش کند، به باطل می افتد؛ در نتیجه انحراف از دین و گمراهی از
 حق نصیبش می شود.^۳ از این رو، عملش ضایع می شود و زحماتش
 به هدر می رود، مانند خوارج^۴ و عامه که از عترة و اهل بیت

۱. کهف: ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲. مازندرانی، محمد صالح، شرح الکافی (الأصول و الروضة)، ج ۵، ص ۱۷۰.

۳. عمل را باید امام معصوم علیه السلام تبیین کند. اگر کسی خودش بخواهد تبیین کند، در این صورت،
 عمل مال خدا نیست، بلکه مال اوست، در نتیجه عملی که این شخص انجام می دهد؛ اگرچه با
 نیت و قصد صحیح هم انجام شود؛ باطل خواهد بود و لذا در مورد این فرد باید گفت: «ما قصد لم
 يقع وما وقع لم يقصد».

۴. خوارج خیلی عبادت می کردند و در این زمینه بسیار کوشا بودند؛ اما عبادت آن ها به دلیل
 رویگردانی از امام علی علیه السلام برای غیر خدا بود.

پیامبر ﷺ رویگران شدند. این آیات شریفه به آن‌ها اشاره دارد: «بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم چه کسانی هستند؟! کسانی که تلاش‌هایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده، با این حال گمان می‌کنند کار نیک انجام می‌دهند.»

ایشان در قسمت پایانی کلام خویش، در توضیح این عبارت از روایت: «میتة کفر و نفاق» می‌نویسد:

أَمَّا الْكُفْرُ فَلَا تَهَ أَلَمْ يَأْمَنُ وَ مَنْ لَمْ يَأْمَنَ فَهُوَ كَافِرٌ وَ الْإِسْلَامُ لَا يَنَافِيهِ، وَ أَمَّا النِّفَاقُ فَلَا تَهَ أَقَرَّ لِسَانَهُ بِجَمِيعِ مَا جَاءَ بِهِ الرَّسُولُ وَ أَنْكَرَ قَلْبُهُ أَعْظَمُهُ، مَضْمُونُ هَذَا الْحَدِيثِ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ بَيْنَ الْأُمَّةِ وَ لَكِنْ لِبَعْضِهِمْ مَزْخِرَاتٌ^۱ يَضْحَكُ مِنْهَا شِفَاهَ الْأَيْتَامِ وَ يَسْتَنْكِفُ عَنْ تَحْرِيرِهَا لِسَانَ الْأَقْلَامِ؛^۲ أَمَّا أَيْنَ كِهْ أَيْنَ شَخْصٍ كَافِرٍ اسْتِ، دَلِيلُشْ أَيْنَ اسْتِ كِهْ أَيْمَانُ نِيَاورْدِهْ وَ كَسِي كِهْ أَيْمَانُ نِيَاورْدِهْ، كَافِرٍ اسْتِ وَ أَيْنَ شَخْصٍ أَگَرِچِهْ مُسْلِمَانُ اسْتِ؛ اسْلَامُ بَا عَدَمِ أَيْمَانُ مَنَافَاتِ نَدَارْدِ؛^۳ أَمَّا أَيْنَ كِهْ أَيْنَ شَخْصٍ،

۱. هشت حرف نامربوط در توجیه این حدیث یا آن حدیث «الائمة اثني عشر» جعل کرده‌اند. این توجیهات نشان می‌دهد کسانی که از مسیر حق فاصله می‌گیرند گرفتار چه انحرافات شده‌اند.

۲. مازندرانی، محمد صالح، شرح الکافی - الأصول والروضة، ج ۵، ص ۱۷۲-۱۷۳.

۳. از جمله آیاتی که گویای این مطلب است، این آیه شریفه است: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛ عرب‌های بادیه نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم. بگو: شما ایمان نیاورده‌اید؛ ولی بگویید اسلام آورده‌ایم؛ اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است» (حجرات: ۱۴). از دیگر آیات مرتبط به این مطلب، این آیه است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبرش و کتابی که بر او نازل کرده و کتاب‌های آسمانی که پیش از این فرستاده است، ایمان [واقعاً]

منافق است، دلیلش این است که او با زبان به تمام آنچه پیامبر ﷺ آورده است، اقرار می‌کند؛ ولی قلبش بزرگ‌ترین آنچه را پیامبر ﷺ آورده [= امامت] انکار می‌کند. مضمون و محتوای حدیث معرفت، بین امت مسلمان متفق علیه است؛ ولی برخی در توجیه این حدیث مزخرفاتی بیان کرده‌اند که باعث خنده بزرگان می‌شود و قلم نیز از نوشتن آن شرمش می‌آید.

سؤال ما از عامه این است که چرا شما حاضر نیستید به همان چیزهایی که در کتاب‌های خودتان آمده است، اعتراف کنید؟! شما به کتاب فرائد السمطين نگاه کنید. نویسنده‌اش، ابراهیم بن محمد بن مؤید بن عبد الله بن علی بن محمد جوینی، متوفای ۷۳۰ هجری است و ندیدم کسی بگوید که مؤلف این کتاب، ایشان نیست. آقای جوینی از علمای شافعی است و متعصب‌ترین متعصب‌ها که ذهبی باشد، ایشان را قبول دارد. وی کتابی دارد به نام المعجم المختص للمحدثین. در آن کتاب درمورد آقای جوینی می‌گوید: «الامام الكبير المحدث شيخ المشايخ الجويني.»^۱ امام به کسی می‌گویند که دیگر راجع به او حرفی نباید زد: «من بلغ رتبة الامام، فقد جاز القنطرة.» اصلاً امامت فوق این حرف‌ها است. ذهبی سپس می‌گوید: او کسی است که احادیثش را نقل می‌کنند و توجه و تخصص خاصی در مورد با حدیث داشت

بیاورید» (نساء: ۱۳۶). البته نقل این مطالب و آیات ذکر شده ذیل آن، به این معنا نیست که دیدگاه بنده همین است، فعلاً در مقام طرح بحث هستم.
۱. ذهبی، شمس الدین، المعجم المختص بالمحدثین، ص ۶۵.

و غازان خان که قصه اش معروف است، به دست این آقا مسلمان شده است: «کان ذا اعتناء بهذا الشأن وعلى يده اسلم غازان خان.»^۱ سپس ذهبی می گوید که خود من در سال ۶۹۵ هجری از او حدیث شنیدم: «قرأنا على ابي المجمع ابراهيم بن حمويه [= جوينی] سنة خمس وتسعين وستمائة.»^۲ ذهبی، در ادامه از جوينی روایتی را نقل می کند و سپس می گوید: «فوافقناه بعلو.»^۳ از این رو، ایشان را رد نمی کند. این آقای جوينی که مورد تأیید ذهبی است، در کتاب فرائد السمطين،^۴ حدیثی را می آورد که در آن اسم دوازده امام عليه السلام تا مهدی آل محمد عليه السلام آمده است. حال با این اوصاف، سؤال ما از عامه این است چرا از نظرتان بر نمی گردید؟!

۱. همان، ص ۶۶.

۲. همان.

۳. همان.

۴. این کتاب دارای دو جلد است که در آن نویسنده با سند، احادیث و فضایل اهل البيت عليه السلام را جمع آوری کرده است.



جلسه سیزدهم

ادامه بررسی کلام ملاصالح مازندرانی در شرح حدیث چهارم

در جلسه گذشته کلام مرحوم ملاصالح مازندرانی در تبیین این قسمت از روایت «میتة کفر و نفاق» ذکر شد. ایشان به منظور توضیح بیش تر در این زمینه، در پاورقی کتاب می نویسد:

معلوم أن عدم معرفة أمثال يزيد بن معاوية والوليد لا يوجب الميتة الجاهلية بل الامام الذي يزيد معرفته في العلم والدين وهذا من الاحاديث المتفق على نقلها من رسول الله ﷺ ولا ينطبق شيء منها على غير أئمتنا عليهم السلام؛^۱ معلوم است که عدم معرفت امثال يزيد بن معاوية و ولید موجب مرگ جاهلیت نمی شود، بلکه منظور امامی است که معرفتش، سطح علم و دین انسان را افزایش می دهد. حدیث معرفت از احادیثی است که نقل آن از رسول خدا ﷺ، متفق علیه و متواتر است و هیچ چیزی از این حدیث بر غیر ائمه ما عليهم السلام، قابل انطباق نیست.

۱. مازندرانی، محمد صالح، شرح الکافی. الأصول و الروضة، ج ۵، ص ۱۷۲.

ایشان در ادامه در رد کسانی که «اولی الامر» را بر خلفا تطبیق می‌دهند، به کلامی از مرحوم ملاصدرا در این زمینه اشاره می‌کند:

قال صدر المتألهين عليه السلام في رد من زعم أن أولى الأمر هم الخلفاء وأن الحديث المتفق عليه من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المشهور بطرق متكاثرة انه قال: «الخلفاء أو الأئمة بعدى اثنا عشر كلهم من قريش» وقوله صلى الله عليه وآله وسلم: «لا يزال الاسلام عزيزاً أو هذا الدين قائماً حتى يقوم الساعة ويكون عليهم اثنا عشر خليفة» وما يجري مجراه لا ينطبق على خلفاء بنى امية و امثالهم؛^۱ صدر المتألهين در رد کسانی که گمان می‌کنند اولی الامر، همان خلفا هستند، می‌گوید: حدیث متفق علیه و مشهور و کثیر النقل رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم که می‌فرماید: الخلفاء أو الأئمة بعدى اثنا عشر كلهم من قريش و همچنین این حدیث ایشان که می‌فرماید: لا يزال الاسلام عزيزاً أو هذا الدين قائماً حتى يقوم الساعة و يكون عليهم اثنا عشر خليفة و مانند این احادیث، بر خلفای بنی امیه و امثال آن‌ها منطبق نمی‌شود.

براساس گزارش مرحوم ملاصالح مازندرانی، ملاصدرا برای اثبات قابل انطباق نبودن احادیث «اثنا عشر خليفة» یا «اثنا عشر ائمة» بر خلفای بنی امیه، به ذکر چند حکایات از این خلفا می‌پردازد؛ از جمله این که نقل می‌کند: روزی پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم در خواب دید که میمون‌ها بر منبر ایشان جست و خیز می‌کنند. اولین نفر خود پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم این خواب را به

بنی امیه تأویل کرد و فرمود: این‌ها همان شجره ملعونه‌ای هستند که در قرآن آمده است: «و هم الشجرة الملعونة في القرآن»^۱ حال با این اوصاف آیا می‌توان پذیرفت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داده است که اسلام به وسیله این میمون‌ها عزیز می‌شود؛ آیا این تناقض‌گویی نیست؟!

از جمله حکایات دیگری که مرحوم ملاصدرا نقل می‌کند، به ولید بن یزید مربوط است. بر اساس گزارش ایشان، ولید به ارتکاب منکرات علاقه فراوانی داشت و وضعیت او در این زمینه به گونه‌ای بود که هشام به قتلش تصمیم گرفت و او فرار کرد و چون تحت تعقیب بود، جای امنی برایش نبود. تا این‌که هشام مُرد و او روی کار آمد. در گزارش آمده که او حوضی از خمر درست کرده بود و خودش را داخل آن حوض می‌انداخت، و آن قدر از آن شراب می‌خورد، که آثار نفخ و پر شدن شکم در دهانش آشکار می‌شود.

نقل شده است، روزی در حالی که مست بود، با کنیزی همبستر شد؛ در این حال مؤذن آمد و به او گفت: وقت نماز است و مردم منتظر شما هستند. قسم خورد که باید این جاریه‌ای که با او همبستر شده است، امام جماعت شود. این جاریه لباس و پیراهن خلیفه را پوشید و در حالی که مست و جُنُب بود، امام جماعت شد! توهین به محراب، توهین به خلافت، توهین به مسلمین از این بیش‌تر؟! امام جماعت زن برای مردها را که اگر آمریکایی‌ها راه انداختند،

۱. همان و بدر العینی، محمود بن احمد، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج ۱۹، باب ماجعلنا الرؤیا، ص ۳۰.

ریشه و سابقه اش در این جا بوده است. صاحب کشف نقل می کند که روزی ولید گفت: فالی به قرآن بزنم ببینم قرآن در مورد من چه می فرماید. قرآن را باز کرد این آیه آمد: ﴿وَأَسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾^۱. با دیدن این آیه، خیلی عصبانی شد و با خودش گفت: این آیه قرآن مرا تهدید می کند! لذا قرآن را پاره کرد و طی اشعاری کفر خود را آشکار کرد.^۲ کارش به جایی کشید که اهل دمشق به قتلش تصمیم گرفتند. وقتی به او حمله کردند و خواستند او را بکشند، گفت: روزم مانند روز عثمان است؛ چون من، هم محاصره شدم و هم مظلوم هستم. به هر روی، اهل دمشق او را کشتند و سرش را بریدند و در دمشق گردانیدند.^۳

صدرالمتألهین در نهایت می فرماید:

فانظروا يا أهل العقل والانصاف هل يستصح ذو مسكة أن يقال: ان رسول الله ﷺ يقول لا يزال الاسلام عزيزا والدين قائما ما وليهم اثنا

۱. «آن ها [از خدا] تقاضای فتح و پیروزی کردند و هر گردن کش منحرفی نومید و نابود شد» (ابراهیم: ۱۵).

۲. شعر ولید در حال مستی خطاب به قرآن:

اتوعد كل جبارٍ عنيد فها أنا ذاك جبارٍ عنيد

إذا ما جائت ربك يوم حشرٍ فقل يا رب مزقنى الوليد

۳. مازندرانی، محمد صالح، شرح الکافی - الأصول والروضة، ج ۵، ص ۱۷۲، پاورقی.

عشر رجلا من أمثال هؤلاء الخلفاء من الشجرة الملعونة انتهى كلامه؛^۱ ای اهل عقل و انصاف! بنگریید آیا انسانی که عقل دارد، می تواند بگوید که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «لا يزال الاسلام عزيزا و الدين قائما، ما وليهم اثناء عشر رجلا من أمثال هؤلاء الخلفاء من الشجرة الملعونة.»

مرحوم ملاصالح مازندرانی پس از ذکر مطالب مرحوم ملاصدرا می نویسد:

و بالجملة لا بد لهم من أمرين اما أن ينكروا صحة الحديث عن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و أما أن يطلبوا الاثنى عشر في غير الخلفاء المشهورين و لا يمكن الاول بعد نقل البخارى و سائر أصحاب الصحاح فلا بد من الثانى؛^۲

خلاصه عامه به ناچار یکی از این دو راه را پیش رو دارند: یا باید صحت این حدیث را منکر شوند و یا اگر منکر نشدند، باید دنبال دوازده نفر دیگر غیر از خلفای مشهور برونند؛ اما چون حدیث اثنا عشر را بخاری و سایر نویسندگان صحاح نقل کرده اند، انتخاب راه اول برای آن ها امکان پذیر نیست. پس به ناچار باید راه دوم را برگزینند.

بررسی روایات «الاثمة اثناء عشر» در منابع عامه

روایات «اثمة اثناء عشر» از روایاتی نیست که بتوان آن را رد کرد؛ ولی متأسفانه عامه، هشت توجیه در مورد آن دارند و اکثرشان یزید را جزء همین خلفا قرار

۱. همان.

۲. همان.

می دهند. بر اساس فرموده امام علی (ع) مبنی بر این که «ضلوا و اضلوا»، آن ها هم خود گمراه هستند و هم بر گمراهی دیگران اصرار دارند. در ادامه، ابتدا به ذکر حدیث و آن گاه به بیان توجیهات آنان می پردازیم.

روایت اول

حَدَّثَنَا عُمَرُو بْنُ عُثْمَانَ، نَا مَرْوَانَ بْنَ مُعَاوِيَةَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ يَعْنِي ابْنَ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سُرَّةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ فَسَمِعْتُ كَلَامًا مِنَ النَّبِيِّ ﷺ لَمْ أَفْهَمْهُ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا يَقُولُ؟ قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ؛ جَابِرُ بْنُ سَمْرَةَ مِي گويد: از رسول خدا ﷺ چنين شنيدم: پيوسته اين دين پابرجاست تا اين كه بر شما دوازده خليفه اي كه امت بر آن ها اجتماع كرده اند، بيايد. سپس از رسول خدا ﷺ سخني شنيدم كه من آن را نفهميدم، به پدرم گفتم: رسول خدا ﷺ چه فرمود؟! گفتم: رسول خدا ﷺ فرمود: همه آن ها از قريش اند.^۲

گفتنی است که این حدیث را به غیر از ابو داوود، دیگران و از جمله مسلم و

۱. ابوداود، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، ج ۴، کتاب المهدی، ص ۸۶، ح ۴۲۷۹.

۲. از آن جا که نمی توانند بگویند معاویه اولین هاشمی است، به جای «بنی هاشم»، از واژه «قریش» استفاده می کنند تا از این طریق بتوانند او را به عنوان یکی از خلفای مورد نظر پیامبر ﷺ در این حدیث قالب کنند که البته برخی این تقلب را کرده اند و گفته اند معاویه از قریش است. این، در حالی است که ما با استدلال و دلیل اثبات می کنیم که امویان، نه تنها از قریش، بلکه اصلاً عرب نبودند؛ بلکه همگی اروپایی بودند و خودشان را به عنوان عرب جا زدند.

بخاری^۱ نقل کرده‌اند.

روایت دوم

حدثنا حسن بن موسى حدثنا حماد بن زيد عن المجلد عن الشَّعْبِيِّ عن مسروق قال: كنا جلوساً عند عبد الله بن مسعود وهو يُقرئنا القرآن، فقال له رجل: يا أبا عبد الرحمن، هل سألت رسول الله ﷺ: كم يملك هذه الأمة من خليفة، فقال عبد الله بن مسعود: ما سألتني عنها أحد منذ قدمتُ العراقَ قبلك، ثم قال: نعم، ولقد سألتنا رسول الله ﷺ؟ فقال: اثنا عشر، كعدة نقباء بني إسرائيل؛^۲ مسروق^۳ گفت: ما نزد عبد الله بن مسعود نشسته بودیم و او برای ما قرآن می‌خواند؛ مردی به او گفت: ای اباعبد الرحمن! آیا شما از رسول خدا ﷺ پرسیدید که پس از ایشان، چند خلیفه زمام امور را در دست می‌گیرند؟ عبد الله گفت:

۱. متن حدیث در کتاب صحیح مسلم به این صورت است: «حدثنا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَابُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ قَالَا حَدَّثَنَا حَاتِمٌ وَهُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْمُهَاجِرِ بْنِ مِسْمَارٍ عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى جَابِرِ بْنِ سُرْمَةَ مَعَ غُلَامِي نَافِعٍ أَنْ أَخْبِرَنِي بِشَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ فَكَتَبَ إِلَيَّ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ جُمُعَةٍ عَشِيَّةَ رَجَمَ الْأَسْلَمِيَّ يَقُولُ: لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۳، ح ۱۸۲۲). این حدیث با کمی تفاوت در کتاب صحیح بخاری نیز آمده است: «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سُرْمَةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا. فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ج ۹، ص ۸۱، ح ۷۲۲۲ و ۷۲۲۳).

۲. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند، ج ۴، ص ۲۹، ح ۳۷۸۱.

۳. شرح حال مسروق را بخوانید. مسروق نوکر و طرفدار کسانی بود که ضد ولایت بودند؛ ولی جمله‌ای از عایشه شنید همان جمله عوضش کرد و با آن جمله طرفدار امیرالمؤمنین (علیه السلام) شد.

از هنگامی که به عراق وارد شده‌ام، کسی این موضوع را از من نپرسیده است [= و تو اولین نفری هستی که این نکته را از من می‌پرسی]. سپس گفت: بلکه ما از رسول خدا ﷺ پرسیدیم؛ آن حضرت فرمود: خلفای من، دوازده نفرند، مانند نقبای بنی اسرائیل.

مشابه این حدیث، در جای دیگر از همین کتاب با این متن آمده است: «حدثنا أبو النَّصْرِ حدثنا أبو عَقِيل حدثنا مُجَالِد عن الشَّعْبِيِّ عن مسروق قال: كنا مع عبد الله جلوساً في المسجد يُقَرِّئنا، فأتاه رجل فقال: يا ابن مسعود، هل حدثكم نبیکم کم یکون من بعده خليفة؟، قال: نعم، كعدة نُقَباء بني إسرائيل.»^۱

شایان ذکر است که این روایت «متواتر» است و برخلاف دیدگاه برخی که خیال کرده‌اند پیامبر ﷺ تنها یک جا این حدیث را بیان کرده است، آن حضرت، چندین جا و از جمله در حدیث ثقلین به ذکر این نکته پرداخته است.^۲

روایت سوم

حدثنا مُوسَى بن اسماعيل ثنا وَهَيْبُ ثنا دَاوُدُ عن عَامِرٍ عن جَابِرِ بن سَمُرَةَ قال: سمعت رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يقول: لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً قال فَكَتَبَ النَّاسُ وَضَجُّوا ثُمَّ قال: كَلِمَةٌ خَفِيَّةٌ، قلت لِأَيِّ يا أَبَتِ ما قال؟ قال: كلهم من قُرَيْشٍ؛^۳ جابر بن سمره می‌گوید: رسول

۱. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند، ج ۴، ص ۶۲، ح ۳۸۵۹.

۲. بر اساس احصای انجام شده، پیامبر ﷺ در پانزده جا این حدیث را بیان فرموده است.

۳. ابوداود، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، ج ۴، کتاب المهدی، ص ۸۶، ح ۴۲۸۰.

خدا ﷺ فرمود: همواره این دین عزیز است تا دوازده خلیفه بیایند. جابر می‌گوید: مردم تکبیر گفتند و ضجه و فریاد زدند. سپس رسول خدا ﷺ سخنی فرمود که من آن را نفهمیدم.^۱ به پدرم گفتم: رسول خدا ﷺ چه فرمود: گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: همگی آن‌ها از قریش‌اند.

روایت می‌گوید: «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيْزًا اِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيْفَةً؛ دین همواره عزیز است، تا زمانی که دوازده خلیفه روی کار بیایند.» شما با تمرکز بر روی همین عبارت، می‌توانید عامه را محکوم کنید و مطلب دیگری نیاز ندارید. حال سؤال من از عامه این است که شما توضیح دهید که این دوازده نفر چه کسانی هستند؟ قاضی عیاض، عسقلانی، بیهقی، تأکید دارند و می‌گویند مقصود دوازده نفر پیوسته نیستند؛ چون بر اساس روایت، باید این دوازده نفر، کسانی باشند که اسلام در دوران‌شان عزت داشته باشند و مردم نیز دورشان جمع بشوند؛ لذا پیوسته نبوده است.

۱. عباراتی نظیر «لم افهمها، نسيها و...» را که در روایات اهل سنت دیده می‌شود، جمع‌آوری کنید. همه این نفهمیدن‌ها و کری‌ها، مصلحتی است. باید دید در روایات ما در این زمینه چه آمده است. به احتمال قوی، این موارد، کودتای حذف فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام و حذف کسانی بوده است که با ولایت میانه‌ای داشتند؛ کودتا به هرنحوی که ممکن باشد. شما بعداً خودتان مراجعه و بررسی کنید که چگونه این مذهب باقی ماند. به گفته ابن ابی الحدید: «ولولأَنَ اللهُ تَعَالَى فِي هَذَا الرَّجُلِ سِرًا يَعْلَمُهُ مَنْ يَعْلَمُهُ، لَمْ يَرْوُ فِي فَضْلِهِ حَدِيثٌ وَلَا عَرَفَتْ لَهُ مَنَقِبَةٌ؛ اگر برای خداوند متعال در این مرد [= مولا علی بن ابی طالب علیه‌السلام] سری نبود، نه حدیثی در فضیلت او نقل می‌شد و نه منقبتی برای می‌شناختی» (ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، ج ۴، ص ۷۳).

گفتنی است ابن حجر عسقلانی، دیدگاه قاضی عیاض را در این زمینه می-پذیرد و بر اساس نقل او، آن دوازده نفر ذکر شده در حدیث نبوی عبارتند از: «ابوبکر، عمر، عثمان، علی علیه السلام، معاویه، یزید، عبدالملک بن مروان، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک و ولید بن یزید بن عبدالملک.»^۱

عجیب این است که اهل سنت، عصر خلافت این افراد را، دوران عزت اسلام دانسته‌اند و اسامی آن‌ها و به ویژه یزید را جزء خلفای پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده‌اند. کسی که بدترین جنایت در کربلا و در روز عاشورا را مرتکب شد و مردم مدینه علیه او قیام کردند و او آن‌ها را قتل عام کرد. شدت و سنگینی حزن و اندوه روز عاشورا به میزانی است که امام رضا علیه السلام آن را این گونه وصف می‌فرماید:

إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ عليه السلام أَفْرَحَ جُفُونَنَا وَأَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَأَذَلَّ عَزِيرَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ وَأَوْرَثَنَا الْكَرْبَ وَالْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْإِنْقِصَاءِ فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَلَيْبَنُكَ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ يَحْطُلُ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ^۲؛ همانا روز مصیبت حسین علیه السلام چشم‌های ما را [از شدت گریه] مجروح و اشک ما را جاری کرد و عزیزان ما را در زمین کربلا خوار کرد و تا روز قیامت برای ما اندوه و بلا به جای گذارد، و بر مانند حسین علیه السلام باید گریست. این گریه، گناهان بزرگ را می‌ریزد.

۱. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۲۱۴.

۲. صدوق، محمد بن علی، الأمالی، ص ۱۲۸، مجلس ۲۷، ح ۲.

زیارت ناحیه را هم ببینید که چگونه به وصف اندوه روز عاشورا می پردازد:

لَقَدْ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَوْثُورًا، وَ عَادَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَهْجُورًا...
فَانْزَعَجَ الرَّسُولُ وَ بَكَى قَلْبُهُ الْمَهُولُ، وَ عَزَّاهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ وَ الْأَنْبِيَاءُ، وَ
فُجِعَتْ بِكَ أُمَمُكَ الرَّهْرَاءُ، وَ اخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلَائِكَةِ الْمُتَقَرِّبِينَ تُعْزِي أَبَاكَ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؛^۱ پیامبر خدا ﷺ عزادار تو شد و کتاب خدا دوباره
مهجور گردید... پس پیامبر ﷺ منقلب شد و دلش بر این بیم
گریست و فرشتگان و خداوند او را تسلیت دادند؛ و مادرت
زهره علیها السلام سوگوار تو شد و گروه فرشتگان مقرب، به نزد پدرت
امیرمؤمنان علیه السلام می رفتند و او را تعزیت می گفتند.

با این توضیح، سؤال ما از عامه این است که آیا فجایع قطعی کربلا غیر
واقعی است؛ یا این که شما از آن بی اطلاع هستید که در مورد فردی مثل یزید،
به خلیفه پیامبر ﷺ تعبیر می کنید!؟

گفتنی است که در منابع روایی عامه، حدیثی منسوب به پیامبر ﷺ نقل
شده است، مبنی بر این که آن حضرت فرمود: «الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً، ثُمَّ
تَكُونُ مُلْكًا عَضُوضًا»^۲ و^۳ دوران خلافت پس از من، سی سال است و آن گاه به
پادشاهی سخت و گزنده مبدل خواهد شد.» بر اساس این حدیث، پس از

۱. ابن مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الکبیر، ص ۵۰۵-۵۰۶.

۲. «عضوض»، یعنی کسی که گاز می گیرد.

۳. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية والنهاية، ج ۶، ص ۲۵۰ و ابن حجر عسقلانی، احمد بن

علی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۲۱۲.

پیامبر ﷺ، دوران خلافت سی سال است و پس از آن، این دوران به پایان می‌رسد. این، در حالی است که این سی سال، تنها دوران خلافت چهار خلیفه اول عامه [= ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم] را پوشش می‌دهد و هشت خلیفه دیگر مطرح شده از سوی آن‌ها را شامل نمی‌شود. با این توضیح، حدیث «الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً...» با حدیث «اِثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً»، تعارض آشکار خواهد داشت. با وجود این، عامه زمان خلفای پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تا زمان ولید بن یزید بن عبدالملک می‌رسانند!

از همه این‌ها که بگذریم، عامه از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الموعود، به «خلیفه» تعبیر کرده‌اند: «يَكُونُ خَلِيفَةً، فِي آخِرِ الزَّمَانِ». با وجود این، چرا نام ایشان را جزء خلفا ذکر نکرده‌اند؟! آیا ایشان جزء خلفا هست یا نیست؟! همان‌گونه که مرحوم مازندرانی فرمود این‌ها، حرف نامربوطی را مطرح کردند و آن‌گاه مجبور شدند در توجیه آن، هشت یا نه مورد را ذکر کنند که یکی از دیگری شگفت‌آورتر است.^۱ ابن ابی العز در کتاب شرح عقیده طحاویه، در احادیث «اثنی عشر خلیفه»، مراد از خلفای اثنا عشر را عبارت از این افراد می‌داند: «خلفای اربعه، معاویه، یزید بن معاویه، عبدالملک بن مروان و آن‌گاه چهار فرزند او و بین آن‌ها عمر بن عبدالعزیز بر سر کار می‌آید.»^۲ ابن تیمیه، شاگرد او ابن کثیر و سیوطی^۱

۱. ر.ک: ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۲۱۲-

۲۱۵ و بیهقی، احمد بن حسین، دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة، ج ۶، ص ۵۲۰.

۲. ابن أبی العز، علی بن علی، شرح العقيدة الطحاوية، ج ۲، ص ۷۳۶-۷۳۷.

همگی می‌گویند: مراد از «بعدی» در این جا، معنای حقیقی نیست و شما عجله نکنید ان شاء الله پیدا می‌شوند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دوازده نفر ارجاع داده است. این دوازده نفر چه کسانی هستند؟! نمی‌دانیم. ابن جوزی^۲ و خطابی، تصریح می‌کنند که مراد بنی‌امیه هستند.^۳ ابن حبان شافعی (متوفای ۳۵۴ هجری) می‌گوید: من هر وقت مشکل داشته باشم، به زیارت امام رضا علیه السلام می‌روم و مشکل من حل می‌شود.^۴ با وجود این، ایشان می‌گوید: ما ناچاریم از روی اضطرار، ملوک را هم بگوییم خلفا هستند تا منظور پیامبر صلی الله علیه و آله درست شود.^۵ خلاصه سردرگمند. مهلب بن احمد از علمای اندلس^۶ می‌گوید: مراد از اثنا عشر، اجتماع دوازده نفر در یک زمان است که همگی خواهان خلافت باشند!^۷ این نوع خلافت، ملوک الطوائفی است. حال آیا بعد از آن دوازده رهبر

۱. تعجب می‌کنم بعضی‌ها می‌گویند سیوطی شیعه است. بر کدام مبنا سیوطی شیعه است؟! کتاب «القام الجحر» او را نگاه کنید که چه می‌گوید! اگر این شیعه است که ما دیگر در دنیا غیر شیعه نداریم!

۲. از ابن جوزی توقع نکنید؛ کتاب صفة الصفوة او و کتاب سیر اعلام النبلاء ذهبی را نگاه کنید (ذهبی، شمس الدین، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۱، ص ۳۶۵، ش ۱۹۲).

۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۲۱۲.

۴. «قد زتته مرارا كثيرة وما حلت بي شدة في وقت مقامي بطوس فزرت قبر علي بن موسى الرضا صلوات الله على جده وعليه ودعوت الله إزالتها عني إلا أستجيب لي وزالت عني تلك الشدة وهذا شيء جريته مرارا فوجدته كذلك أمانتنا الله على محبة المصطفى وأهل بيته صلى الله عليه وسلم الله عليه وعليهم أجمعين» (ابن حبان، محمد بن حبان، الثقات، ج ۸، ص ۴۵۷).

۵. علی بن بلبان فارسی، الإحسان به ترتیب صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۷.

۶. ابوالقاسم اندلسی شارح کتاب بخاری و متوفای ۴۳۵ هجری است.

۷. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۲۱۲.

و خلیفه، اسلام عزیز می شود یا ذلیل؟! آن هنگام، آیا اجتماع است یا افتراق؟! به طور قطع، مصداق اتم افتراق همین است.

ابن منادی (متوفای ۲۵۷ هجری) می گوید: مقصود، خلافت این دوازده نفر، بعد از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.^۱ لذا او وضعیت بعد از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را تعیین کرد؛ اما به اوضاع قبل از آن حضرت و بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، هیچ اشاره ای نکرده است. این مطالب همگی، دلیل است بر سردرگمی آن ها.

منطق حذف اهل بیت علیهم السلام

عامه اصلی دارند و برپایه همان اصل نیز حرکت می کنند و آن عبارت است از این که اهل بیت پیامبر علیهم السلام و فضایل ایشان و روایات آن بزرگواران و همچنین راویانی که از آن ها روایت نقل کرده اند، به هرنحوی که شده باشد، باید تضعیف و حذف بشوند. من چند مورد برای شما نقل می کنم تا آگاه شوید که آن ها چگونه زمینه را برای امثال ابن خلدون فراهم کردند و نصب و عداوت را به کجا رساندند. ابن خلدون می گوید:

و شد أهل البيت بمذاهب ابتدعوها وفقه انفرادوا به وبنوه علی مذهبهم فی تناول بعض الصحابة بالقدح، وعلی قولهم بعصمة الأئمة و رفع الخلاف عن أقوالهم وهي كلها أصول واهية و شد بمثل ذلك الخوارج ولم يحتفل الجمهور بمذاهبههم بل أوسعوها جانب الإنكار و القدح، فلانعرف شيئا من مذاهبههم ولا نروي كتبهم ولا أثر لشيء منها إلا في مواطنهم. فكتب

الشيعة في بلادهم وحيث كانت دولتهم قائمة في المغرب والمشرق واليمن والخوارج كذلك؛^۱ اهل بيت عليه السلام، به واسطه مذهب شاذی که بدعت گذاشتند و فقه جداگانه‌ای که داشتند، از مذهب مشهور جدا شدند. آنان فقه خود را بر حسب عقیده‌شان، بر اساس قدح بعضی از صحابه و باور به عصمت ائمه عليه السلام و نفی هرگونه خلاف و اشتباه از اقوال ایشان، بنیان نهادند؛ در حالی که همه این‌ها جزء اصول واهی و بی‌پایه است. خوارج نیز مثل آنان انشعاب کردند و اکثر مردم به مذاهب آنان اعتنا نکردند و جانب مخالفت و قدح در مورد آن را وسعت بخشیدند. از این‌رو، ما چیزی از عقاید ایشان را نمی‌شناسیم و کتاب‌های آنان را روایت نمی‌کنیم و اثری از کتاب‌های آن‌ها جز در همان سرزمین‌های خودشان وجود ندارد. پس کتاب‌های شیعه تنها در بلاد خودشان و در مناطقی که در شرق و غرب و یمن دولت تشکیل دادند، یافت می‌شود.

او با این مطالب گویا می‌خواهد بگوید من و امثال من، بر طریق هدایت و تابع سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستیم و اهل بیت عليه السلام و شیعیان آن‌ها، اهل ضلالت و بدعت هستند. مرحوم شرف الدین به اندازه‌ای از این سخنان متأثر شده است که می‌گوید: «ای مرگ بیا و مرا ببر! می‌خواهم نباشم و این سخنان را نشنوم.»^۲ حال سؤال این است که چه کسی این زمینه را برای این‌ها فراهم کرد

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن، المقدمة (کتاب تاریخ ابن خلدون)، ج ۱، ص ۵۶۴ و طبسی، محمد رضا، الشيعة والرجعة، ج ۱، ص ۹۸.

۲. فیا موت زر ان الحیاة ذمیمة * ویا نفس جدی ان سبقک هازل (شرف الدین، عبدالحسین، الفصول

که چنین حرف‌های بزرگ‌تر از دهانشان بزنند؟! پاسخ این است که زمینه را همین افراد فراهم کرده‌اند. آن‌ها مصمم بودند که هر کس کم‌ترین حدیثی در فضیلت اهل بیت علیهم‌السلام نقل کند، او را از کار بیکار کنند.

به عنوان نمونه، مزی در تهذیب الکمال پس از تضعیف زیاد بن منذر [= ابوجارود] می‌نویسد: «ویحیی بن معین إنما تکلم فيه وضعفه لأنه يروي في فضائل أهل البيت علیهم‌السلام»^۱ این تضعیف در حالی است که او هیچ مشکلی نداشت؛ شما نمونه احادیث او را نگاه کنید! نمونه دیگر عبید الله بن موسی است که در مورد او می‌گوید: «وكان يتشيع ويروي أحاديث في التشيع منكورة فضعف بذلك عند كثير من الناس»^۲؛ او شیعه بود و احادیث منکر شیعه را نقل می‌کرد و از این رو، نزد بسیاری از مردم ضعیف بود. «همین افراد وقتی می‌رسند به عمر سعد، می‌گویند: «تابعی ثقه و هو الذی قتل الحسين علیه‌السلام»^۳

ابن عدی جرجانی در «الکامل فی ضعف الرجال» روایتی را از عبد الله بن عمر در مورد فرمایش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هنگام رحلت نقل می‌کند که یکی از راویان آن ابن لهیعه است:

أَخْبَرَنَا أَبُو يَعْلَى، حَدَّثَنَا كَامِلُ بْنُ طَلْحَةَ، حَدَّثَنَا ابْنُ هَيْبَةَ، حَدَّثَنَا حُيَّيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحُبَلِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قَالَ: فِي مَرَضِهِ ادْعُوا إِلَيَّ أَخِي فَدْعُوا لَهُ أَبَا بَكْرٍ فَأَعْرِضْ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ ادْعُوا إِلَيَّ أَخِي فَدْعُوا لَهُ عُمَرَ فَأَعْرِضْ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ ادْعُوا إِلَيَّ أَخِي فَدْعُوا لَهُ عُثْمَانَ

المهمة في تأليف الأمة، ص ۱۷۲).

۱. مزی، یوسف بن عبد الرحمن، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۹، ص ۵۱۹.

۲. همان، ج ۱۹، ص ۱۶۹.

۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۹۶.

فَأَعْرَضَ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ ادْعُوا إِلَيَّ أَخِي فَدُعِيَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَتَرَهُ بِثَوْبٍ وَانْكَبَّ عَلَيْهِ فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ قِيلَ لَهُ مَا، قَالَ: قَالَ عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ يَفْتَحُ كُلَّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ؛ عبد الله بن عمر می گوید: پیامبر خدا ﷺ هنگام بیماری [=در حال احتضار و رحلت] فرمود: برادرم را برای من فراخوانید! ابوبکر را برایش فراخواندند، آن حضرت از او روی برگرداند و بار دیگر فرمود: برادرم را برای من فراخوانید! وقتی عمر را به سویش خواندند، آن حضرت از او روی برگرداند و بار سوم فرمود: برادرم را برای من فراخوانید! آن گاه عثمان را خواندند. آن حضرت از او نیز روی برگرداند و فرمود: برادرم را برای من فراخوانید! پس علی بن ابیطالب علیه السلام را فراخواندند، وقتی آمد، پیامبر ﷺ او را با پارچه ای پوشانید و سینه اش را به سینه خود چسبانید. هنگامی که علی علیه السلام از نزد ایشان خارج شد، از او پرسیدند: پیامبر ﷺ به شما چه فرمود؟ پاسخ داد: مرا هزار باب علم آموخت که از هر بابی به هزار باب دیگر راه گشوده شود.

ابن عدی جرجانی پس از نقل این روایت می گوید: آفت این روایت عبد الله بن لهیعه است:

قال ابن عدی و هذا هو حدیث منکر و لعل البلاء فیہ من بن لهیعة فإنه شدید الإفراط فی التشیع وقد تکلم فیہ الأئمة و نسبوه إلى الضعف؛^۱ ابن عدی می گوید: این حدیث «منکر» است و شاید مشکل از ابن لهیعه باشد؛

۱. ابن عدی جرجانی، عبد الله بن عدی، الكامل فی الضعفاء الرجال، همان، ج ۳، ص ۳۸۹.

۲. همان.

زیرا او در تشیع بسیار افراطی است و علمای بزرگ حدیث و رجال علیه او موضع گرفتند و او را تضعیف کرده‌اند.

تضعیف روایت ذکر شده از سوی او در حالی است که وی در همین کتاب، حدیثی را آورده که ابن لهیعه از پیامبر ﷺ نقل کرده است: «عن رسول الله ﷺ أنه قال: عمر مني وأنا من عمر والحق بعدي مع عمر.»^۱ با وجود این، در نقل چنین احادیثی از ایشان ایراد و اشکالی نمی‌گیرد؛ اما در مورد روایاتی همچون روایت قبل که وی از عبدالله بن عمر از پیامبر ﷺ نقل کرده است؛ چون از عمر روی گردانی دارد؛ می‌گوید: «ضعیف است».

بر پایه مطالب یاد شده، منطق عامه بر این نکته استوار است که اگر می‌خواهی جایگاه داشته باشی و ثقه محسوب شوی، اهل بیت ﷺ را سب کن و آن‌ها را به قتل برسان؛ اما اگر از آن‌ها فضیلت نقل کردی، از جامعه طرد می‌شوی و حقوق قطع و پایمال خواهد شد. این قضایا زمینه را برای امثال ابن خلدون ناصبی فراهم کرد و همین مسئله حجاب و مانع شد که حدیث «ائمة اثنی عشر» را نقل کنند. پیامبر اکرم ﷺ مطلب پیچیده و غامضی نفرمود، بلکه رهبری امت اسلام بعد از خودش را بیان کرد. موضوع رهبری امت اسلام، این قدر تاریک یا پیچیده نیست؛ آن‌ها به دلیل اصل باطلی که بر آن پایبند هستند، خودشان این موضوع را تاریک یا پیچیده کردند. اصلی که تأکید دارد اهل بیت پیامبر ﷺ، روایات، راویان و فضایل ایشان به هرنحوی که شده باید حذف بشود.



جلسه چهاردهم

محور بحث، حدیث متواتر «من مات و لم یعرف امام زمانه» بود. اشاره شد که این حدیث متواتر است و به بررسی سندی نیازی ندارد. با وجود این، نخست مقداری به بررسی سندی و در مرحله بعد، به بررسی دلالتی و محتوایی این حدیث پرداختیم و در این زمینه، مواردی از این قبیل تبیین شد: چیستی معرفت، مرگ جاهلیت و این که مراد از امام کیست.

در جلسه گذشته، برای تکمیل بحث حدیث معرفت، بحثی را در بررسی روایات «ائمه اثنا عشر» و تعیین مصداق آن آغاز کردیم. ائمه اثنا عشر با عناوین مختلف، از قبیل خلفا، امرا، ائمه در صحاح، سنن و سایر کتاب های اهل سنت آمده است. در مورد این که مراد از ائمه اثنا عشر چه کسانی هستند؛ در جلسه قبل اشاره شد که چند توجیه از سوی اهل سنت مطرح و مشخص شد که این توجیهات، همگی حکایت از سردرگمی آن ها دارد و گویای آن است که آنان نتوانستند در این زمینه به جایی برسند.

اکثر این توجیهات به گونه ای است که بنی امیه و به ویژه یزید بن معاویه را نیز شامل می شود. یکی از این توجیهات، بیانگر این بود که مراد از دوازده ائمه،

کسانی هستند که بعد از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می آیند. گویا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای زمان پس از خویش، دغدغه ای نداشته و نظر ایشان تنها به دوران بعد از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف معطوف بوده است. بررسی توجیهات آنان همان گونه است که آقای ملا صالح مازندرانی بیان فرمودند. توجیهات آن ها مزخرف و بی اساس است که هرگز قابل پذیرش نیست؛ اما این که آنان چرا این توجیهات را مطرح می کنند؟ یا بدین علت بوده که خودشان واقعاً حقیقت را ندانستند و یا این که به رغم آگاهی از حقیقت، می خواهند آن را کتمان و مخفی کنند.

آقای جوینی در جلد دوم از کتاب فرائد السمطين، بخشی را به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اختصاص داده و روایات متعددی در مورد آن حضرت آورده است. ایشان در این کتاب، حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این مضمون نقل می کند: «من انکر خروج المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، فقد كفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛^۱ هر کسی که قیام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را انکار کند، نسبت به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده کافر شده است.»

بر اساس این حدیث، هرکس به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و قیام ایشان اعتقاد نداشته باشد، به اسلام و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد ندارد. از این رو، به رغم این که این آقایان سعی می کنند قضیه دوازده امام را کتمان کنند، در این جا اسم امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده است.

۱. حموی جوینی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطين، ج ۲، باب ۶۱، ص ۳۳۴.

روش پیامبر ﷺ در معرفی ائمه اثنا عشر ﷺ

در این جا نکته‌ای به نظر رسیده است،^۱ مبنی بر این که پیامبر اکرم ﷺ در جمع خواص و برای خواص الخواص اسم ائمه ﷺ را به تفصیل بیان می‌کردند؛ اما در جمع عمومی، غالباً اسم آن بزرگواران را به زبان نمی‌آوردند؛ دلیلش همین بود که در جلسه قبل در روایت خواندیم و اشاره شد که پیامبر اکرم ﷺ، به محض این که از ائمه اثنا عشر صحبت کردند، جلسه شلوغ شد. یک حزب متشکل که همان حزب نفاق بود، حواسشان را به پیامبر ﷺ معطوف کرده بودند تا آن حضرت به اسامی ائمه ﷺ اشاره نکند؛ و لذا به محض این که به اسم ائمه اثنا عشر رسید، همه‌ها شد؛ به گونه‌ای که راوی می‌گوید سخن ایشان را نفهمیدم؛ چنین جوّی بود. بدین رو بود که پیامبر اکرم ﷺ به جزء در خطبه غدیر، در اجتماعات عمومی، غالباً اسامی ائمه ﷺ را به زبان نمی‌آوردند و به همان کلی بسنده می‌کردند؛ اما در جمع خصوصی و برای افراد خاص، اسامی آن‌ها را بیان می‌فرمودند.

به عنوان نمونه، در روایتی که پیامبر اکرم ﷺ به ذکر جریان ولادت فاطمه زهرا ﷺ و ولادت امام حسین ﷺ می‌پردازد، اسم دوازده امام ﷺ را نیز بیان می‌کند. در روایتی نیز، آن حضرت، اسامی امامان ﷺ را برای عمار یاسر و در روایتی دیگر، برای جابر بن عبدالله انصاری ذکر کردند. از این رو،

۱. حالا اگر درست است شما تأیید کنید، در غیر این است اشاره کنید تا اشتباه را تصحیح کنم.

پیامبر اکرم ﷺ، اسامی ائمه اهل بیت را غالباً برای کسانی که مورد وثوق و اطمینان بودند، بیان می کردند و برای دیگران، به صورت کلی به امامان اهل بیت اشاره می کردند.

ائمه اثناء عشر اهل بیت در کتاب فرائد السمطين

در این جا مناسب است که به طور خلاصه، مطالبی را از کتاب «فرائد المسطين» نقل کنیم.^۱ صاحب کتاب، شافعی مذهب است؛ ولی ببیند چه موضعی نسبت به اهل بیت اهل بیت دارد و چه مطالب نابی در آن جا در زمینه توسل به اهل بیت اهل بیت، استغاثه و... ذکر می کند. در همین کتاب، ماجرای را در مورد روز ولادت امام حسین علیه السلام نقل می کند که متن به این صورت است:

قال ابن عباس: سمعت النبي ﷺ يقول: ... فلما ولد الحسين بن علي عليه السلام - و كان مولده عشية الخميس ليلة الجمعة - أوحى الله عز و جل إلى مالك خازن النار: أن أحمّد النيران على أهلها لكرامة مولود ولد لمحمد في دار الدنيا. و أوحى الله تعالى إلى رضوان خازن الجنان: أن زخرف الجنان و طيبها لكرامة مولود ولد لمحمد ﷺ في دار الدنيا. و أوحى الله تعالى إلى الحور العين: أن تزيّنا و تزاوروا لكرامة مولود ولد لمحمد ﷺ في دار الدنيا؛^۲ ابن عباس می گوید: شنیدم که پیامبر ﷺ فرمود: ... هنگامی که امام حسین علیه السلام در شب جمعه متولد شد، خداوند

۱. این کتاب برای سفرهای تبلیغی، به ویژه در مناطق برادران اهل سنت بسیار مناسب است. پس حتماً از آن استفاده کنید.

۲. حموی جوینی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطين، ج ۲، باب ۳۴، ص ۱۵۲.

برای تهنیت ولادت آن حضرت، به مالک و کلیددار جهنم دستور داد که آتش جهنم را خاموش کند و به کلیددار بهشت نیز دستور داد که بهشت را چراغانی و عطراگین کند و حورالعین، لباس‌های زینتی بپوشند. سپس به ملائکه دستور داد که همگی در یک صف به پاخیزند و برای تبریک ولادت امام حسین علیه السلام، تسبیح، تحمید و تکبیر بگویند. آن‌گاه خداوند به جبرئیل فرمان داد که همراه میلیون‌ها ملک، برای تبریک و تهنیت امام حسین علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به زمین فرود آیند.

بر اساس این حدیث، خداوند نخستین کسی است که برای ولادت امام حسین علیه السلام جشن برگزار کرد، با وجود این، امروزه وهابیت می‌گویند جشن گرفتن بدعت است. نمی‌دانم آیا این‌ها، این روایت و کتاب خودشان را هم ندیده یا نخوانده‌اند که این‌گونه اظهار نظر می‌کنند.

در ادامه حدیث چنین آمده است:

أخبره يا جبرئيل أني قد سميتك الحسين عليه السلام فهتته وعزه! و قل له: يا محمد يقتله شر أمتك على شر الدواب فويل للقاتل وويل للسائق وويل للقائد. قاتل الحسين عليه السلام أنا منه بريء وهو مني بريء لأنه لا يأتي يوم القيامة أحد من المذنبين إلا وقاتل الحسين عليه السلام أعظم جرما منه، قاتل الحسين عليه السلام يدخل النار يوم القيامة مع الذين يزعمون أن مع الله إلهاء آخر، و النار أشوق إلى قاتل الحسين عليه السلام من أطاع الله إلى الجنة؛^۱ خداوند

به جبرئیل می‌گوید: ای جبرئیل! از طرف من به او خبر بده که من نام او را حسین علیه السلام گذاشتم. پس به او تبریک بگویند و او را گرامی بدارید! به او بگو: ای محمد صلی الله علیه و آله! قاتل او شرورترین انسان‌ها است. پس وای بر قاتل، وای بر جلودار و وای بر فرمانده لشکر! من از او بیزارم؛ او هم از من بیزار است؛ زیرا از میان گنهگاران، کسی وارد عرصه قیامت نمی‌شود؛ مگر این که جرم قاتل امام حسین علیه السلام از او سنگین‌تر است. اشتیاق جهنم به قاتل امام حسین علیه السلام از شوق بنده مطیع خداوند به بهشت بیش‌تر است.

در ادامه این حدیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله، پس از آگاهی از پیام الهی مبنی بر شهادت امام حسین علیه السلام توسط یزید و بیزاری جستن خداوند از این جنایت فجیع، ایشان نیز از یزید و سایر قاتلان در ماجرای جانسوز کربلا بیزاری می‌جوید و می‌فرماید: «ما هؤلاء بأمتي أنا بريء منهم والله بريء منهم.»^۱

در مورد این عبارت از فرمایش حضرت: «والله بريء منهم» دو احتمال است: یا منظور این است که برائت نبی اکرم صلی الله علیه و آله بعد از برائت خداست؛ یعنی خدا از آن‌ها بری است، من هم از آن‌ها بری هستم. یا این که دو تا قسم است و آن حضرت با این دو قسم که بیانگر تأکید است فرمودند که من از ایشان بیزارم.

بر پایه این حدیث، یزید، شرورترین مخلوق الهی و مورد نفرت، انزجار و لعن خداوند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جبرئیل و کسی است که اصلاً خط و راهش

غیر از خط و راه خدا و پیامبر ﷺ است. او در در قیامت سنگین‌ترین پرونده جنایت را دارد و آتش سوزان الهی مشتاقانه در انتظار دیدار اوست. با وجود این، عامه می‌گویند یزید جزء خلفای اثنا عشر است. چطور جزء ائمه اثنا عشر است؛ در حالی که خدا، پیامبر و جبرئیل از او بیزار هستند؟! در این جا، خطاب به آن‌ها باید این آیه را خواند: «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»؛^۱ چه کار دارید می‌کنید؟^۲ در زیارت عاشورا ما خودمان اظهار برائت می‌کنیم که این‌ها در مورد این برائت اشکال می‌کنند؛ ولی در این جا سخن از بیزاری خدا، پیامبر ﷺ و جبرئیل است.

سخن ما این است که به جای این که در تضعیف این نوع از روایات تلاش کنیم، کمی سطح معلوماتمان را بالا ببریم و بررسی کنیم که این روایات و

۱. صفات: ۱۵۴.

۲. آقای حسن فرحان المالکی یکی از علمای اهل سنت، مالکی مذهب و الان ساکن سعودی است. وی کتاب خوبی نوشته و در آن افزون بر شیعیان، به پای وهابی‌ها هم پیچیده است. می‌گوید شما وهابی‌ها در زمینه فرهنگ و در مدارس چه کار می‌کنید؟! در کتاب تعلیمات شما چه می‌گویند؟ مدارس تربیتی شما، نواصب و دشمن علی علیه السلام تربیت می‌کنند و رشد می‌دهند. می‌گوید: کتاب‌های خودتان را تغییر دهید. در کتاب تاریخ شما چه مقدار از معاویه تجلیل می‌کنید و در همان تاریخ می‌گویید که علی علیه السلام متکبر بود. البته اخیراً کتاب‌ها را جمع کردید؛ ولی این روحیه را خودتان در مدارس رواج دادید. به آقایان می‌گویند که جرأت نمی‌کنند به یزید سب کنند. واقعاً تعجب می‌کنم! اگر به یزید سب شود گویا چشم وهابی می‌خواهد از حدقه بیرون بیاید و می‌گویند چرا جسارت می‌کنند! گویا به دینش جسارت کرده‌اند! بله همین طور است. دین نواصب، بغض و عداوت اهل بیت علیهم السلام، است. شما فقه ما را ببینید که فقها می‌گویند فقط نواصب و خوارج اند که نجس اند. در هر صورت، به این‌ها می‌گویند خلفای رسول الله هستند!

مواردی نظیر زیارت عاشورا، آیا اصلاً سند می‌خواهد که ما به تضعیف سندشان پردازیم؟! یا باید بگوییم این کم‌ترین موضع‌گیری ائمه طاهرين عليهم‌السلام است؟!

در ادامه حدیث، مطلبی آمده که شاهد بحث ماست:

فدخل النبي ﷺ على فاطمة عليها‌السلام فهنأها وعزاها فبكت فاطمة ثم قالت: يا ليتني لم ألدّه. [اللهم ادخل] قاتل الحسين عليه‌السلام في النار. فقال النبي ﷺ: وأنا أشهد بذلك يا فاطمة؛ ولكنه لا يقتل حتى يكون منه إمام يكون منه الأئمة الهادية عليهم‌السلام؛^۱ پیامبر ﷺ بر فاطمه عليها‌السلام وارد شد و به او هم تبریک گفت و هم تسلیت. زهرای اطهر عليها‌السلام گریه کرد و فرمود: ای کاش او را به دنیا نیاورده بودم و آن‌گاه قاتل امام حسین عليه‌السلام را به این صورت نفرین کرد که خدایا! قاتل حسین عليه‌السلام را وارد جهنم کن! پیامبر ﷺ فرمود: من هم شهادت می‌دهم به این مطلب؛ اما امام حسین عليه‌السلام شهید نمی‌شود، مگر این که از او فرزندی که امام خواهد بود متولد بشود که از او ائمه هادی عليهم‌السلام به دنیا می‌آیند.

سپس حضرت به ترتیب اسامی ائمه عليهم‌السلام را بیان می‌کند تا می‌رسد به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که ایشان را این‌گونه معرفی می‌کند: «و من یصلّی خلفه عیسی بن مریم عليه‌السلام. فسكنت فاطمة عليها‌السلام من البكاء.»^۲ حضرت فاطمه عليها‌السلام که مدام گریه

۱. حموی جوینی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطین، ج ۲، باب ۳۴، ص ۱۵۳.

۲. همان، ص ۱۵۴.

می‌کرد، پس از شنیدن این خبر، دلش آرام گرفت و گریه را قطع کرد. بر این اساس، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، هدیه خداوند به فاطمه زهرا علیها السلام است.

سؤال ما از اهل سنت این است که شما چرا این احادیث را که در کتاب‌های حدیثی خودتان آمده است، مخفی می‌کنید؟ اهل سنت می‌گویند ما هیچ کتابی را جز بخاری و مسلم قبول نداریم. باور کنید بخاری و مسلم را هم قبول ندارند. آن‌ها متوجه نیستند که با این کار، به دهان تمام اهل سنت در طول تاریخ می‌زنند؛ چون وقتی می‌گویند که ما هیچ کتابی را جز بخاری و مسلم قبول نداریم، به این معناست که اهل سنت در طول تاریخ جز تألیف این دو کتاب هیچ کاری نکرده‌اند. پس هنر شما چیست که این مقدار پول هزینه کردید و این مقدار حکومت‌ها از شما حمایت کردند؟! شما چه کار کرده‌اید؟! فقط دو تا کتاب تحویل داده‌اید؟! این کتاب فرائد السمطين مشکش چیست؟! می‌گویند چون فضایل اهل بیت علیهم السلام در آن است، آن را قبول نداریم. مشکل کتاب حسکانی چیست؟! با وجود این که او حنفی است، می‌گویند او شیعه است، فقط به این دلیل که وزارت ارشاد جمهوری اسلامی ایران، کتاب او را تجدید چاپ کرده است. دلیلشان این است؛ یا این که می‌گویند فلان حدیث از شیعه است، تنها به این دلیل که علی علیه السلام را مدح می‌کند. پس معلوم شد که علامت تسنن چیست!

در حدیث معروف دیگری که در این کتاب آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: جابر! تو پنجمی را هم می‌بینی. از قول من سلام به ایشان برسان. در هر صورت، کتاب فرائد السمطين، برای مطالعه و

دقت در آن کتاب ارزشمندی است.

معرفی ائمه علیهم السلام در روایتی از عمار یاسر در کتاب کفایه الاثر

مرحوم ابن خزاز قمی از علمای قرن چهارم در کتاب کفایه الاثر، روایتی را در مورد عمار یاسر از قول نوه عمار نقل می‌کند. متن روایت چنین است:

عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَمَّارٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ وَقَتَلَ عَلِيٌّ عليه السلام أَصْحَابَ الْأَلْوِيَةِ وَفَرَّقَ بَيْنَهُمْ وَقَتَلَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجُمَحِيَّ وَقَتَلَ شَيْبَةَ بْنِ نَافِعٍ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِنَّ عَلِيًّا قَدْ جَاهَدَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ فَقَالَ لِأَنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ؛ وَارِثُ عِلْمِي وَفَاضِي دِينِي وَ مُنَجِّزُ وَعْدِي وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي؛ وَلَوْلَا لَمْ يَعْرِفِ الْمُؤْمِنُ الْمُخْصُ حَرْبُهُ حَرْبِي وَ حَرْبِي حَرْبُ اللَّهِ وَ سَلَمُهُ سَلَامِي وَ سَلَامِي سَلَامُ اللَّهِ أَلَا إِنَّهُ أَبُو سِبْطِي وَ الْأَمَّةُ مِنْ صُلْبِهِ يُخْرِجُ اللَّهُ تَعَالَى الْأَمَّةَ الرَّاشِدِينَ وَ مِنْهُمْ مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأَمَّةُ فَقُلْتُ بِأَيِّ أَنتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا هَذَا الْمَهْدِيُّ؟ قَالَ يَا عَمَّارُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُ يُخْرِجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ وَ الثَّاسِعُ مِنْ وَلَدِهِ يَغِيبُ عَنْهُمْ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾^۱ يَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ طَوِيلَةٌ يَرْجِعُ عَنْهَا قَوْمٌ وَ يَثْبُتُ عَلَيْهَا آخَرُونَ فَإِذَا كَانَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يُخْرِجُ فَيَمْلَأُ الدُّنْيَا قِسْطًا وَ عَدْلًا وَ يُقَاتِلُ عَلَى التَّوَالِيدِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ وَ هُوَ سَيِّي وَ أَشَبَّهُ النَّاسِ بِي يَا عَمَّارُ سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاتَّبِعْ

عَلِيًّا وَحِزْبُهُ فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ يَا عَمَّارُ إِنَّكَ سَتُقَاتِلُ بَعْدِي مَعَ عَلِيٍّ صِنْفَيْنِ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ ثُمَّ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَلَيْسَ ذَلِكَ عَلَى رِضَا اللَّهِ وَرِضَاكَ قَالَ نَعَمْ عَلَى رِضَا اللَّهِ وَرِضَايَ وَيَكُونُ آخِرُ زَادِكَ مِنَ الدُّنْيَا شُرْبَةً مِنْ لَبَنٍ تَشْرَبُهُ. فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ صِفِّينَ خَرَجَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَقَالَ لَهُ يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَتَأْذُنُ لِي فِي الْقِتَالِ قَالَ مَهْلًا رَحِمَكَ اللَّهُ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ سَاعَةٍ أَعَادَ عَلَيْهِ الْكَلَامَ فَأَجَابَهُ بِمِثْلِهِ فَأَعَادَ عَلَيْهِ ثَالِثًا فَبَكَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ [= عَلِيًّا ﷺ] فَتَنَظَّرَ إِلَيْهِ عَمَّارُ فَقَالَ يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ الْيَوْمَ الَّذِي وَصَفَهُ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَتَنَزَّلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَنْ بَغْلَتِهِ وَعَانَقَ عَمَّارًا وَدَعَاهُ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ جَزَاكَ اللَّهُ عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ نَبِيِّكَ خَيْرًا فَنِعِمَّ الْأَخُ كُنْتُ وَ نِعَمَ الصَّاحِبُ كُنْتُ ثُمَّ بَكَى ﷺ وَ بَكَى عَمَّارُ ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَا تَبِعْتُكَ إِلَّا بِبَصِيرَةٍ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ يَا عَمَّارُ سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةً فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاتَّبِعْ عَلِيًّا وَحِزْبَهُ فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ وَ سَتُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ الْإِسْلَامِ أَفْضَلَ الْحِزَاءِ فَلَقْدُ أَذَيْتَ وَأَبْلَغْتَ وَ نَصَحْتَ ثُمَّ رَكِبَ وَ رَكِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ ثُمَّ بَرَزَ إِلَى الْقِتَالِ ثُمَّ دَعَا بِشُرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ فَقِيلَ لَهُ مَا مَعَنَا مَاءٌ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَأَسْقَاهُ شُرْبَةً مِنْ لَبَنٍ فَشَرِبَهُ ثُمَّ قَالَ هَكَذَا عَهْدِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَكُونَ آخِرُ زَادِي مِنَ الدُّنْيَا شُرْبَةً مِنَ اللَّبَنِ ثُمَّ حَمَلَ عَلَى الْقَوْمِ فَقَتَلَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ نَفْسًا فَخَرَجَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ مِنَ أَهْلِ الشَّامِ فَطَعَنَاهُ فَقَتَلَ رَحِمَهُ اللَّهُ فَلَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلِ طَافَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فِي الْقَتْلِ فَوَجَدَ عَمَّارًا مُلْقًى بَيْنَ الْقَتْلَى فَجَعَلَ رَأْسَهُ عَلَى فِخْذِهِ ثُمَّ بَكَى ﷺ وَأَنشَأَ يَقُولُ:

يَا مَوْتُ كَمْ هَذَا التَّمَرُّقُ عَنْوَةً فَلَسْتُ تَبْقِي لِلْحَلِيلِ حَلِيلٍ
أَرَاكَ بَصِيرًا بِاللَّذِينَ أَحْبَبْتَهُمْ كَأَنَّكَ تَمْضِي نَحْوَهُمْ بِدَلِيلٍ^۱

ابوعبیده از پدرش و او از جد ابوعبیده، عمار یاسر نقل می‌کند: در بعضی از جنگ‌ها با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم و علی بن ابی طالب علیه السلام، در آن جنگ‌ها، فرمانده‌ها و سران دشمن را هدف قرار داد و آن‌ها را به قتل رساند و نیروهای آنان را متلاشی کرد و عمرو بن عبدالله جمحی و شیبۀ بن نافع را به قتل رساند. عمار می‌گوید: من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و به ایشان عرض کردم: امروز علی علیه السلام در راه خدا جهاد کرد و حق آن را ادا کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زیرا او از من و من هم از او هستیم. وارث علم من، قاضی دینم، برآورده‌کننده وعده‌ام و خلیفه بعد از من است. اگر او نبود، مؤمن خالص شناخته نمی‌شد. دشمن او، دشمن من و دشمن من، دوست خداست. خداست و دوست او، دوست من و دوست من، دوست خداست. بدان که او پدر دو فرزند من است و خداوند ائمه علیهم السلام را از نسل ایشان قرار داده است. مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف این امت از نسل اوست. عمار تا نام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را شنید، پرسید: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما، این مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کیست؟! حضرت در پاسخ فرمود: ای عمار! همانا خداوند بر من عهد بسته است که مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را از نسل حسین علیه السلام قرار دهد. او نهمین فرزند از نسل امام

۱. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر علیهم السلام، ص ۱۲۰-۱۲۴.

حسین علیه السلام است که غایب می شود و او همان است که خداوند درباره اش فرموده است: «بگو: به من خبر دهید اگر آب های [سرزمین] شما در زمین فرو رود، چه کسی می تواند آب جاری در دسترس شما قرار دهد؟» دوران غیبت او طولانی است، به گونه ای که گروهی از اعتقاد به او بر می گردند و برخی نیز بر این اعتقاد ثابت قدم می مانند. هنگامی که آخر الزمان شد، او قیام خواهد کرد و زمین را از عدل و داد پر می کند. او برای «تأویل» می جنگد، همان طور که من برای «تنزیل» می جنگم.^۱ او همانم من [= م ح م د] و شیشه ترین مردم به من است. ای عمار! بعد از من، فتنه ای رخ خواهد داد که در آن هنگام، از علی علیه السلام و حزب او پیروی کن. او همراه حق و حق همراه اوست. ای عمار! تو در آینده در رکاب علی علیه السلام با دو گروه می جنگی: گروه اول ناکثین [= اغتشاش گران و فتنه گران جمل، یعنی لشکر طلحه و زبیر و عایشه] و گروه دوم

۱. در جای خود ثابت خواهیم کرد که طبق فرمایش امام جعفر صادق علیه السلام، مشکلات راه امام زمان علیه السلام از مشکلات زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیش تر است؛ زیرا در آن زمان، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شدند، سنگ می پرستیدند: «والناس تعبد الحجارة»؛ اما در دوران امام زمان علیه السلام، همه ادعا دارند: «یخرج و کل یتأول بالقرآن». بعضی از این تکفیری ها می گویند: فقط ما ایم که قرآن را می فهمیم. بعضی از این شبکه های ماهواره ها می گویند کسی که فرض کنید اندکی لهجه دارد و زبانش می گیرد، می گویند تو فارس هستی و نمی توانی قرآن را بفهمی! در حالی که بخاری و مسلم همه فارس بودند؛ مفسران شما همه فارس بودند؛ شما تفسیرهایتان را از فرهنگستان فارس ها گرفتید. آن وقت، یکی که قدری لهجه دارد، می گویند تو قرآن بلد نیستی! بدین روایت که بر اساس روایات، امام علیه السلام در حالی ظهور می کند که در مقابلش آدم هایی که همگی ادعا دارند که ما مفسر قرآن هستیم، قرار می گیرند.

قاسطین [= لشگر معاویه در جنگ صفین]. تو را قومی ستمگر می‌کشند. عمار می‌گوید: عرض کردم: آیا این جنگ با رضایت خدا و رضایت شماست؟ حضرت فرمود: بله، با رضایت خدا و رضایت من است. آخرین توشه تو از این دنیا، مقداری شیراست که پس از نوشیدن آن شهید می‌شوی. هنگامی که روز جنگ صفین رسید، عمار یاسر نزد امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد: ای برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا به من اجازه می‌دهی به میدان جنگ بروم؟ امام فرمود: خدا تو را رحمت کند! صبر کن. پس از ساعتی دوباره، خدمت ایشان آمد و همان درخواست را مطرح کرد و حضرت نیز همان پاسخ قبلی را داد. برای بار سوم خدمت حضرت رسید. علی علیه السلام گریه کرد و عمار در حالی که به آن حضرت نگاه می‌کرد، گفت: ای امیرالمؤمنین علیه السلام! این همان روزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را برای من خبر داده است. امام علی علیه السلام از استرپیاده شد و با عمار معانقه و وداع کرد و فرمود: ای ابا یقظان! خدواند از سوی خویش و پیامبر صلی الله علیه و آله، به تو جزای خیر دهد. تو برادر و همراه خوبی برای من بودی [وقتی که دیگران مرا رها کردند، تو کنار من بودی، این جمله را که به عمار فرمود]. حضرت دوباره گریه کرد و عمار نیز گریه کرد. سپس به امیرالمؤمنین رو کرد و جمله‌ای گفت که دل انسان را می‌سوزاند و آن این که عرض کرد: من از شما پیروی نکردم جز از روی معرفت [و برای رسیدن به دنیا پیروی نکرده‌ام]. من خودم روز خیبر از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: ای عمار! فتنه‌ای به پا می‌شود که در آن هنگام باید از علی علیه السلام پیروی کنی؛

زیرا او همراه حق و حق همراه اوست. در آینده تو با ناکثین و قاسطین جنگ خواهی کرد.^۱ ای امیرالمؤمنین (علیه السلام)! خداوند برترین پاداش را به شما دهد! تو حق رهبری را ادا کردی، رسالت خود را انجام دادی و نصیحت و اندرز دادی. آن گاه عمار و امیرالمؤمنین (علیه السلام) سوار مرکب خود شدند و به میدان جنگ رفتند. عمار همین طور که به طرف جنگ می رفت، تشنه شد و از لشکر خود درخواست مقداری آب کرد. به او گفتند ما همراه خود آب خوردن نداریم. در این هنگام مردی از انصار از جای خود برخاست و مقداری شیر به او داد. او نوشید و گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) این گونه با

۱. با دو گروه می جنگی؛ ولی به سومی نمی رسی. تو می روی و شرکت می کنی و اغتشاشات را فرو می نشانی و در رکاب علی (علیه السلام) خواهی بود. زمانی من به رقه رفته بودم؛ جایی که در آن جنگ صفین در گرفته بود؛ از این که مولا را چند ماه در این بیابان معطل کرده بودند، بسیار متأثر شدم. مولایی که لحظاتی منم غمگینم است؛ مولایی که به حق مصداق «سلونی قبل ان تفقدونی فانی بطرق السماوات اعلم بطرق الأرض» است؛ در بیابان ها، ماه ها معطل شود، آن هم با چه آدم هایی! با جرج جرداق ملاقاتی داشتم، او می گفت: از یازده سالگی با کتاب علی (علیه السلام) آشنا شدم. کیست علی (علیه السلام)؟ افسوس که نتوانستم علی (علیه السلام) را درک کنم. مگر علی (علیه السلام) فقط از شما است! علی (علیه السلام) از همه است. من مسیحی هستم؛ ولی علی (علیه السلام) از من هم هست. ای کاش که حرف هایش را ضبط می کردم تا شما بشنوید. می گوید از آن روز که من با نهج البلاغه علی (علیه السلام) آشنا شدم، اصلاً نمی دانم چرا شما علی (علیه السلام) را با معاویه مقایسه می کنید؟ علی (علیه السلام) را کوچک نکنید. این پیرمرد همین طور می لرزید و حرف می زد. علی (علیه السلام) را هجده ماه در جبهه صفین در بیابان معطلش کردند. این جمله «ثُمَّ تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ»، در کتاب درسی شان نیست و آن را حذف کرده اند؛ چون نمی خواهند معاویه را محکوم کنند. به جای آن این جمله را در مورد صلح امام حسن (علیه السلام) می آورند: «يُصْلِحُ اللَّهُ بَيْنَ الطَّائِفَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ». به عمد این جمله را که مشکل دارد می آورند. عبارت «الطَّائِفَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛ یعنی هر دو طرف جنگ مسلمان هستند، هم لشکر علی (علیه السلام) هم لشکر معاویه.

من عهد بسته بود که آخرین توشه تو از دنیا مقداری شیر است. سپس به لشکر دشمن حمله کرد و هیجده نفر را کشت. آن‌گاه دو نفر از لشکریان سپاه شام به سوی او آمدند و او را به قتل رساندند.^۱ هنگامی که شب فرا رسید، حضرت خود شخصاً به میدان جنگ رفت و در میان کشته‌ها می‌گشتند تا این‌که پیکر بی‌جان عمار یاسر را در حالی دید که با صورت روی زمین افتاده است. آن حضرت سر عمار را روی زانوی خویش گذاشت و گریه کرد و دو بیت شعر با این مضمون خواند: ای مرگ! چه بسیار موجب جدایی اجباری می‌شوی؛ چرا که برای من هیچ دوستی باقی نگذاشتی. من تو را نسبت به دوستانم بصیر و آگاه می‌بینم، که گویی چراغ به دست، دنبال آن‌ها می‌گردد [و یکی یکی آن‌ها از من می‌گیری].

بررسی روایت

بر اساس این حدیث، عمار یاسر پس از اتمام یکی از جنگ‌های صدر اسلام (به اصطلاح امروز در افاق عملیات) خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسیده تا عملیات جنگی را به محضر ایشان گزارش دهد. پس از این‌که او از رشادت و دلاوری علی علیه السلام در جنگ صحبت کرد، پیامبر ﷺ، ابتدا مولا علی علیه السلام را این‌گونه می‌ستاید: «انه منی و انا منه؛ علی از من است، من هم از علی هستم».^۲

۱. اسامی آن دو نفر «ابو العادیه الفزاری» و «ابن جون سکونی» گزارش شده است (منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۳۴۱).

۲. گفتنی است که بخاری این حدیث را نقل کرده است: «قال رسول الله ﷺ: علی منی و انا

در ادامه پیامبر ﷺ در توصیف امام علی علیه السلام، ایشان را وارث علم خود معرفی می‌کند: «وارث علمی.» در توضیح این عبارت باید افزود که خداوند عز و جل در دعای ندبه به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «وَأودعته علم ما كان وما يكون إلی انقضاء خلقك؛ علم آنچه بوده و خواهد بود تا انقراض عالم را به او سپردی.» آن حضرت این علم را به علی بن ابی طالب علیه السلام داد: «ثُمَّ أودعَهُ عِلْمَهُ وَحِكْمَتَهُ؛ آن گاه علم و حکمتش را به او سپرد.»

در قسمتی از این حدیث آمده است: «وَلَوْلَا لَمْ يَعْرِفِ الْمُؤْمِنُ الْمُحَضَّ بَعْدِي.» این عبارت گویای آن است که ملاک تشخیص و تمایز مؤمن واقعی از غیر او، علی علیه السلام است. تعجب است که شما از ما می‌خواهید که بگوییم چند تا صحابی با علی علیه السلام بود، تا از این طریق حقانیت علی علیه السلام را از حضور صحابه استفاده کنید؟! در حالی که اگر هیچ کسی هم با علی علیه السلام نباشد، باز هم، علی علیه السلام حق است و اگر می‌خواهید حق را کشف کنید، باید دنبال خود حق که مولا علی علیه السلام است، بروید؛ اگر حق دنبال علی علیه السلام برود، حق است.

در قسمتی دیگر از روایت آمده است: «إِنَّهُ أَبُو سِبْطَيِّ وَالْأُمَّةُ مِنْ صُلْبِهِ يُخْرِجُ اللَّهُ تَعَالَى الْأُمَّةَ الرَّاشِدِينَ وَ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ.» بر اساس این عبارت، ائمه راشدین (علیه السلام) از نسل علی علیه السلام هستند. متأسفانه اهل سنت اوصاف امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از قبیل سیف الله، مستجاب الدعوة، صدیق و فاروق، به نفع اشخاص خودشان مصادره و ضبط کردند و بر افرادی که خود بدان‌ها

منه.» با این توضیح، سؤال ما از اهل سنت این است که شما چرا آن را نقل نمی‌کنید؟!

تمایل دارند، تطبیق می‌دهند. زیارت غدیر از امام هادی علیه السلام را مطالعه کنید که یکی از اصح زیارات است. در آن جا صد و پنجاه ویژگی و صفت از اوصاف علی علیه السلام بیان شده است؛ ولی این اوصاف را مصادره کرده‌اند.

از دیگر موارد شایان توجه در این حدیث، این عبارت است: «أَنَّهُ يُخْرَجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ وَالتَّاسِعُ مِنْ وَلَدِهِ يَغِيبُ عَنْهُمْ وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَنُيَا تِيَكُمْ مِمَّا مَعِينٍ.» در این عبارت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را نهمین فرزند از اولاد امام حسین علیه السلام معرفی کرده و از غیبت ایشان خبر داده است. با این توضیح، بایسته است کسانی که می‌گویند عقیده به غیبت امام زمان علیه السلام از دوران امام جعفر صادق علیه السلام است و قبلاً نبوده، این حدیث را بخوانند.^۱

۱. ما متأسف هستیم. بعضی خودی‌ها بدتر از بعضی مخالفان هستند. حالا آن‌ها دشمن هستند تو دیگر چرا؟! من دیروز جلسه‌ای داشتم، نامه‌ای به من رسید که در آن آمده است شخصی که نمی‌خواهم اسمش را ببرم گفته «اشهد ان علیاً ولی الله» از زمان صفویان به اذان افزوده شده است. گفتم بی‌سوادی تا این حد! این بحث که آیا شهادت ثلاثه (اشهد ان علیاً ولی الله) جزء اذان هست یا خیر؛ از دیر باز بین فقها مطرح بوده است و به دوران صفویه اختصاص ندارد ولذا نمی‌توان گفت که آن‌ها این شهادت را به اذان افزودند. به عنوان نمونه شیخ صدوق از عالمان قرن سوم به این بحث پرداخته است. ایشان در کتاب من لا یحضره الفقیه ابتدا در این زمینه روایتی را نقل می‌کند که در آن امام صادق علیه السلام، متن اذان را بدون شهادت ثلاثه بیان می‌کند و پس از آن می‌نویسد: «هَذَا هُوَ الْأَذَانُ الصَّحِيحُ؛ لَا يَرَادُ فِيهِ وَ لَا يَنْقُضُ مِنْهُ وَ الْمُتَّفَوِّضَةُ لِعَنْهُمْ اللَّهُ قَدْ وَضَعُوا أَخْبَاراً وَ زَادُوا فِي الْأَذَانِ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ مَرَّتَيْنِ وَ فِي بَعْضِ رَوَايَاتِهِمْ بَعْدَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ مَرَّتَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ رَوَى بَدَلَ ذَلِكَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا مَرَّتَيْنِ وَ لَا شَكَّ فِي أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ وَ أَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا وَ أَنَّ مُحَمَّدًا وَ آلَهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ وَ لَكِنْ لَيْسَ ذَلِكَ فِي أَصْلِ الْأَذَانِ وَ

در قسمتی دیگر از حدیث آمده است: «يَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ طَوِيلَةٌ يَرْجِعُ عَنْهَا قَوْمٌ وَ يَتَّبِعُ عَلَيْهَا آخَرُونَ.» بر اساس این عبارت، در اثر طولانی شدن دوران غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف، برخی دچار تزلزل شدند و از ایمان و اعتقاد خود نسبت به آن حضرت دست بر می دارند؛ ولی گروهی بر این دوران، چنان ثابت قدم هستند که اگر گردنشان را هم بزنی، بر عقیده خود همچنان استوار می مانند.

در بخشی از این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از فتنه پس از خویش خبر می دهد: «يَا عَمَّارُ سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاتَّبِعْ عَلِيًّا وَ حِزْبَهُ فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ.» حضرت می خواهد این فتنه را به امام علیه السلام و جانشین پس از خودش ربطش بدهد و لذا به عمار هشدار می دهد که در فتنه ای که بعد از من به پا

إِنَّمَا ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِيُفَرِّقَ بِهِ الزَّيَادَةُ الْمُتَمَهِّمُونَ بِالتَّفْوِيضِ الْمُدْرَسُونَ أَنْفُسَهُمْ فِي جُمْلَتِنَا؛ اذان صحیح همین است که ما نقل کردیم. در این اذان نه ممکن است چیزی اضافه کرد و نه می شود از فقرات آن کم کرد. مفوضه. که خداوند آن ها را لعنت کند. در اذان دو مرتبه محمد و آل محمد خیر البریه را اضافه کردند؛ و در بعضی روایات بعد از «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيَّ اللَّهِ» را اضافه کرده اند که دو مرتبه آن را عنوان می کنند. هیچ شکی نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام ولی خدا و حقاً امیرالمؤمنین است و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتشان علیهم السلام خیر البریه هستند؛ اما این عبارات در اصل اذان نیست. من می خواستم این حرف ها را بزنم تا مردم کسانی را که به تفویض و تدلیس متهم هستند، بشناسند» (صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۱-۲۹۲). گفتنی است در مورد شهادت ثلثه در اذان روایاتی داریم که شیخ طوسی آن ها را شاذ دانسته است و در این خصوص می فرماید: «فأما قول: أشهد أن علياً أمير المؤمنين وآل محمد خير البرية على ما ورد في شواذ الأخبار فليس بمعمول عليه في الأذان ولو فعله الإنسان يأتى به» (طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۱، فصل فی ذکر الأذان والإقامة وأحكامهما، ص ۹۹). بر اساس این گزارش، گفته این شخص مبنی بر این که شهادت ثلثه از زمان صفویه به اذان افزوده شده نادرست است. صفویه، مروج مذهب بودند نه مؤسس مذهب؛ باید بین این دو تفاوت گذاشت.

می‌شود، مواظب باش که سردرگم نباشی! نگو نمی‌دانم حق با کیست؟ و نگو این‌ها صحابه‌اند و آن‌ها نیز صحابه‌اند. این فرد نماز می‌خواند، آن فرد هم نماز می‌خواند! این‌گونه قضاوت نکن، بلکه از علی علیه السلام پیروی کن و تابع حزب علی بن ابی طالب علیه السلام باش؛ زیرا حق در در طرف علی علیه السلام است.

این قطعه‌های تاریخی، به فهم حدیث «من مات ولم یعرف امام زمانه» کمک می‌کند تا علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان «امام زمان» خود بشناسیم. این‌ها را مخالفان کنار گذاشتند و جنس مشابه و تقلبی تحویل می‌دهند.



نتیجه‌گیری

بر پایه مطالب ارائه شده در این نوشتار، «حدیث معرفت» از جمله احادیث شناخته شده‌ای است که در کتاب‌های روایی خاصه و عامه به تواتر نقل شده است. بر اساس این حدیث، در هر دوران، امام زمانی وجود دارد که هر کس او را نشناسد و با این وضعیت بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است. این حدیث از جمله احادیثی است که برای اهل سنت چالش برانگیز است؛ زیرا به دلیل متواتر بودنش، نمی‌توانند، اصل آن را منکر شوند و لذا برای دفاع از باور و عقیده‌ای که در بحث امامت دارند، به ذکر توجیهاتی در مورد این حدیث روی آورده‌اند که همگی باطل و غیر قابل پذیرش است.

مطلب دیگری از بحث باقی ماند و آن این که آیا کسانی که منکر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یا منکر امامت هستند، با آن‌ها معامله کفر می‌شود، (همان گونه که صاحب حدائق به صراحت می‌فرماید) یا خیر؟ این بحث مستقل و مفصلی است؛ ولی در پاسخ به آن به طور اجمال باید افزود که به حسب ظاهر مسلمان هستند. گفتنی است که حضرت امام در این زمینه، با قدرت حرف صاحب حدائق را رد می‌کنند که ما انشاء الله، در جای خود به این بحث خواهیم پرداخت.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. آلوسی، سید محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، محقق: علی عبد الباری عطیة، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۲. آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، ج ۳، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۳ق.
۳. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، *شرح نهج البلاغة*، مصحح: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ق.
۴. ابن أبي العز، علی بن علی، *شرح العقيدة الطحاوية*، محقق: شعيب ارنؤوط و عبد الله بن المحسن ترکی، ج ۱۰، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۷ق.
۵. ابن تیمیہ حرانی، احمد بن عبدالحلیم، *منهاج السنة النبوية فی نقض کلام الشيعة القدريّة*، محقق: محمد رشاد سالم، ج ۱، ریاض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ۱۴۰۶ق.
۶. ابن حبان، محمد بن حبان، *الثقات*، ج ۱، حیدرآباد الدکن الهند: دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۹۵ق.
۷. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *الدرر الكامنة فی أعيان المائة الثامنة*، ج ۲، هند: دائرة المعارف العثمانية بحیدرآباد الدکن، ۱۳۹۲ق.
۸. _____، *تهذيب التهذيب*، ج ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۴ق.

٩. ———، *فتح الباري بشرح صحيح البخاري*، محقق: محمد فؤاد عبد الباقي و عبدالعزيز بن عبدالله ابن باز، بيروت: دار المعرفة، بی تا.
١٠. ———، *هدي الساري مقدمة فتح الباري*، مصحح: محب الدين الخطيب، ج ١، مصر: المكتبة السلفية، ١٣٨٠ق.
١١. ابن حزم اندلسي، علي بن احمد، *الفصل في الملل والأهواء والنحل*، قاهره: مكتبة الخانجي، بی تا.
١٢. ابن حنبل، احمد بن محمد، *مسند*، تحقيق أحمد محمد شاكر، ج ١، قاهرة: دار الحديث، ١٤١٦ق.
١٣. ابن خلدون، عبدالرحمن، *المقدمة (كتاب تاريخ ابن خلدون)*، بيروت: دار الكفر، ١٤٠١ق.
١٤. ابن طاووس، علي بن موسى، *التهوف على قتلى الطفوف*، قم: منشورات دار الأسوة للطباعة والنشر، ١٤١٤ق.
١٥. ابن عدي جرجاني، عبدالله بن عدي، *الكامل في الضعفاء الرجال*، محقق: عادل أحمد عبد الموجود وعلي محمد معوض، ج ١، بيروت: الكتب العلمية، ١٤١٨ق.
١٦. ابن غضائري، واسطي بغدادی، احمد بن حسين، *الرجال لابن الغضائري (الضعفاء)*، مصحح: محمد رضا حسيني، ج ١، قم: انتشارات دارالحديث، ١٣٦٤.
١٧. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، *البدایة والنهایة*، بيروت: دار الفكر، ١٣٩٨ق.
١٨. ابن مشهدي، محمد بن جعفر، *المزار الكبير*، تحقيق جواد قیومی اصفهانی، ج ١، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، ١٤١٩ق.
١٩. ابن قيم جوزیه، محمد بن ابی بكر، *أعلام الموقعين عن رب العالمين*، بيروت، دار الكتاب العربي، چاپ اول، ١٤١٦ق.

٢٠. ابو داود، سليمان بن الأشعث، سنن أبي داود، تصحيح و تنظيم صدقي محمد جميل، بيروت: دار الفكر، ١٤٢٠ق.
٢١. ابو زهره، محمد، تاريخ المذهب الإسلامية في السياسة والعقائد وتاريخ المذهب الفقهي، قاهره: دار الفكر العربي، ١٤١٦ق.
٢٢. احمد بن حنبل، أصول السنة، ج ١، عربستان: دار المنار - الخرج، ١٤١١ق.
٢٣. —، مسند احمد بن حنبل، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، عادل مرشد و ديگران، ج ١، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٢١ق.
٢٤. اسبينداري، عبد الرحمن عمر، الطغيان السياسي و سبل تغييره من المنظور القرآني، بي جا: بي نا، بي تا.
٢٥. امين، سيد محسن، أعيان الشيعة، تصحيح و تنظيم حسن امين، بيروت: دار التعارف للمطبوعات، ١٤٠٣ق.
٢٦. انصاري، مرتضى بن محمد امين، فرائد الأصول، ج ٥، قم: مؤسسه نشر اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٦ق.
٢٧. بحراني، يوسف بن احمد، حدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة عليه السلام، مصحح: محمد تقى ايرواني، بيروت: دار الأضواء، ١٤٠٥ق.
٢٨. بخاري، محمد بن اسماعيل، صحيح بخاري، تحقيق محمد زهير بن الناصر، ج ١، بيروت: دار طوق النجاة، ١٤٢٢ق.
٢٩. بدر العيني، محمود بن احمد، عمدة القاري شرح صحيح البخاري، بيروت: دار الفكر، بي تا.
٣٠. بلاذري، احمد بن يحيى، فتوح البلدان، تصحيح رضوان محمد رضوان، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٢ق.
٣١. بلقان آبادي، حسن، أصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم حول السيد الوصي، تحت اشراف نجم الدين طبسي، بيروت: دارالمصطفى، ١٤٣١ق.

٣٢. بيهقي، احمد بن حسين، *دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة*، تصحيح عبد المعطى امين قلعجي، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٥ق.
٣٣. تستري، محمدتقي، *قاموس الرجال*، ج ٢، قم: مؤسسه نشر اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٠ق.
٣٤. حر عاملي، محمد بن حسن، *وسائل الشيعة*، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام، ج ١، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، ١٤٠٩ق.
٣٥. حلي، حسن بن يوسف، *خلاصة الاقوال في معرفة احوال الرجال*، ج ٢، قم: دارالذخائر، ١٤١١ق.
٣٦. حلي، حسن بن سليمان، *مختصر البصائر*، محقق: مشتاق مظفر، قم: مؤسسه نشر اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٣٧٩.
٣٧. حموي جويني، ابراهيم بن محمد، *فرائد السمطين*، تحقيق محمد باقر محمودي، بيروت: مؤسسة المحمودي، ١٣٩٨ق.
٣٨. خزاز رازي، علي بن محمد، *كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر عليهم السلام*، ج ١، قم: بيدار، ١٣٦٠.
٣٩. خميني، سيد روح الله، *الطهارة، كتاب النجاسة*، ج ٣، قم: مؤسسة تنظيم و نشر الآثار الإمام الخميني، ١٣٩٢.
٤٠. خويي، سيد ابوالقاسم، *معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة*، ج ١، قم: مركز الثقافة الإسلامية في العالم، ١٣٧٢.
٤١. ذهبی، شمس الدين، محمد بن احمد، *المعجم المختص بالمحدثين*، تحقيق محمد الحبيب الهيلة، ج ١، طائف - عربستان: مكتبة الصديق، ١٤٠٨ق.
٤٢. ———، *سير اعلام النبلاء*، محقق: شيعب الارنؤوط و محمد نعيم العرقسوسی، ج ٣، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٥ق.

۴۳. ———، *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، تحقیق: علی محمد البجاوی، چ ۱، بیروت: دار الفکر، ۱۳۸۲ق.
۴۴. سید مرتضی، علی بن حسین، *الانتصار*، قم: مؤسسه نشر الاسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵ق.
۴۵. شرف الدین، عبدالحسین، *الفصول المهمة فی تألیف الأمة*، بیروت: المجمع العالمی لاهل البيت علیهم السلام، ۱۴۳۱ق.
۴۶. شوشتری، نور الله بن شریف الدین، *إحقاق الحق وإزهاق الباطل*، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله عظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
۴۷. شوکانی، محمد، *نیل الأوطار من أسرار منتقى الأخبار*، تحقیق ابو معاذ طارق بن عوض الله، ناشر ریاض: دار ابن القيم، ۱۴۲۶ق.
۴۸. صدوق ابن بابویه، محمد بن علی، *المقنع والهدایة*، کتاب الهدایة، تصحیح ابراهیم میانجی، بیروت: دار المحجة البيضاء، ۱۴۱۴ق.
۴۹. ———، *امالی*، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰ق.
۵۰. ———، *عیون أخبار الارضا علیها السلام*، تحقیق مهدی لاجوردی، چ ۱، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۵۱. ———، *کمال الدین وتمام النعمة*، تحقیق علی اکبر غفاری، چ ۲، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۹۵.
۵۲. ———، *من لا یحضره الفقیه*، تحقیق علی اکبر غفاری، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۵۳. صدوق، ابن بابویه، علی بن حسین، *الإمامة والتبصرة من الحيرة*، محقق و مصحح: مدرسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چ ۱، قم: مدرسه الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۴ق.

٥٤. طبرسی، احمد بن علی، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، تحقیق محمد باقر خراسان، ج ١، مشهد: نشر مرتضی، ١٤٠٣ ق.
٥٥. طبرسی، فضل بن حسن، *إعلام الوری بأعلام الهدی*، ج ٣، تهران: اسلامیه، ١٣٩٠ ق.
٥٦. طبسی، محمد رضا، *الشیعة والرجعة*، ج ٣، نجف: آداب، ١٣٨٥ ق.
٥٧. طبسی، نجم الدین، *السلف والسلفیون*، بامقدمه محمد جواد فاضل لنکرانی، قم: ذکری، ١٤٣٠ ق.
٥٨. —، *دراسات فقهية فی مسائل خلافة*، ج ١، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ١٣٨٠.
٥٩. طوسی، محمد بن حسن، *امالی*، ج ١، قم: دار الثقافة، ١٤١٤ ق.
٦٠. —، *رجال*، ج ٣، محقق: جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، ١٣٧٣.
٦١. —، *فهرست*، ج ١، قم: ستاره، ١٤٢٠ ق.
٦٢. —، *المبسوط فی فقه الإمامية*، ج ٣، تحقیق سید محمد تقی کشفی، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ١٣٨٧ ق.
٦٣. عاملی نباتی، علی من محمد، *الصراط المستقیم إلى مستحقي التقدير*، تحقیق میخائیل رمضان، نجف: المكتبة الحيدرية، ١٣٨٤ ق.
٦٤. عبد الله بن أحمد، *السنة*، بن محمد بن حنبل الشیبانی البغدادی، تحقیق محمد بن سعید بن سالم القحطانی، ج ١، الدمام: دار ابن القيم، ١٤٠٦ ق.
٦٥. عبد الحسین، امینی، *الغدير فی الكتاب والسنة والأدب*، قم: مرکز الغدير للدراسات الإسلامية، ١٤١٦ ق.
٦٦. علامه حلی، حسن بن یوسف، *خلاصة الأقوال فی معرفة أحوال الرجال*، نجف: دار الذخائر، ١٤١١ ق.

۶۷. علی بن بلبان فارسی، *الإحسان بترتيب صحيح ابن حبان*، ج ۱، بیروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۰۷ق.
۶۸. کلینی، محمد بن یعقوب، *کافی*، محقق: علی اکبر غفاری، ج ۵، تهران: دار الكتب الاسلامیة، ۱۳۹۱ق.
۶۹. کشی، محمد بن عمر، *رجال الکشی* (اختیار معرفة الرجال)، تحقیق محمد بن حسن طوسی و حسن مصطفوی، ج ۱، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ق.
۷۰. مازندرانی، محمد صالح، *شرح الکافی* (الأصول و الروضة)، تحقیق ابوالحسن شعرانی، ج ۱، تهران: المكتبة الإسلامية، ۱۳۸۲ق.
۷۱. مالکی، حسن بن فرحان، *قراءة فی کتب العقائد المذهب الحنبلی نموذجاً*، عمان - اردن: مرکز الدراسات التاريخية، ۱۴۲۱ق.
۷۲. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، ۱۴۲۶ق.
۷۳. —، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، چاپ رحلی (سنگی)، نجف: بی نا، ۱۳۴۹ق.
۷۴. مجلسی، محمد باقر، *بحار الأنوار*، تحقیق محمد حسین رحیمیان، ناشر قم: الماس، ۱۴۳۰ق.
۷۵. —، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول علیه السلام*، ج ۲، تهران: دار الكتب الاسلامیة، ۱۴۰۴ق.
۷۶. مجلسی، محمد تقی، *روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه*، تحقیق: حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهااردی، ج ۲، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، ۱۴۰۶ق.

٧٧. مزی، یوسف بن عبدالرحمن، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، چ ١، بیروت: مؤسسه الرسالة، ١٤٠٠ ق.

٧٨. مستنبط، احمد، القطرة من بحار مناقب النبی ﷺ والعترۃ الطاهرة، چ ١، قم: سلیمان زاده، ١٤٢٤ ق.

٧٩. منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، تحقیق عبد السلام محمد هارون، چ ٢، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ١٤٠٤ ق.

٨٠. نجاشی، احمد بن علی، رجال، چ ٦، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ١٣٦٥.

٨١. نشار، علی سامی، نشأة الفكر الفلسفی فی الإسلام، بی جا: بی نا، بی تا.

٨٢. نمیری، ابن شبه، تاریخ المدینة النورة، تحقیق فهیم شلتوت، قم: دارالفکر، ١٤١٠ ق.

٨٣. نوری، حسین، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، تحقیق مؤسسة آل البيت ﷺ، چ ١، قم: مؤسسة آل البيت ﷺ، ١٤٠٨ ق.

٨٤. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، محقق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٣٧٤ ق..

٨٥. هران حداء، امین بن صالح، فقه الآل بین دعوی الإهمال و تهممة الإنتحال، بی جا: المجمع العالمی لاهل البيت ﷺ، ١٤٣٣ ق.

٨٦. همدانی، رضا، حکمت إلهیه، بی جا: بی نا، بی تا.